



نہج البیان

دو فصلنامه (داخلی)

سال دوم / شماره سوم / بهار و تابستان ۱۴۰۰

گروه علمی - ادبیات عربی

اعضای هیئت تحریریه:

داود فائزی نسب، مریم مظفری
سهیله خائفی، خدیجه حسین زاده
اقدس رحیمی، صدیقه فیجانی
مریم السادات موسوی

صاحب امتیاز: جامعة الزهراء ع

مدیر مسئول: داود فائزی نسب

سردبیر: مریم مظفری

دبیر اجرایی: فریبا پیله ور

ویراستار صوری و محتوایی: فریبا پیله ور

نشانی دفتر نشریه: قم، خیابان صدوقی، جامعة الزهراء ع، معاونت آموزشی تربیتی.

صندوق پستی: ۳۷۱۸۵۳۴۹۳

تلفن: ۰۲۵ ۳۲۱۱۲۶۱۶

پست الکترونیک: nahjolbayan@jz.ac.ir

راهنمای تدوین و تنظیم مقاله

الف) شیوه بررسی و چاپ مقاله

۱. حجم مقاله نباید از ۲۵ صفحه ۳۰۰ کلمه ای تایپ شده (۷۵۰۰ کلمه) تجاوز کند (از ارسال مقالات دنباله دار بپرهیزید)؛
۲. مقالات به صورت تایپ شده در نرم افزار Word با قلم IrLotus و سایز ۱۴ باشد؛
۳. گواهی پذیرش بعد از تأیید هیئت تحریریه و سپس ارزیابان علمی فصلنامه، صادر می شود و مقاله در مرحله چاپ قرار می گیرد. برای مقالاتی گواهی پذیرش و چاپ صادر می شود که همه مراحل، ارزیابی کیفی و کمی و یا اصلاحات آن به پایان رسیده باشد؛
۴. مقالات و مطالب منتشر شده در فصلنامه داخلی علمی- تخصصی «نهج البیان» لزوماً بیان کننده دیدگاه های فصلنامه نیست و مسئولیت مطالب مندرج در هر مقاله بر عهده نویسنده است؛
۵. هیئت تحریریه در قبول یا رد و نیز اصلاح و ویرایش ساختاری و محتوایی مقاله آزاد است (مقاله ارسالی در صورت تأیید یا رد، بازگردانده نخواهد شد و تقدم و تأخر چاپ مقالات با تصمیم هیئت تحریریه صورت می گیرد؛
۶. نقل قول مطالب تنها با ذکر نام فصلنامه بلامانع است.

ب) شیوه تدوین و تنظیم مقاله

- از نویسندگان محترم تقاضا می شود در تدوین مقاله، ضوابط زیر را به ترتیب رعایت کنند:
۱. عنوان مقاله؛ ۲. نام و نام خانوادگی نویسنده همراه با رتبه علمی (مربی، استادیار و یا دانشیار) و سازمان وابسته و پست الکترونیکی؛ ۳. چکیده در ۲۰۰ کلمه (حاوی: آینه تمام نمای مقاله و فشرده بحث شامل: تبیین مسئله، ضرورت، سؤال اصلی، اهداف، روش، نتایج و دستاوردها)، از طرح فهرست مباحث یا مرور بر آن ها، ذکر



ادله، ارجاع به مأخذ و بیان شعاری در چکیده خودداری گردد؛
 ۴. کلیدواژه (حداکثر ۷ واژه)؛ ۵. مقدمه؛ ۶. بدنه اصلی مقاله (با جهت‌گیری تحلیلی، انتقادی، استنادی، مقایسه‌ای، تطبیقی و استدلالی)؛ ۷. نتیجه‌گیری (بیانگر یافته‌های تفصیلی تحقیق است که به صورت گزاره‌های خبری موجز و مختصر بیان می‌گردد)؛ ۸. کتابشناسی؛ ۹. پی‌نوشت (توضیحات ضروری و درج لاتین اسامی و اصطلاحات خاص).

ج) شیوه‌ استناد به منابع و ارجاع‌ها

۱. آدرس دهی باید به صورت «درون‌متنی» باشد: (نام خانوادگی نویسنده، سال نشر، جلد، صفحه؛ مثال: (طباطبایی، ۱۳۹۱: ۲/۱۳۸)؛
۲. در پایان مقاله، ترتیب و مشخصات کامل منابع و مراجع براساس نام خانوادگی و به صورت الفبایی بدین صورت تنظیم شود:
 * کتاب: نام خانوادگی، نام، (سال نشر): عنوان کتاب، مترجم یا مصحح، شماره چاپ، شماره جلد، ناشر، محل نشر؛
 * مقاله: نام خانوادگی، نام، (سال نشر): موضوع مقاله، نام فصلنامه / مجله، فصل و ماه انتشار، شماره فصلنامه / مجله؛
۳. در صورتی که منبع بلافاصله تکرار شود، به نوشتن واژه «همان» اکتفا می‌شود و در صورتی که منبع با فاصله تکرار شود، «نام خانوادگی نویسنده، پیشین» نوشته می‌شود. چنانچه جلد و صفحه آن تغییر یافته باشد، آن‌ها نیز افزوده می‌شود؛
۴. برای اعلام متوفی که در متن ذکر می‌شود، ذکر تاریخ وفات در داخل پرانتز مطلوب است. مثال: کلینسی (م ۳۲۹ ق).



فهرست مطالب

سخن سردبیر.....	۵
ارزیابی کتاب «دانش صرف» بر اساس شاخصه‌های کتاب درسی / اقدس رحیمی	۷
مصادق «کلمات» در آیه ۱۲۴سوره بقره از منظر ۱۴مفسر فریقین / مریم مظفری؛ ستاره نجفیان ...	۳۳
نکات ادبی خطبه ۱۸۵ «خلقة الجراد» / صدیقه فیجانی؛ زهرا ملکی	۵۳
تحلیل ادبی - نحوی و تاثیر آن در فهم معنای «آیه الكرسي» / سهیله خائفی؛ منصوره دانشور.....	۶۹
تبیین ادبی قصیده میمیه فرزددق در مدح امام سجاد <small>علیه السلام</small> / مریم السادات موسوی؛ زهرا بابایی.....	۸۱
تحلیل ادبی آیه خلافت و انعکاس آن در ترجمه / اقدس رحیمی؛ انسیه ابراهیمی.....	۱۰۳

سخن سردبیر

یکی از اهداف اصلی فراگیری قواعد ادبیات عربی، فهم کلام الهی است. در متون عربی باید قواعد ادبیات عربی تحلیل شود. تحلیل ادبی در چهار محور اعم از لغوی، صرفی، نحوی و بلاغی صورت می‌گیرد. در تحلیل لغوی به معنای ماده در معاجم لغت و تفاسیر ادبی، در تحلیل صرفی به معنای ساختار و تغییرات صرفی واژه، در تحلیل نحوی به معنای ساختار نحوی و در تحلیل بلاغی به نکات دانش معانی، بیان و بدیع مؤثر در معنا توجه می‌شود. بر این اساس توجه به این چهار محور نقش به‌سزایی در فهم کلام الهی و سایر عبارات عربی دارد.

شماره سوم نهج البیان با توجه به نکته فوق، مقالات تحلیل ادبی و یا تحلیل لغوی را به چاپ می‌رساند تا از این رهگذر مخاطبین خود را به این نکته مهم در فهم متون عربی به ویژه آیات شریفه قرآن کریم توجه دهد.

گروه علمی ادبیات عربی از مخاطبین نشریه نهج البیان اعم از دانش پژوهان سطح ۲ (عمومی) و سطح ۳ (تخصصی ادبیات عربی و سایر رشته‌ها) و همچنین از اساتید بزرگوار دعوت می‌نماید تا با دادن ایده و طرح و همچنین تدوین مقالات در عناوین ادبی و عناوین میان رشته‌ای مرتبط با ادبیات عربی این نشریه را یاری نمایند تا ان شاء الله با یاری شما عزیزان، شاهد درخشش این نشریه در میان نشریات گوناگون ادبیات عربی سایر مراکز علمی باشیم.

و من الله التوفیق



ارزیابی کتاب «دانش صرف» بر اساس شاخصه‌های کتاب درسی

اقدس رحیمی^۱

چکیده

در فرایند آموزش، کتابی را می‌توان به عنوان کتاب درسی پذیرفت که دارای ویژگی‌ها و شاخصه‌های استاندارد نگارش کتاب آموزشی باشد، کتاب درسی استاندارد علاوه بر داشتن قالب درس‌نامه، مثل: عنوان، اهداف رفتاری، پیش‌سازمان و... لازم است محتوایی مناسب با نیاز فراگیر داشته باشد. نوشته حاضر با هدف نقد و شناسایی موارد قوت و ضعف معیارهای شکلی و محتوایی کتاب «دانش صرف» اثر سید حمید جزایری، انجام شده است، چرا که این کتاب بر اساس شاخصه‌های کتاب درسی تدوین شده است و در صورت داشتن شاخصه‌ها می‌تواند جایگاه مناسبی در کتب هم‌عرض داشته باشد. روش بررسی توصیفی - تحلیلی و با تکیه بر تکنیک تحلیل ساختار و محتوا است. از بررسی کتاب و تطبیق آن با ملاک‌های کتاب درسی این نتیجه به دست آمد که اثر مذکور به لحاظ محتوا با توجه به مرحله یادگیری حدود نود درصد تطبیق دارد ولی از حیث ملاک‌های صوری کتاب درسی اعم از اهداف، پیش‌سازمانده، در اکثر دروس و فعالیت‌های تکمیلی از قبیل تمارین برخی دروس، نگاهی به کتب دیگر و هم‌اندیشی، وضعیت مطلوبی ندارد، از این رو پیشنهاد می‌شود که علاوه بر پژوهش فعلی، صاحب نظران این عرصه به بررسی این اثر بپردازند.

کلید واژگان: دانش صرف؛ نقد کتاب؛ کتاب درسی؛ روش تحلیل صوری.

مقدمه

علم صرف یکی از شاخه‌های مهم زبان و ادبیات عربی است و در این شاخه تألیفات آموزشی زیادی وجود دارد، یکی از این آثار آموزشی، کتاب «دانش صرف»، نوشته سید حمید جزایری است، که در برخی مراکز حوزوی به عنوان کتاب درسی شناخته شده است. از برجستگی‌های آن نسبت به کتب هم‌عرض خود، می‌توان پرننگ بودن مباحث پژوهشی در کنار مطالب آموزشی و دارا بودن تکنولوژی آموزشی اشاره کرد. مؤلف محترم در مقدمه کتاب، چنین می‌نویسد: «کتاب دانش صرف سعی نموده در مباحث صرفی از نظر ساختار، محتوا و تکنولوژی آموزشی گامی به جلو بردارد» (جزایری، ۱۳۹۷، ص ۲۴)؛ ایشان همچنین بر استقبال از نظرات اصلاحی و تکمیلی اساتید و صاحب نظران و پژوهشگران تصریح کرده‌اند (همان، ص ۲۴)؛ از این رو نویسنده بر آن شد تا با تکیه بر اصول شاخصه‌های کتاب درسی، کتاب حاضر را با هدف کشف جایگاه و ارزش آن و کمک به ارتقای آن و رفع نواقص، ارزیابی کند، چرا که با وجود ضرورت بررسی، تاکنون پژوهشی با این نگاه صورت نگرفته است. در این مقاله قصد داریم همه اجزای کتاب را از ابتدا - یعنی عنوان کتاب - تا انتها به صورت جزئی و به تفصیل مورد ارزیابی قرار داده و نقاط قوت و ضعف را بیان کنیم. «ارزیابی» به معنای یافتن ارزش‌های یک اثر است، منظور از ارزش در این واژه، معنای عام آن یعنی ارزش‌های مثبت و منفی است؛ بنابراین «ارزیابی» به معنای بیان نقاط ضعف و قوت یک اثر است که در این مقاله اثر مورد نظر، کتاب درسی است. مقصود از «کتاب درسی» متنی است سازمان یافته که اهداف آموزشی را در قالب نوشتار، تصاویر و تکالیف عرضه نموده و پیوند دهنده اهداف آموزش و پرورش با کلاس درس است (فوستر، ۲۰۰۲، ص ۱۵). روش پردازش داده‌ها در این مقاله توصیفی تحلیلی است. سیر ارزیابی در این مقاله با معرفی کتاب شروع و پس از آن با کتب هم‌عرض مقایسه و در ادامه محاسن آن و در نهایت کاستی‌های اجزای کتاب به تفصیل و به صورت تطبیقی بیان خواهد شد.

معرفی کتاب «دانش صرف»

کتاب «دانش صرف» به گفته نویسنده محترم یک دوره کامل صرف در مرحله شناخت و اصل بر آموزشی بودن مباحث است (جزایری، ۱۳۹۷، ص ۲۱). کتاب حاضر ۵۲ عنوان درسی



را به خود اختصاص داده و مجموع صفحات آن ۴۳۱ صفحه و برای ده یا دوازده واحد درسی تنظیم شده است. تعداد صفحات هر درس بدون در نظر گرفتن صفحات تمارین و مطالعه و تحقیق، در جدول زیر قابل مشاهده است:

شماره درس	نام درس	تعداد صفحات	شماره درس	نام درس	تعداد صفحات
۱	مدخل	۹	۲۷	باب مفاعله	۶
۲	بناء کلمه	۴	۲۸	باب تفاعل	۷
۳	وزن	۴	۲۹	باب تفعل	۶
۴	فعل و تقسیمات آن	۴	۳۰	باب افتعال ۱	۵
۵	ماضی	۵	۳۱	باب افتعال ۲	۵
۶	مضارع	۶	۳۲	باب انفعال	۴
۷	ابواب ثلاثی مجرد	۵	۳۳	باب استفعال	۵
۸	امر	۵	۳۴	باب افعال و افعیال	۳
۹	فعل مؤکد	۴	۳۵	رباعی	۶
۱۰	لازم و متعدی	۵	۳۶	تقسیمات اسم	۵
۱۱	فعل مجهول	۶	۳۷	اسم به لحاظ نوع حروف	۴
۱۲	مضاعف	۷	۳۸	مذکر و مؤنث	۵
۱۳	قواعد ادغام	۹	۳۹	مثنی	۴
۱۴	تخفیف همزه	۷	۴۰	جمع سالم	۷
۱۵	اعلال	۵	۴۱	جمع مکسر	۸
۱۶	قواعد مشترک اعلال	۳	۴۲	منسوب	۴
۱۷	مثال	۶	۴۳	مصغر	۵
۱۸	اجوف	۱۱	۴۴	مصدر اصلی	۴
۱۹	ناقص	۱۰	۴۵	سایر انواع مصدر	۵
۲۰	لفیف	۶	۴۶	اسم فاعل	۵
۲۱	انواع اعلال	۵	۴۷	اسم مفعول	۶



شماره درس	نام درس	تعداد صفحات	شماره درس	نام درس	تعداد صفحات
۲۲	هدف شناسی قواعد اعلال	۴	۴۸	صفت مشببه و اسم مبالغه	۵
۲۳	فعل ثلاثی مزید	۳	۴۹	اسم تفضیل	۴
۲۴	باب افعال ۱	۷	۵۰	اسم زمان و اسم مکان	۳
۲۵	باب افعال ۲	۶	۵۱	اسم آلت؛ موصوف و صفت صرفی	۴
۲۶	باب تفعیل	۶	۵۲	معرفه و نکره	۷

حداقل صفحات در چهار درس سه و حداکثر در دو درس یازده صفحه است. تعداد صفحات بقیه دروس به تناسب مطالب بین چهار تا هشت صفحه است. علت زیاد شدن صفحات درس ۱۸ و ۱۹ وجود جداول متعدد صرف فعل های اجوف و ناقص است که به دلیل زیاد بودن نکات صرفی، مورد توجه مؤلف محترم بوده است.

فهرست مطالب کتاب از چند بخش کلی تشکیل شده است که به ترتیب عبارتند از:

* مباحث مقدماتی: مدخل، بناء کلمه و وزن؛

* مبحث فعل: فعل و تقسیمات آن، ماضی، مضارع، ابواب ثلاثی مجرد، امر، فعل

مؤکد، لازم و متعدی، فعل مجهول؛

* تغییرات لفظی: مضاعف، قواعد ادغام، تخفیف همزه، اعلال، قواعد مشترک

اعلال، مثال، اجوف، ناقص، لفیف، انواع اعلال، هدف شناسی قواعد اعلال؛

* فعل ثلاثی مزید و رباعی: فعل ثلاثی مزید، باب افعال ۱ و ۲، باب تفعیل، باب

مفاعلة، باب تفاعل، باب تفعّل، باب افتعال ۱ و ۲، باب انفعال، باب استفعال، باب

افعال و افعیال و رباعی؛

* مبحث اسم: تقسیمات اسم، اسم به لحاظ نوع حروف، مذکر و مؤنث، مثنی، جمع

سالم، جمع مکسر، منسوب، مصغر، مصدر اصلی، سایر انواع مصدر، اسم فاعل، اسم

مفعول، صفت مشببه و اسم مبالغه، اسم تفضیل، اسم زمان و مکان، اسم آلت، موصوف

و صفت صرفی، معرفه و نکره.



در آغاز هر درس ضمن بیان اهداف آموزشی، گاهی به ارتباط آن با دروس قبل پرداخته شده و متن هر درس با تیتروهای داخلی تقطیع شده و مواردی که توجه به آن اهمیت داشته به صورت رنگی آمده است. برخی مطالب مرتبط با درس از قبیل لغت نامه، نکات توضیحی یا تکمیلی در پاورقی ذکر شده که به گفته مؤلف محترم جزئی از درس محسوب می‌شود (جزایری، ۱۳۹۷، ص ۲۲).

بعد از متن اصلی درس، ذیل عنوان «نگاهی به کتب دیگر» برای آشنایی دانش پژوه با سایر کتب و منابع صرفی و توانمندی طلاب بر استفاده از متون عربی، قسمت‌هایی از برخی متون کهن و جدید انتخاب شده که در عمده موارد اصل مطلب در متن درس نیز آمده است و در مواردی برخی نکات الحاقی در آنها مورد توجه بوده است؛ نویسنده محترم بر قرائت و ترجمه آن در کلاس تأکید دارد و این قسمت‌ها را مکمل متن فارسی دانسته است (همان).

در ادامه بخش دیگری به نام «هم اندیشی» وجود دارد که ذیل آن پرسش تحقیقی مرتبط با مطالب درس طرح شده است که به گفته مؤلف انتظار می‌رود با راهنمایی استاد و تحقیق دانش پژوه پاسخ داده شود؛ علت نام‌گذاری این بخش از درس به «هم اندیشی»، پاسخ دادن سوال به صورت مباحثه و کارگروهی طلاب، و با تفکر و مراجعه به سایر منابع، بیان شده است (همان، ص ۲۳).

در پایان هر درس سوال‌هایی تحت عنوان «پرسش و تمرین» ذکر شده است که طلاب موظفند خارج از کلاس پاسخ کلیه این سوال‌ها را به دست آورند و استاد بر حل صحیح این تمرین نظارت کند.

هم‌چنین بعد از پرسش و تمرین در پایان برخی دروس، مباحث تکمیلی تحت عنوان «مطالعه و تحقیق» آمده است، که تدریس این قسمت بر اساس صلاح‌دید استاد محترم و با لحاظ نیاز دانش پژوهان می‌باشد.

از مطالب مورد توجه در کتاب دانش صرف، بحث آموزشی «لازم و متعدی» است که نسبت به کتاب «صرف ساده» و دیگر کتب درسی صرفی، شیوه‌ای متفاوت و مناسب‌تر دارد، هم‌چنین در درس «فعل مجهول» مقایسه فعل لازم و فعل مجهول از بحث‌های مهمی است که ذکر آن به دلیل درک بهتر ترجمه فعل لازم و مجهول ضرورت دارد.



هم چنین از بحث های تکمیلی مورد توجه نویسنده محترم، بحث کتابت همزه است که اگرچه به صورت مطالعاتی در کتاب تدوین شده اما دم دست بودن و ذکر کردن آن بعد از بحث مهموز از نقاط مثبت این کتاب است.

بخش پیوست که در آخر کتاب - بعد از مطالب صرفی بخش اسم - قرار گرفته است، از ابداعات کتاب حاضر به شمار می رود و شامل جمع بندی قواعد وزن، جمع بندی فعل مؤکد، آشنایی با برخی منابع صرفی و آشنایی با معاجم لغت می باشد، که از نقاط قوت کتاب است. مقایسه ای که به صورت پرسش و تمرین، بین کلمات در ظاهر مشابه صورت گرفته نیز از نقاط برجسته این کتاب محسوب می شود، مثلاً مقایسه «ان» در «یضربان» و «مضروبان».

مقایسه کتاب «دانش صرف» با سایر آثار هم عرض

به گفته مؤلف، کتاب «دانش صرف» یک دوره صرف کامل در مرحله شناخت است (جزایری، ۱۳۹۷، ص ۲۱)؛ بنابراین از کتاب های هم عرض آن، می توان کتاب «صرف ساده محمد رضا طباطبایی»، «درسنامه صرف علی عرب خراسانی» و «مبادی العربیة قسم الصرف شرتونی تنقیح حمید محمدی» را نام برد که کتاب «صرف ساده» در ویرایش جدید، با این که برای مرحله آشنایی و شناخت تدوین شده، علی رغم بالا بودن ارزش علمی آن، به جهت گستردگی و جزئی شدن بیش از حد مطالب در موارد متعدد، استاندارد کتاب درسی در آن رعایت نشده و از سطح مرحله شناخت فراتر رفته است، به عنوان مثال بحث «تخفیف همزه» در این کتاب بسیار مفصل و با جزئیات بیان شده و موارد کم کاربرد و سماعی نیز به تفصیل ذکر شده است (طباطبایی، ۱۳۹۲، ص ۱۳۶-۱۲۵) و کتاب «درسنامه صرف» نیز به دلیل پراکنده بودن و تداخل مباحث در همدیگر مناسب کتاب آموزشی نیست، (عرب خراسانی، ۱۳۸۵، ص ۸۸-۷۲)، همچنین کتاب «مبادی العربیة قسم الصرف» مطالب مورد نیاز را در اکثر موارد بیش از حد استاندارد مرحله آموزش و شناخت، موجز و مختصر بیان کرده و یا به ذکر مطالب غیر ضروری پرداخته است (شرتونی، ۱۴۲۶، ص ۷۱). این در حالی است که کتاب «دانش صرف» اشکالات مطرح شده در سایر کتب مطرح شده را عموماً ندارد و از این جهات اولویت دارد.



محاسن کتاب «دانش صرف»

برای نمود بهتر و دقیق‌تر محاسن این کتاب، تعدادی از محاسن در دو بخش شکلی و محتوایی بیان می‌شود:

۱. محاسن صوری (شکلی)

۱. سبک و قابل حمل بودن کتاب؛
۲. صفحه‌آرایی مناسب؛
۳. تناسب تعداد صفحات دروس با یکدیگر؛
۴. درس بندی با عناوین متناسب اهداف آموزشی؛
۵. تقطیع مباحث با عناوین فرعی در هر درس؛
۶. رنگی کردن مطالب مهم درس.

۲. محاسن محتوایی

۱. بیان روان و گویا؛
۲. آموزش مطالب پر کاربرد و پرهیز از ذکر مطالب کم کاربرد؛
۳. تفکیک مباحث بخش فعل و اسم؛
۴. آشنا کردن فراگیر با برخی منابع صرفی؛
۵. تنوع در تمرین (دانشی، کاربردی و مهارتی)؛
۶. طرح مسئله برای پرداختن به مباحث تکمیلی ذیل عنوان «هم‌اندیشی»؛
۷. فارسی بودن متن کتاب هم در بخش فعل و هم در بخش اسم؛
۸. استفاده از آیات و روایت در مثال‌های و تمارین؛
۹. دارا بودن جداول صرف افعال در بخش فعل.

مزایای فوق‌الذکر از جمله محاسنی است که توجه اندیشمندان، اساتید و پژوهشگران را به کتاب «دانش صرف» جلب کرده است.



کاستی‌های کتاب «دانش صرف» به لحاظ صوری و محتوایی

در این قسمت قصد داریم کتاب «دانش صرف» را به لحاظ معیارهای استاندارد کتاب درسی مورد نقد قرار دهیم:

۱. کاستی عنوان کتاب

نام کتاب «دانش صرف» است؛ در حالی که مطلق بودن عنوان با توجه به هدف تألیف کتاب، یعنی یک دور کامل صرف در مرحله شناخت (جزایی، ۱۳۹۷، ص ۲۱)، تناسب ندارد. به نظر می‌رسد اگر عنوان کتاب به جای «دانش صرف»، «آموزش دانش صرف» بود با محتوای کتاب تناسب بیشتری داشت، چون کتاب حاضر، کتاب آموزشی و درسی است، در حالی که عنوان کتاب صرفاً بیانگر دانشی بودن کتاب است و آموزشی بودن آن نمودی ندارد.

۲. کاستی‌های ساختار کتاب

ساختار کلی هر کتاب در دو بخش فهرست و رؤوس ثمانیه قابل بررسی و ارزیابی است که در رابطه با فهرست مطالب، کیفیت ارائه به شرح ذیل است:

فهرست مطالب کتاب حاضر پس از پیش درآمد و پیش‌گفتار به پنج بخش تقسیم شده است: بخش اول مباحث مقدماتی، بخش دوم مبحث فعل، بخش سوم تغییرات لفظی و بخش چهارم فعل ثلاثی مزید و رباعی و بخش پنجم مبحث اسم را به خود اختصاص داده است.

با وجود اینکه هر کتاب آموزشی باید دارای دو فهرست اجمالی و تفصیلی باشد - که در فهرست اجمالی ساختار کلان یعنی عناوین دروس و در فهرست تفصیلی علاوه بر عناوین دروس، عناوین فرعی هر درس ذکر می‌شود - کتاب حاضر فقط فهرست تفصیلی دارد و از این جهت دچار نقصان است، همچنین با توجه به اینکه یکی از استانداردهای ساختار کتاب وجود سیر منطقی مطالب در فهرست است، به نظر می‌رسد چینش مطالب در برخی قسمت‌ها استاندارد نیست که اشکالات به شرح ذیل است:

۱. رؤوس ثمانیه کامل ذکر نشده است؛ رؤوس ثمانیه عبارتند از: تعریف علم، موضوع



علم، فایده علم، مؤلف (به وجود آورنده علم)، ابواب و مباحث علم، مرتبه علم (جایگاه آن در بین علوم دیگر) و غرض از علم و روش‌های تعلیم علم؛ در حالی که در کتاب حاضر دورأس (غرض از علم و روش‌های تعلیم) از قلم افتاده است. قابل ذکر است در قسمت تاریخچه علم صرف، علت پایه‌گذاری علوم ادبی به نحو عام و کلی این چنین مطرح شده است: «در پی بروز خطاهایی در زبان عربی - که اغلب به دلیل آمیختگی با اقوام غیر عرب زبان بود - امیرالمؤمنین علیه السلام برای حفظ این زبان از خطا، با بیان اقسام سه‌گانه کلمه و تعریف هر یک، علوم ادبی را پایه‌گذاری و به شاگرد خود «أبو الأسود دؤلی» امر فرمودند که به همین منوال مباحث ادبیات عربی را تنظیم کند.» (جزایری، ۱۳۹۷، ص ۳۲)، اما با توجه به عنوان کتاب (دانش صرف) که شاخه‌ای از علوم ادبی است، جا داشت هدف از علم صرف نیز به صورت مستقل بیان شود.

همچنین در مورد روش تعلیم علم صرف سخنی به میان نیامده است که از موارد نقص به شمار می‌رود، چرا که روش تعلیم هر علمی برای بهره‌بردن هر چه بیشتر از علم به لحاظ کمی و کیفی است و عدم وجود روش، باعث سرگردانی فراگیر و استاد خواهد شد، و سرگردانی مستلزم عدم وحدت رویه در آموزش آن علم شده که نتیجه آن روشن نشدن جایگاه و ارزش کتاب درسی است.

۲. درس دوم که با عنوان «بناء کلمه» (همان، ص ۲۶) نام‌گذاری شده است که در ادامه درس اول (مدخل) است؛ چون «کلمه عربی» از نظر ساختار و تغییرات موضوع علم صرف به شمار می‌رود و موضوع علم نیز یکی از مباحث مقدماتی هر علمی است. بنابراین درس دوم عنوان مستقل ندارد و بخشی از درس اول است و به نظر می‌رسد این تفکیک بدون ذکر ارتباط دو درس با هم صحیح نیست، بهتر بود در مقدمه درس دوم، پیوند عنوان درس (بناء کلمه) با عنوان فرعی درس قبل (کلمه) ذکر می‌شد.

علاوه بر این، عنوان درس دوم (بناء کلمه) مطلق است و اگر گفته می‌شد: «بناء کلمه عربی» مناسب‌تر بود، چون در درجه اول اصطلاح «کلمه» بین زبان فارسی و عربی مشترک است و در زبان فارسی بناء کلمه به این صورت بررسی نمی‌شود و در درجه دوم کتاب دانش صرف به زبان فارسی است و اولین کتاب آموزشی در سال اول حوزه است و فراگیر



نسبت به مطالب خالی الذهن است یا اطلاعات پراکنده بی سروسامان دارد، بنابراین به کاربردن تعبیری دقیق که باعث جهت دهی مناسب به ذهن فراگیر باشد از محاسن کتاب درسی به شمار می‌رود.

۳. درس سوم با عنوان «وزن» با توجه به اینکه ارتباط تنگاتنگ با بناء کلمه دارد و به گفته نویسنده محترم به جهت نشان دادن حروف اصلی وزائد و سهولت در یادگیری، یکی از پیش نیازهای مهم محسوب می‌شود (همان، ص ۴۱)، نمی‌تواند عنوان مستقل به خود اختصاص دهد، بلکه بخشی از بحث درس دوم (بناء کلمه) است و تفکیک آن بدون بیان ارتباط با درس قبل، از نظر منطقی صحیح نیست؛ بنابراین مناسب بود پیوند آن با درس قبل به خوبی تبیین شود.

۴. درس چهارم با عنوان «فعل و تقسیمات آن» شامل مباحث مقدماتی بحث فعل است که به نظر می‌رسد خلاصه مباحث فعل در یک نگاه را به خود اختصاص داده است و بحث جداگانه‌ای که در مباحث بعدی به آن پرداخته نشود، در آن وجود ندارد؛ بنابراین درس مجزا به شمار نمی‌رود. بهتر بود در صورت نیاز به صورت نموداری قبل از بحث فعل ذکر می‌شد تا نیازی به درس مجزا نباشد.

۵. درس پنجم و ششم با عنوان «ماضی» و «مضارع» و درس هفتم با عنوان «ابواب ثلاثی مجرد» درس‌های بعدی این کتاب هستند که به نظر می‌رسد با توجه به فاصله‌ای که درس هفتم (ابواب ثلاثی مجرد) با درس ششم (مضارع) و هشتم با عنوان «امر»، ایجاد کرده است، چنین مناسب نیست، بهتر بود درس هفتم (ابواب ثلاثی مجرد) قبل از درس پنجم (ماضی) قرار می‌گرفت، چون با توجه به تقسیم بندی فعل از نظر زمان به ماضی، مضارع و امر توجیه علمی برای تقطیع ماضی و مضارع از امر با درس هفتم (ابواب ثلاثی مجرد) وجود ندارد، همچنین با توجه به عنوان درس (ابواب ثلاثی مجرد) درس چهارم و پنجم زیر مجموعه آن به شمار می‌رود، چون در آموزش ماضی و مضارع از ابواب ثلاثی مجرد بهره گرفته می‌شود.

۶. درس نهم با عنوان «فعل مؤکد» عنوان فرعی با نام «تغییرات لفظی فعل مؤکد سالم» دارد این درحالی است که مؤلف محترم بخش جداگانه‌ای را با نام «تغییرات لفظی» در



ساختار کتاب طراحی کرده اند که تغییراتی از قبیل ادغام، تخفیف و اعلال را جمع آوری و تنظیم و در قالب ۱۱ درس، به تفصیل قواعد را ذکر کرده است.

اشکال این قسمت فهرست، این است که اولادرس نهم (فعل مؤکد) در این کتاب جای مناسبی ندارد، زیرا با توجه به اکثر دروس این بخش که به ساختار خود فعل بدون اینکه با قیدی همراه باشد، پرداخته در این درس (فعل مؤکد) فعل از جهت اینکه با نون تأکید همراه شده، مد نظر مؤلف محترم بوده است که به مطالب قبل و بعد خود ربطی ندارد.

ثانیا اگر بناست که این درس به دلیل تغییرات لفظی به صورت جداگانه مطرح شود، چرا مضارع منصوب و مجزوم - که به گفته مؤلف محترم طرح بحث آن در کتاب دانش صرف، به دلیل تغییر لفظی است که در برخی صیغه‌های فعل رخ می دهد (همان، ص ۶۷) - به صورت درس جداگانه عنوان نشد و ذیل عنوان درسی مضارع به آن پرداخته شده است؟ همچنین بخشی از درس (تغییرات لفظی فعل مؤکد سالم) مربوط به بخش بعدی کتاب (تغییرات لفظی) است؛ در حالی که خارج از بخش مذکور بیان شده و این چینش هم باعث اشکال به بخش بعدی شده از این جهت که جامع افراد نیست و هم باعث شده درس مذکور در جای درستی از کتاب قرار نگیرد.

اشکال موجود به دلیل دقیق نبودن عنوان بخش «مبحث فعل» است، به نظر می رسد اگر مؤلف مبنای تقسیم بندی فعل را در این بخش (مبحث فعل) به دروس مذکور (ماضی، مضارع، ابواب ثلاثی مجرد، امر، فعل مؤکد، لازم و متعدی، فعل مجهول) قرار می داد، بهتر بود. مثلا تقسیم فعل طبق زمان (ماضی، مضارع، امر)، یا تقسیم فعل با توجه به معنا (مؤکد، لازم متعدی، معلوم مجهول...) اما با شکل فعلی، فهرست مطالب دچار تشویش و آشفتگی شده است.

۷. از بخش سوم با عنوان «تغییرات لفظی» انتظار می رود که عناوین دروس با عنوان بخش تطبیق داشته باشد؛ در حالی که چنین نیست، برای تبیین اشکال، فهرست عناوین دروس این بخش را به ترتیب در ادامه ذکر می کنیم: مضاعف، قواعد ادغام، تخفیف همزه، اعلال، قواعد مشترک اعلال، مثال، اجوف، ناقص، لفیف، انواع اعلال، هدف شناسی اعلال.

با نگاهی اجمالی به عناوین فوق در می یابیم که نام گذاری دروس همگی بر مبنای نام



این بخش (تغییرات لفظی) نیست، بلکه تنها چند درس (قواعد ادغام، تخفیف همزه و اعلال) بیانگر تغییرات لفظی است، اما سایر دروس با انواع فعل غیر سالم (مضعف، مثال، و...) نام گذاری شده، که صحیح نیست. به نظر می رسد اگر این بخش از فعل با توجه به حروف اصلی نام گذاری شده بود مناسب تر بود، چون اولاهمه‌ی مباحث با سیر منطقی زیر مجموعه این بخش واقع می شد و ثانیاً در مراحل بالاتر، مثل درس تجزیه، دانش پژوه از آموخته های خود بهتر استفاده می کرد و آنها را به کار می گرفت؛ زیرا یکی از محورهای تجزیه فعل، شناسایی فعل با توجه به نوع حروف اصلی است؛ در حالی که در کتاب های آموزش صرف، جمع بندی این چینی وجود ندارد و در بخش های مختلف به این مبحث پرداخته شده است.

۸. بخش چهارم کتاب با عنوان «فعل ثلاثی مزید و رباعی» ابواب مشهور ثلاثی مزید و ابواب رباعی را پوشش داده است، اشکال چینش این بخش این است که با بخش قبل (ثلاثی مجرد) تناسب ندارد؛ به این بیان که مبنا در این بخش مزید بودن یا رباعی بودن فعل قرار داده شده و طبق این مبنا باب های ثلاثی مزید و رباعی عناوین دروس را به خود اختصاص داده اند؛ در حالی که در ابواب ثلاثی مجرد چنین چینشی وجود ندارد، علاوه بر آن دلیل جمع کردن ابواب ثلاثی مزید و رباعی در یک بخش مشخص نیست، یعنی مؤلف محترم باید در مقدمه توضیح می دادند که وجه مشترک ابواب ثلاثی مزید با رباعی (مجرد و مزید) چیست که یک بخش از کتاب را به این دو مبحث اختصاص داده است.

۹. بخش پنجم فهرست با عنوان «مبحث اسم»، در حقیقت بخش دوم از مباحث آموزشی علم صرف است که بر محور تغییرات صرفی در اسم تألیف شده است. در علم صرف، اسم از جهات گوناگون دارای تقسیمات مختلفی است که مباحث اسم طبق این تقسیمات مطرح می شود، فهرست مطالب این بخش عبارتند از: تقسیمات اسم، اسم به لحاظ نوع حروف، مذکر و مؤنث، مثنی، جمع سالم، جمع مکسر، منسوب، مصغر، مصدر اصلی، سایر انواع مصدر، اسم فاعل، اسم مفعول، صفت مشبیه و اسم مبالغه، اسم تفضیل، اسم زمان و مکان، اسم آلت؛ موصوف و صفت صرفی، معرفه و نکره.

با نگاه اجمالی به این بخش از فهرست، این نتیجه به دست می آید که مباحث سامان



دهی نشده‌اند و چینش مطالب با بخش فعل کاملاً متفاوت است. در بحث فعل مطالبی که حداقل اشتراکی با هم داشتند، از هم تفکیک شده و در چهار بخش جداگانه قرار گرفته است، اما در بخش اسم، چنین تفکیکی وجود ندارد. با توجه به اینکه تقسیمات اسم محورهای جداگانه دارد، بهتر بود طبق این محورها مباحث تفکیک می‌شد، مثلاً بحث «جامد و مشتق» که شامل مصادر و مشتقات است، در این بخش گنجانده شوند و بحث تصرف اسم که شامل تثنیه، جمع، مصغر و منسوب می‌باشد نیز بخش جداگانه‌ای را به خود اختصاص دهد.

۳. کاستی در مقدمه مؤلف

در کتاب قبل از فهرست، بخشی با نام پیش‌گفتار آمده است که پس از ذکر مقدمه‌ای کوتاه ضرورت تألیف کتاب را با وجود آثار متعدد ارزشمند، لزوم حرکت رو به رشد بیان کرده است (همان، ص ۲۱). در ادامه ۱۴ نکته را خطاب به اساتید مطرح کرده است، که در این نکات ساختار درس‌ها تبیین شده است.

اشکالی که در رابطه با مقدمه مؤلف وجود دارد این است که مطالب مقدمه باید به دو بخش «سخنی با استاد» و «سخنی با فراگیر» تقسیم شود و در بخش سخنی با استاد دو محور اساسی محتوایی و روشی به خوبی پرداخته شود و در بخش محتوایی اهمیت، ضرورت و جایگاه کتاب تثبیت شود و کتب هم عرض موجود را نقد و مزایای کتاب حاضر را بیان کند. در بخش دوم روش تدریس را به صورت راهبردهای کلان ذکر کند، و در بخش سخنی با فراگیر مدیریت تحصیل را بیان کند که مدیریت تحصیل مربوط به آمادگی‌های لازم قبل از حضور در کلاس و فعالیت‌های تکمیلی فراگیر بعد از تدریس درس توسط استاد است.

اما در کتاب حاضر مقدمه درس صرفاً به معرفی کتاب از لحاظ ساختار و چینش مطالب فقط برای استاد، پرداخته شده و جنبه‌های مورد نیاز دیگر - که ذکر آن گذشت - مغفول مانده است، این غفلت باعث سردرگمی استاد و فراگیر شده است؛ چرا که مقدمه استاندارد با ویژگی‌های یاد شده، راهنمای استاد و فراگیر نسبت به هدایت تدریس و هدایت تحصیلی است؛ در حالی که کتاب حاضر از این جهت تهی است.



۴. کاستی‌های اجزای دروس

در این بخش به جهت وجود اجزای متعدد در یک درس، هر جزء جداگانه بررسی خواهد شد:

الف) عنوان دروس

عناوین دروس عموماً مناسب و ناظر به محتوای درس هستند، جز مواردی که به دلیل اتصال مطالب با درس بعدی شماره‌گذاری شده است، به طور مثال باب افعال (۱)، باب افعال (۲) یا باب افتعال (۱) باب افتعال (۲)، که به نظر می‌رسد مطالب باب افعال همه در یک درس قابل جمع‌بندی بود، چون استاندارد متن اصلی درس به زبان فارسی ۱۵ صفحه بدون تمرین و... است و مطالب این دو درس در مجموع از این رقم تجاوز نمی‌کند، همچنین حجم مطالب در مقایسه با بقیه دروس چندان متفاوت نیست.

ب) اهداف رفتاری

مؤلف محترم قبل از شروع هر درس چند خطی در مورد محتوای درس به اجمال مطالبی را ذکر کرده که در مقدمه کتاب از آن به اهداف آموزشی تعبیر کرده است، ارزیابی اهداف نسبت به این قسمت از درس صورت گرفته است.

اشکال کلی این است که محتوای کتاب «دانش صرف» طبق مراحل یادگیری مناسب مرحله آشنایی و شناخت است، اما به اعتقاد مؤلف، کتاب برای مرحله شناخت تدوین شده است (همان، ص ۲۱). با این توضیح که به لحاظ اینکه این کتاب اولین کتاب آموزشی ادبیات عربی در حوزه علمیه در نظر گرفته شده است، باید مطالب دانشی به عنوان زیر بنا ابتدا تدوین شود تا بر پایه آن یادگیری قواعد اصولی محقق شود سپس در مرحله بعدی (مرحله شناخت) عمل به احکام (مرحله کاربرد) مطرح شود، در حالی که تفکیک این دو بخش در درس‌ها وجود ندارد.

در ادامه اهداف را به لحاظ صوری و محتوایی ارزیابی می‌کنیم:

یکم) اشکال صوری اهداف

با دقت در اهداف آموزشی دروس، پس از بیان این نکته که مقدمه دروس به لحاظ صوری و محتوایی شاخصه‌های اهداف رفتاری را ندارد، به ذکر حداقل ویژگی‌های ضروری اهداف



می‌پردازیم که در اکثر موارد، وجود ندارند:

برفرض پذیرفتن مقدمه به عنوان هدف رفتاری، شاخصه‌های مورد نیاز در این اهداف وجود ندارد، زیرا عموماً قابل مشاهده و اندازه‌گیری نیستند به دلیل اینکه از تعابیری مانند آشنا شدن، ارائه کردن و پرداختن استفاده شده است، در حالی که اگر کتاب برای مرحله آشنایی تألیف شده باشد، باید افعال رفتاری از قبیل بیان کند، نام ببرد و برشمرد و اگر مرحله مد نظر شناخت باشد، فعل رفتاری از قبیل به زبان خود بیان کند و... به کار برده شود تا بیانگر مرحله شناخت باشد و با مرحله آشنایی قابل تفکیک باشد. (اس، بلوم و همکارانش، طبقه بندی هدف‌های پرورشی؛ ۱۰۰-۱۴)

همچنین در بین اهداف، ترکیب چند هدف در یک هدف وجود دارد، مثل «تعریف کردن» و «آشنا شدن» با طریقه ساخت فعل امر که با هم در یک هدف جمع شده است (جزایری، ۱۳۹۷، ص ۷۷). علاوه بر این، اشکال چند هدف در یک هدف، باعث طولانی شدن هدف نیز شده است. (سیف، ۱۳۸۷، ص ۱۳۵-۱۵۵)

دوم) اشکال محتوایی اهداف

اشکال دیگر اینکه اهداف یاد شده عموماً سطح کتاب - که به بیان مؤلف مربوط به مرحله شناخت است - را منعکس نمی‌کند، چون مطالب کتاب به گونه‌ای است که شاخصه‌های مرحله شناخت علم را ندارد و عموماً با مرحله آشنایی تناسب دارد، چون در مرحله آشنایی شاخصه‌های اصلی عبارتند از:

***آشنایی با ساختار رایج علم: در این مرحله به معرفی تمامی مباحث لازم به صورت فهرست وار و نموداری پرداخته می‌شود (شعبانی، ۱۳۸۲، ص ۱۶۰-۱۷۸) و درس اول کتاب «دانش صرف» (جزایری، ۱۳۹۷، ص ۳۱) نیز شامل نموداری با این ویژگی است و ساختار دانش صرف را به چهار بخش: مباحث مقدماتی، مبحث فعل، تغییرات لفظی و مبحث اسم تقسیم کرده است.

نکته‌ای که ذکر آن ضروری است اینکه ساختار فهرست کتاب با نمودار مذکور تناسب لازم را ندارد، دلایل این ادعا عبارتند از:

۱. در فهرست کتاب مباحث دانش صرف در پنج بخش تنظیم شده در حالی که در



نمودار چهار بخش است، بخشی که در فهرست وجود دارد اما در نمودار به صورت یک بخش مستقل نیامده، مبحث «ثلاثی مزید و رباعی» است، که به نظر می‌رسد، جدا کردن این دو بحث در بخش مستقل اصولی نیست و توضیح آن در ارزیابی ساختار کلی کتاب گذشت.

۲. درس هفتم فهرست کتاب، «ابواب ثلاثی مجرد» است که در این نمودار اشاره‌ای به آن نشده است.

۳. ابواب غیر مشهور قسم آخر نمودار ثلاثی مزید، عنوان مستقلی در فهرست ندارد.

۴. مبحث اسم در نمودار به شش قسمت تقسیم شده است که عبارتند از: ساختارهای اسم، اسم به لحاظ حرف آخر، مذکر و مؤنث، تصریفات اسم، جامد و مشتق، معرفه و نکره؛ اما در فهرست مباحث تقسیم بندی نشده اند که ذکر آن قبلاً گذشت.

*** آشنایی با عناوین اصلی و پرکاربرد علم: در مرحله آشنایی عناوین اصلی و سرفصل‌ها و مفاهیم کلیدی که نقش اساسی در برقراری ارتباط علمی دارند و از الفبای این علم به شمار می‌روند، تبیین می‌شود (حبیبی، ۱۳۹۰، فصل اهداف و طبقه آن) که عناوین کتاب دانش صرف نیز عموماً طبق همین محورها تألیف شده است، در حالی که به گفته مؤلف کتاب برای مرحله شناخت تألیف شده است.

*** آشنایی با قواعد و گزاره‌های اصلی علم: در این مرحله قواعد پرکاربرد علم بیان می‌شود (پارسا، ۱۳۷۲، ص ۳۴۷) و مؤلف کتاب صرف در مقدمه چنین می‌گوید: «در این کتاب از یک سواصل برآموزشی بودن مباحث بوده و از این رو سعی شده از بیان جزئیات کم ابتلا پرهیز شود و از سوی دیگر ایجاد روحیه تعمق و تفکر و نیز نگاه تطبیقی و کاربردی در مباحث مورد تأکید بوده است.» با توضیح مؤلف و با توجه به ملاک‌های مرحله شناخت اعم از فهم تفصیلی از طریق توضیح دقیق عناوین و تحلیل روابط بین آنها، فهم مهمترین دلایل قواعد اصلی و آشنایی با نقد آنها و پاسخ به آنها و... در می‌یابیم که کتاب مناسب مرحله آشنایی و شناخت به صورت تلفیقی است بلکه جنبه‌ی آشنایی آن پررنگ‌تر است.

ج) پیش سازمان ده

ارزیابی پیش سازمان نیز در دو محور صوری و محتوایی قابل ارائه است:



یکم) اشکال صوری

پیش سازمان از لحاظ شکلی و صوری باید واضح باشد و از یک پاراگراف کمتر و از دو پاراگراف بیشتر نباشد (پاکپور، ۱۳۹۰، ص ۱۹۴) و به لحاظ محتوایی نیز از نظر ارتباط مطالب درس فعلی با مطالب درس قبل و داشتن بعد انگیزشی و جذابیت حائز اهمیت و قابل بررسی است (فتحی و اجارگه، ۱۳۹۵، ص ۲۳۵-۲۴۰؛ تقی پور، ۱۳۹۰: ۱۶۸-۱۷۸) که بنا داریم کتاب «دانش صرف» را از این زاویه مورد بررسی و ارزیابی قرار دهیم:

بانگاه اجمالی به دروس کتاب حاضر، در می‌یابیم که پیش سازمان ده به معنای واقعی و استاندارد چه به لحاظ صوری و چه به لحاظ محتوایی وجود ندارد، تنها قسمت قابل بررسی برای شاخصه‌های پیش سازمان، دوسه خطی است که قبل از شروع بحث به عنوان اهداف آموزشی ذکر شده که برفرض پذیرفتن این بخش از درس به عنوان پیش سازمان، ارزیابی آن برای بررسی شاخصه‌های لازم پیش سازمان به شرح ذیل می‌باشد:

از نظر صوری، ویژگی لازم و اساسی یعنی وضوح و استاندارد مقدار آن - یک پاراگراف - وجود ندارد، پیش سازمان در دروس این کتاب بلااستثناء به قدری موجز و کوتاه بیان شده که باعث شده وضوح کافی را نداشته باشد و نقشه درس برای فراگیر ترسیم نشود.

دوم) اشکال محتوایی

از نظر محتوایی ویژگی اساسی یعنی ایجاد جذابیت و بعد انگیزشی مورد توجه مؤلف محترم نبوده است و همین امر باعث شده فراگیر نتواند با درس ارتباط درست برقرار و مطالب آن را با تمام وجود درک کند، در نتیجه یادگیری به شکل درست شکل نمی‌گیرد و همین امر باعث زود فراموش شدن مطالب بعد از مدت کوتاه و به مرور زمان باعث سردی و ایجاد واکنش منفی نسبت به درس خواهد شد.

برای ایجاد انگیزش با توجه به مرحله یادگیری کیفیت و نوع اسباب ایجاد کننده جذابیت و انگیزش نیز متفاوت است، به عنوان مثال در مرحله آشنایی باید از علم و تجربیات فراگیر نسبت به موضوع درس کمک گرفت تا فراگیر کاربرد مفاهیم انتزاعی را درک کند و مراحل یادگیری کامل شده و در ذهن فراگیر تثبیت شود و در مرحله شناخت از اطلاعات فراگیر در مرحله قبل استفاده و متناسب با مبحث مورد نظر کاربرد موضوع



درس با جزییات برای فراگیر تبیین می‌شود، مثلاً در علم صرف قبل از شروع درس ابتدا آیه قرآن یا روایت یا متن عربی مناسب با موضوع درس انتخاب و قسمت مورد نظر با فونت متفاوت از بقیه عبارت برجسته شود، سپس سوالاتی پیرامون آن مطرح و از فراگیر در مورد جواب سوالات نظر خواهی شود، بعد از تأمل فراگیر و نرسیدن به جواب صحیح و دقیق، از فراگیر خواسته شود که برای یافتن پاسخ درست، به محتوای درس توجه کافی داشته باشد، با ایجاد چنین فضایی، انگیزه فراگیر برای یادگیری محتوای درس تقویت می‌شود، چون ضرورت یادگیری مباحث برایش محرز می‌گردد.

د) ساختار درس

ساختار درس به لحاظ شکلی و صوری متشکل از عنوان، اهداف، پیش سازمان ده، متن درس، فعالیت تکمیلی (پرسش و تمرین)، خلاصه، منابعی برای مطالعه بیشتر است، که بخش‌هایی از آن تا کنون بررسی شد و در ادامه نیز بقیه ارزیابی خواهد شد؛ آنچه در این قسمت مدّ نظر است، بخشی دیگر از اشکالات صوری است که ناشی از اشکال محتوای است که در ادامه به ذکر آن می‌پردازیم:

۱. یکی از اشکالات در اکثر دروس، وجود پاورقی‌های توضیحی است که مؤلف در مقدمه تأکید کرده مطالب پاورقی جزء درس محسوب می‌شود؛ حال سوال این است: چرا مطالب درسی به پاورقی منتقل شده و در متن درس گنجانده نشده است؟ اگر ارزش علمی و آموزشی مطالب به اندازه مطالب داخل متن درس است، نباید به پاورقی منتقل می‌شد، و اگر اهمیت چندانی برخوردار نیست چه اصراری برای آموزش آنها است؟

ممکن است مؤلف در پاسخ بگوید، فرا گرفتن این مطالب مفید است؛ چون جزء مباحث تکمیلی است، در جواب می‌گوییم: اولاً هر مطلب تکمیلی برای هر مرحله‌ای از مراحل یادگیری مناسب نیست، ثانیاً مطلب زمانی تکمیلی است که با اهداف رفتاری درس تناسب داشته باشد؛ در حالی که کتاب حاضر به دلیل نداشتن اهداف رفتاری مناسب، مطالب تکمیلی استاندارد ندارد و ثالثاً بنای مؤلف این بوده که مباحث کم کاربرد در کتاب گنجانده نشود، پس هدف از ذکر پاورقی با چنین ویژگی چیست؟

یکی از نکاتی که در تألیف و تدوین متن درسی باید مورد توجه باشد این است که



مطالب متناسب با مرحله یادگیری تنظیم و تألیف شود، نه بیشتر و نه کمتر، اما در کتاب دانش صرف عموماً حد و مرز مرحله یادگیری مشخص نیست، لذا مطالب نیز تفکیک نشده است.

۲. اشکال دیگر وجود «نکته» یا «نکات» داخل متن درس است که باز مشخص نیست به چه دلیل مؤلف محترم مطالب ذیل نکته یا نکات را از سایر مطالب درس جدا کرده است؟! اشکالی که به پاورقی‌های توضیحی وارد شد، در اینجا نیز وارد است. به هر حال یا مطالب ذیل نکات جزء مطالبی است که آموزش آن به فراگیر ضروری و لازم است و یا صرفاً برای دانش افزایی فراگیر است و جزء محورهای اصلی درس نیست، هر کدام از این دو باشد، مطالب یاد شده جای مشخصی در درس خواهند داشت و دلیلی برای وجود «نکته» یا «نکات» در دروس باقی نمی‌ماند.

به بیان دیگر مطالب ذیل نکات یا باید جزء اصل درس قرار داده شوند یا باید به قسمتی با عنوان «برای مطالعه بیشتر» در انتهای درس منتقل شود و فراگیر تکلیف خود را نسبت به اینگونه مطالب بداند.

۳. اشکال دیگری که در ساختار درس‌های این کتاب وجود دارد مربوط به مکان قرار گرفتن پرسش و تمرین درس است، که در جای مناسب واقع نشده؛ با این بیان که پرسش و تمرین درس، که در حقیقت فعالیت تکمیلی درس و جزء درس به شمار می‌رود، با عناوین «نگاهی به کتب دیگر» و «هم‌اندیشی» از متن اصلی درس جدا شده و در پایان درس قرار گرفته است. این امر باعث ایجاد خلل در تکمیل و تثبیت یادگیری می‌شود؛ زیرا قبل از اینکه مطالب اصلی و محوری درس تکمیل شود، این دو بخش باعث فاصله گرفتن ذهن فراگیر از مطلب اصلی شده و مطالب آموزش داده شده نیمه تمام رها شده و مؤلف سراغ بحث بعدی با عنوان «نگاهی به کتب دیگر»، و بعد از آن «هم‌اندیشی» رفته و دوباره بعد از این دو بخش فوق‌الذکر، سراغ تکمیل مطالب درس با عنوان «پرسش و تمرین» رفته است.

۴. اشکال دیگر مربوط به شماره‌گذاری‌ها هم در کنار عنوان درس و هم در کنار عناوین فرعی هر درس است، به عنوان مثال ساختار درس چهارم کتاب دانش صرف بدین شرح است:



فعل و تقسیمات آن

۱. اصل فعل
۲. تقسیمات فعل
۳. صیغه های فعل
۴. متصرف و غیر متصرف
۵. معرب و مبنی

اگر بپذیریم که شماره گذاری عنوان درس به دلیل مشخص بودن تعداد دروس کتاب و نشان دادن نقشه راه است، - این درحالی است که مؤلف باید در مقدمه به علت شماره گذاری دروس اشاره می کرد اما مغفول مانده است - در مورد شماره گذاری عناوین فرعی درس توجیهی به ذهن نمی رسد. اگر هر درس اهداف رفتاری مناسب داشته باشد که با شماره از هم دیگر تفکیک شده باشند، نسبت به هر هدف رفتاری، ذکر شماره در متن درس کنار عنوان فرعی توجیه دارد، یعنی هدف شماره گذاری درک ارتباط بهتر هدف با عنوان فرعی توسط فراگیر است که در نتیجه بهتر می تواند مطالب هر درس را دنبال کند؛ در حالی که کتاب حاضر اینگونه نیست و صرفاً به تعداد عناوین فرعی شماره هایی بی توجیه و دلیل وجود دارد.

شاید بتوان گفت هدف مؤلف محترم از شماره گذاری عناوین فرعی، نشان دادن زیر مجموعه بودن عناوین فرعی نسبت به عنوان اصلی درس است که در پاسخ می گوئیم برای این امر نیازی به شماره گذاری نیست، چرا که درس درس شدن مطالب کتاب بیانگر این است که مطالب عنوان شده در هر درس زیر مجموعه عنوان اصلی درس است و با عنوان اصلی به نوعی ارتباط دارد. علاوه بر این عناوین فرعی این درس هم به درستی انتخاب نشده و نظم منطقی ندارند، عنوان فرعی دوم (تقسیمات فعل) با جدولی کل مباحث فعل را بیان کرده است؛ در حالی که عنوان سوم (صیغه های فعل) و عنوان چهارم (متصرف و غیر متصرف) زیر مجموعه تقسیمات فعل هستند و در جدول نیز از این دو عنوان نام برده شده است.



هـ) فعالیت‌های تکمیلی

ارزیابی این بخش مربوط به قسمت «پرسش و تمرین» است:

پرسش و تمرین هر درس باید متناسب با اهداف رفتاری آن درس باشد، اما این کتاب چون اهداف رفتاری ندارد، از این جهت قابل ارزیابی نیست، ولی از نظر تکمیل مباحث ذیل عناوین فرعی قابل بررسی است؛ از آنجا که ساختار دروس عموماً یکسان است، به عنوان مثال تمارین درس چهارم (فعل و تقسیمات آن) نسبت به عناوین فرعی، مورد ارزیابی قرار می‌دهیم:

فعل و تقسیمات آن:

۱. اصل فعل
۲. تقسیمات فعل
۳. صیغه‌های فعل
۴. متصرف و غیرمتصرف
۵. معرب و مبنی

پرسش و تمرین (همان، ص ۵۳)

۱. اصطلاحات زیر را تعریف کنید:

مصدر، فعل مثنی، فعل متصرف

ارزیابی: تعریف کردن مربوط به مرحله آشنایی است، در مرحله شناخت باید گفته شود: اصطلاحات زیر را به زبان خود تعریف کنید، یا اصطلاحات زیر را تعریف کرده و مثال بنویسید.

۲. در روایات زیر نوع تقسیمات افعالی که زیر آنها خط کشیده را مشخص کنید:

الإمام الصادق عليه السلام (وقد سُئِلَ عن مكارم الأخلاق): «العَفْوُ عَمَّن ظَلَمَكَ وَصَلَتْهُ مَن قَطَعَكَ

إِعْطَاءً مِّن حَرَمٍ: وَقَوْلُ الْحَقِّ وَلَوْ عَلَى نَفْسِكَ» (وسائل الشيعة، ج ۱۵، ص ۱۹۹)

الإمام الصادق عليه السلام: «مَنْ تَعَلَّمَ الْعِلْمَ وَعَمِلَ بِهِ وَعَلَّمَ لِلَّهِ دُعَى فِي مَلَكُوتِ السَّمَوَاتِ عَظِيمًا فَقِيلَ

تَعَلَّمَ لِلَّهِ وَعَمِلَ لِلَّهِ وَعَلَّمَ لِلَّهِ». (الكافي، ج ۱، ص ۸۶)



الإمام الصادق عليه السلام: قال: «قال رسول الله صلى الله عليه وآله: إذا رأيتُم أهل البلاء فاحمدوا الله ولا تسمعوهم فإن ذلك يحزُّهم». (الكافي، ج ۳، ص ۲۵۲)

ارزیابی: با توجه به اینکه تقسیمات فعل مقسم مباحثی است که در بخش فعل آموزش داده می شود، برای این درس مناسب نیست. در متن درس عنوان دوم «تقسیمات فعل» است که در جدولی فهرست وار معیار و اقسام فعل، بدون هیچ تعریف و توضیح نام برده شده است.

بنابراین با توجه به اینکه هنوز قواعدی برای تشخیص تقسیمات فعلی آموزش داده نشده است، ذکر این تمرین مناسب این درس نیست.

اشکالات کلی که در تعداد قابل توجهی از فعالیت های تکمیلی وجود دارد، متناسب نبودن تمرین ها با اهداف آموزشی به دلایلی است که عبارتند از:

۱. در نظر گرفته نشدن سطح علمی درس و عدم توجه به پیش نیاز تمرین؛ به عنوان مثال تمرین ۳ صفحه ۳۵، تمرین ۵ صفحه ۴۵، تمرین ۶ ص ۶۸

تمرین ۳ ص ۳۵: اسماء و افعال و حروف را در روایت شناسایی کنید.

ارزیابی: در متن کتاب فقط به معرفی سه قسم کلمه از نظر معنایی پرداخته و مثال زده شده است و هیچ اشاره ای به ساختار آنها نشده است، اما در تمرین از روایتی طولانی استفاده شده که فراگیر تسلطی نسبت به معنای آن ندارد و بدون داشتن اطلاعات کافی مکلف به تشخیص سه قسم کلمه شده است.

تمرین ۵ صفحه ۴۵: برای هریک از اوزان ذکر شده در جدول، دو مثال - غیر از مثال های درس - ذکر کنید.

ارزیابی: با توجه به اینکه کلمات با وزن های مختلف تابع استعمال عرب زبان است و قواعد صرف در بحث وزن، آشنایی فراگیر با تشخیص وزن و در نتیجه رسیدن به حروف اصلی و زائد کلمه می باشد، تمرین خواسته شده از توان یاد گیرنده خارج است و برای حل آن باید وقت زیادی را صرف کند تا در کتاب لغت به صورت اتفاقی به کلماتی با وزن های خواسته شده دست یابد و همین امر ممکن است باعث از بین رفتن انگیزه و نا امیدي فراگیر نسبت به حل تمرین شود، بنابراین بهتر است حروف اصلی کلمه ذکر شود تا فراگیر سرگردان نشود.



تمرین ۶ صفحه ۶۸: علامت جزم فعل‌های مضارع را در آیات مبارکه ذیل بیان کنید.

ارزیابی: مشخص کردن علامت جزم مستلزم این است که عوامل جزم در درس معرفی شده باشند تا مجزوم شدن فعل برای فراگیر محرز شود، اما در متن درس گفته شده که عوامل جزم و نصب باید در علم نحو بحث شود، با این وجود از ادات جازمه‌ای استفاده شده که در درس معرفی نشده است.

اینکه عوامل جزم و نصب باید در علم نحو آموزش داده شود، در صورتی صحیح است که تفصیل و جزئیات احکام آن مدّ نظر باشد، اما در علم صرف حداقل باید عوامل نصب و جزم فهرست وار معرفی شوند تا فراگیر بتواند مجزوم یا منصوب بودن فعل را خصوصاً در صیغه‌هایی که علامت نصب یا جزم آن حذف نون عوض رفعی است، تشخیص دهد.

ب) استاندارد نبودن صورت تمرین؛ مثل ذکر چند هدف در یک هدف: به عنوان مثال

سوال ۲ صفحه ۴۰: ملاک مجرد و مزید بودن در اسم و فعل چه تفاوتی باهم دارند؟

ارزیابی: ابتدا باید ملاک مجرد و مزید بودن هر یک از اسم و فعل سوال شود، سپس در سوال بعدی تفاوت ملاک‌ها خواسته شود، پس چند هدف در یک هدف است (بیان ملاک مجرد و مزید بودن فعل و اسم، ذکر تفاوت)

ج) ابهام داشتن تمرین یا سوال؛ مثل، سوال ۱ صفحه ۷۶: در چه مواردی، حرکت عین

الفعل مضارع برای یک فعل ماضی قیاسی است؟

ارزیابی: عبارت «برای یک فعل ماضی» دچار ابهام و اشکال است.

مثال دیگر: تمرین ۴ صفحه ۸۲: برای هر یک از معانی زیر صیغه مناسب بسازید.

ارزیابی: برای ساختن فعل، حروف اصلی، حرکت عین الفعل ماضی و مضارع لازم

است، که یا باید در تمرین ذکر شده باشد، یا حداقل باید حروف اصلی داده شود و از فراگیر خواسته شود بعد از مراجعه به کتاب لغت و به دست آوردن حرکت عین الفعل، صیغه‌های خواسته شده را بسازد.

و) بخشی برای مطالعه بیشتر

مؤلف محترم در پیشگفتار کتاب در مورد این بخش از درس چنین نوشته است: «در پایان برخی درس‌ها، مباحث تکمیلی تحت عنوان «مطالعه و تحقیق» آمده است. که تدریس



این قسمت بر اساس صلاحدید استاد و با لحاظ نیاز دانش پژوهان است» (همان، ص ۲۳).
اشکال اول و اشکال کلی که در رابطه با مباحث تکمیلی تحت عنوان «مطالعه و تحقیق» وجود دارد این است که با وجود تکمیلی بودن مباحث، تدریس آن به تشخیص استاد واگذار شده است، در حالی که مباحث تکمیلی باید جزئی از درس باشد و تدریس آن نیز ضرورت دارد، (فتحی و اجارگه، ۱۳۹۵: ص ۲۳۵-۲۴۰) بنابراین هدف از ذکر این بخش با اختیاری که به استاد محترم واگذار شده تناقض دارد، چون در صورت عدم آموزش بحث ناقص باقی می ماند.

اشکال دوم مربوط به دو بخش دیگر در پایان هر درس با نام «نگاهی به کتب دیگر» و «هم اندیشی» است. به گفته مؤلف محترم در مقدمه هدف از عنوان «نگاهی به کتب دیگر» چنین می نویسد: «برای آشنایی دانش پژوه با سایر کتب و منابع صرفی و نیز توانمندی طلاب بر استفاده از متون عربی، قطعاتی از برخی متون کهن و جدید (و احیاناً با مقداری تلخیص و تغییر) به تناسب انتخاب شده است. در عمده موارد اصل مطلب در متن درس نیز آمده است و در مواردی برخی نکات الحاقی در آنها مورد توجه بوده است. برقرائت و ترجمه آن در کلاس تأکید می شود. ضمن آنکه این قسمت مکمل متن فارسی کتاب است.» (همان، ص ۲۲)

منابع انتخاب شده با هدفی که مؤلف محترم بیان کرده اند، همه جا تناسب ندارد، در واقع کارشناسی دقیق و فنی در مورد نیاز فراگیر و انتخاب منابع متناسب با نیازها صورت نگرفته است.

اشکال دیگری که وجود دارد، مربوط به کیفیت معرفی منابع است:

در مرحله شناخت از مراحل یادگیری، برای معرفی منابع کتاب باید مشخصات چاپ، انتشارات، جلد، صفحه، موضوع بحث مشخص شده باشد و خود فراگیر به کتاب مراجعه کرده و مطلب مورد نیاز را به دست آورد، اما در کتاب «دانش صرف» بخشی از کتاب در انتهای درس آورده شده؛ در حالی که موضوع آن ذکر نشده است و صرفاً مرتبط با بخشی از مطالب درس می باشد. با این شیوه فراگیر با کتاب مورد نظراتبایط درستی برقرار نمی کند و نسبت به مطالب کتاب اطلاعاتی به دست نمی آورد و مهمتر اینکه روحیه



پژوهش و تحقیق در ایشان تقویت نمی‌شود.

اشکال چهارم وارد به این بخش از درس این است که دقت نشده آیا کتاب مورد نظر برای این مرحله از یادگیری مناسب است یا خیر؟ به عنوان مثال کتاب «شرح شافیة ابن حاجب» نوشته رضی الدین استرآبادی کتابی استدلالی و مناسب برای سطوح بالاتر است و نباید برای مرحله شناخت انتخاب شود.

همچنین نکته قابل ذکر این که اگر بپذیریم که کتاب برای مرحله شناخت مناسب است، اشکالات فوق قابل بررسی است؛ در حالی که با توجه به مطالب درج شده در متن درس‌ها، در بسیاری موارد کتاب «دانش صرف» مناسب مرحله آشنایی است که در مرحله آشنایی صرفاً باید کتاب و نویسنده به فراگیر معرفی شود و نیاز به جزئیات دیگر نیست.

بخش سوم فعالیت‌های تکمیلی مربوط به «هم اندیشی» است که سوالاتی مرتبط با مطالب درس است و مؤلف محترم در مقدمه در مورد این بخش از کتاب چنین می‌نویسد: «در هر درس، پرسشی تحقیقی به نام «هم اندیشی» آمده است که انتظار می‌رود با هدایت اساتید محترم و تحقیق دانش پژوهان، پاسخ داده شود. همانگونه که از عنوان «هم اندیشی» نیز به دست می‌آید، انتظار می‌رود پاسخ این قسمت با مباحثه و کارگروهی طلاب و با تفکر و مراجعه به سایر منابع به دست بیاید. این مطلب می‌تواند موجب پرورش روحیه تحقیق و پژوهش بیشتر طلاب با منابع اصیل و معتبر شود.» (همان، ص ۲۲)

اشکال «هم اندیشی» این است که فراگیر برای به دست آوردن پاسخ سوالات سرگردان است، مؤلف استاد را موظف به هدایت دانش پژوه کرده است، اما نقشه راه را برای استاد و شاگرد ترسیم نکرده است، با توجه به تنوع منابع و اختلاف نظرها، بهتر است منبع یا منابع مورد نظر برای مراجعه معرفی شود، تا هم استاد در تحقق هدف مؤلف توانایی لازم را داشته باشد و هم دانش پژوه به دلیل سرگردانی، از زیر بار تکلیف خود شانه خالی نکند.

جمع بندی و نتیجه گیری

از آنچه گذشت این نتیجه به دست آمد که کتاب «دانش صرف» به لحاظ محتوا حاوی مطالب کاربردی و مورد نیاز دانش پژوه است، هر چند جای برخی مباحث مثل بحث «اعداد» و «انواع اعراب و بناء» خالی است، و یا بعضی مباحث مثل «مضاعف» یا «قواعد



اعلال) پراکنده و بیش از اندازه مورد نیاز مفصل بیان شده است. همچنین از نظر ساختار کتاب و ساختار درس‌ها، زحمات قابل توجهی کشیده شده و کتاب را از آموزشی صرف به سمت آموزش پژوهش محور سوق داده است، اما به لحاظ شاخصه‌های کتاب درسی با محوریت ساختار، اشکالاتی در فهرست، مقدمه مؤلف، عناوین اصلی یا فرعی دروس، اهداف رفتاری، پیش‌سازمان‌دهنده، ساختار دروس، فعالیت‌های تکمیلی و منابعی برای مطالعه بیشتر وجود دارد که به نظر می‌رسد اگر مطالب ارزیابی شده مورد توجه قرار گیرد، کتاب مناسبی برای آموزش علم صرف خواهد بود.

فهرست منابع

۱. بلوم، بنجامین اس و دیگران، (۱۳۷۴)، طبقه‌بندی هدف‌های پرورشی (حوزه شناختی)، ترجمه علی اکبر سیف و خدیجه علی‌آبادی، رشد، تهران.
۲. پارسا، محمد (۱۳۷۲)، روان‌شناسی یادگیری بر بنیاد نظریه‌ها، بعثت، تهران.
۳. پاکپور، یونس (۱۳۹۰)، زمینه تکنولوژی آموزشی، نشر دیدار، تهران.
۴. تقی پور، علی (۱۳۹۰)، برنامه ریزی آموزشی، موسسه نشر آگه، تهران.
۵. جزایری، حمید (۱۳۹۷)، دانش صرف ویراست جدید، چاپ چهارم، نصایح، قم.
۶. حبیبی، رضا (۱۳۹۰)، برنامه‌ریزی درسی، مرکز مدیریت حوزه علمیه، قم.
۷. سیف، علی اکبر (۱۳۸۶)، اندازه‌گیری، سنجش و ارزشیابی آموزشی، نشر دوران، تهران، نشر.
۸. _____ (۱۳۸۳)، روان‌شناسی پرورشی، آگه، تهران.
۹. الشرتونی، رشید (۱۴۲۶)، مبادی العربیة قسم الصرف مجلد الرابع، تنقیح و إعداد حمید محمدی، چاپ دوازدهم، دار العلم، قم.
۱۰. شعبانی، حسن (۱۳۸۵). مهارت‌های آموزشی و پرورشی (روش‌ها و فنون تدریس)، سمت، تهران.
۱۱. طباطبایی، محمدرضا (۱۳۹۲)، صرف ساده، چاپ هشتم، دار العلم، قم.
۱۲. عرب خراسانی، علی (۱۳۸۵)، درسنامه صرف، چاپ اول، دار العلم، قم.
۱۳. فتحی واجارگاه، کورش (۱۳۹۵)، اصول برنامه و مفاهیم اساسی برنامه درسی، نشر استادان، تهران.





مصدق «کلمات» در آیه ۱۲۴ سوره بقره از منظر ۱۴ مفسر فریقین

مریم مظفری^۱؛ ستاره نجفیان^۲

چکیده

آیه ۱۲۴ سوره بقره مشهور به آیه امامت، از مهجورترین آیات در تفاسیر، خصوصاً در تفاسیر اهل سنت است. این نوشتار، ۱۴ تفسیر فریقین را، از قرن پنجم تاکنون، بر روی مصداق «کلمات» در این آیه، با رویکرد قواعد ادبیات عربی و ارجاع قرآن به قرآن بررسی می‌کند و نتیجه‌ای را که می‌توان تنها بر همین دو اساس از آیه گرفت، ارائه می‌دهد. اطلاعات و داده‌های این نوشتار به صورت اسنادی جمع‌آوری و به شیوه توصیفی - تحلیلی پردازش شده است. مصادیق «کلمات» عبارت است از: ذبح فرزند و دستوراتی در زمینه نظافت، خصلت‌های ۳۰ گانه، خصلت‌های ۴۰ گانه، انجام مناسک حج، مواجهه با ستاره پرستان تا مهاجرت، انتخاب به امامت و ساختن کعبه، کلیه تکالیف و اوامری از جنس اصول و فروع، موجودات و اعیان خارجی. همچنین مصداق «کلمات» را نفوس طیبه چهارده معصوم علیهم‌السلام معرفی نموده‌اند.

کلید واژگان: مصداق «کلمات»، آیه ۱۲۴ بقره، مصداق «کلمات» در تفاسیر فریقین، مصداق «کلمات» در ارجاع قرآن به قرآن

۱. طلبه سطح ۴ رشته تفسیر تطبیقی. جامعه الزهراء علیها‌السلام
۲. طلبه سطح ۲ گرایش ادبیات عربی. جامعه الزهراء علیها‌السلام

مقدمه

از زمان نزول کتاب وحی تاکنون از آنجا که بیان خداوند در قرآن در عین فصاحت و بلاغت دارای تازگی و اعجاز خاصی بود، شخص رسول اکرم ﷺ به دستور خود قرآن (نحل: ۶۴) مأمور به توضیح و تفسیر قرآن بودند، در ادامه نیز ائمه اطهار علیهم السلام و سپس علمای مذاهب گوناگون همواره در صدد بیان زوایای آشکار و نهان و معانی ظاهری و باطنی قرآن کریم بوده و هستند. در میان این تفاسیر و اقوال مختلف درباره قرآن، آن چه به طور قطع قابلیت بررسی و موشکافی دارد، اقوالی است که با استناد به نص صریح و ساختار ادبی آن بیان شده است، چرا که قرآن به زبان عربی و بر پایه قواعد ادبی عرب نازل شده است. قواعد ادبیات عربی به طور مشخص، شامل معانی لغوی، ساختار صرفی کلمه، ساختار نحوی و بلاغی کلام است که با تکیه بر ادبیات و نیز ارجاع قرآن به قرآن، یعنی بررسی ادبی کلام در جای جای قرآن می توان به تحلیل های بسیار خوبی در مورد قرآن رسید، همان طور که برخی مفسرین نیز رسیده اند و اگر تعصبات فرقه ای و کشمکش های گمراه کننده کنار گذاشته شود، نقاب از چهره پرفروغ قرآن - البته تا حدودی - برای همگان برداشته خواهد شد. این نوشته در صدد بررسی این است که؛ چگونه فقط با تکیه بر ادبیات عربی، فارغ از روایات مختلف و مذاهب فقهی و کلامی گوناگون، مفسر می تواند به تحلیل برسد و اختلافات تحلیل های گوناگون در ۱۴ تفسیر فریقین که سببه ادبی دارند، تنها در مورد آیه ۱۲۴ سوره بقره، مشهور به آیه امامت را مورد بررسی قرار دهد.

اهمیت بررسی و تحلیل ادبی قرآن از آن جهت است که در حال حاضر چیزی متقن تر از متن قرآن در دست مسلمانان نیست و این متن مانند مذاهب فقهی و کلامی چند شاخه نیست و نیز مانند روایات نیست که عده ای قبول کنند و عده ای رد کنند و تنها چیزی است که مشترک میان همه مسلمانان است، علی الخصوص تحلیل ادبی آیه «امامت» که از قرون اولیه اسلام تاکنون از چالشی ترین آیات قرآن بوده، به دلیل وجود مسأله مهم «امامت»، یعنی اختلافی ترین مسأله مسلمانان در آن از اهمیت دوچندان در آیات قرآن برخوردار است. عدم وحدت مسلمانان قرن هاست که اسلام را از موضع قدرت به ضعف کشانده و استعمارگران را بر آن ها چیره ساخته است، ضرورت بررسی و تحلیل ادبی آیات قرآن به آن جهت است که با تکیه بر مشترکات بتواند علمای اسلامی را در تفسیر قرآن به



وحدت برساند و مذاهب اسلامی را به یکدیگر نزدیک کند.

صرف نظر از تفاسیر اولیه قرآن که بیشتر روایی هستند به تدریج از ابتدای قرن سوم، توجه جدی به ادبیات قرآن شکل گرفت و اولین کتب ادبی در مورد قرآن پدید آمد، مانند «معانی القرآن» (۱۹۸۰م) اثر فراء متوفی (۲۰۷ق) که نویسنده، آیات و کلماتی که در فهم آن نیاز به شرح و توضیح داشته است را مورد عنایت قرار داده و به تفسیر لغوی اعتنا کرده است. همچنین مهم ترین آراء نحوی را بیان نموده است. بیشترین آراء نحوی و صرفی وی، برگرفته از مدرسه کوفیان بوده و خود ایشان از متخصصین نحو و لغت عربی در مکتب کوفیان به شمار می آید؛ از این رو کتاب وی از این جهت نیز دارای اهمیت بی شماری است. در ادامه نیز در قرن چهارم کتاب «اعراب القرآن» (۱۴۲۱ق) اثر نحاس متوفی (۳۳۸ق) به مباحث اعراب کامل قرآن، قرائت هایی که نیاز به تبیین اعرابی دارد، اختلاف نحویین و معانی مختلف وجوه نحوی و شرح آنها، می پردازد نویسنده این کتاب همچنین به لغات و دیدگاه های مختلف آن نیز اشاراتی دارد. (عبدالمنعم، ۱۴۲۱ق، ج ۱، مقدمه «اعراب القرآن») این کتاب ها و کتب مشابه در این دو قرن که به خاطر رعایت اختصار از ذکر آن ها خودداری شد تنها به بیان وجوه ادبی قرآن می پردازند و سعی ندارند از این راه به تحلیل برسند و فهم مدالیل آیات را همچنان بردوش نقل و حتی اسراء یلیات می گذارند ولی در قرن پنجم شیخ طوسی در «التبیین فی تفسیر القرآن» (بی تا) تفسیری ارائه می دهد که جامع انواع علوم و فنون متعلق به تفسیر قرآن، همچون صرف، نحو، اشتقاق، معانی، بیان، حدیث، فقه، کلام و تاریخ است، (صدر، بی تا، ص ۳۳۹) که در ادامه تنها به کوشش ادبی شیخ طوسی و چگونگی تحلیل ادبی خود در تفسیرش پرداخته می شود همچنین عبدالقاهر جرجانی متوفی (۴۷۱ق) در «درج الدرر» (۱۴۳۰ق)؛ که نویسنده از روش تفسیر قرآن به قرآن و قرآن به روایت، استفاده کرده و کتاب، سرشار از جنبه های نحوی، ادبی قرآن است.

پس از آن در قرن ششم، زمخشری متوفی (۵۳۸ق) با تفسیر «الکشاف عن حقایق غوامض التنزیل و عیون الاقاویل فی وجوه التاویل» (۱۴۰۷ق) تفسیر ادبی را به اوج می رساند، چنان که ذهبی درباره تفسیر وی می نویسد: ارزش این تفسیر با چشم پوشی از گرایش اعتزالی آن، چنان است که تا به حال کسی مانند آن را تألیف نکرده است؛ به خاطر



وجوه اعجازی که از قرآن بیان کرده و زیبایی نظم و بلاغت قرآنی که در آن اظهار کرده است. تا به حال کسی مانند زمخشری نتوانسته برای ما زیبایی قرآن و سحر بلاغت آن را بازگو کند؛ زیرا وی در بسیاری از علوم مهارت داشته، به ویژه در واژه‌شناسی عربی، تبحر فوق‌العاده داشته است. اشعار عرب را به خوبی می‌شناخته، افزون بر اینکه در احاطه به علوم بلاغی؛ معانی، بیان و ادبیات عربی ممتاز بوده است. (ذهبی، بی تا، ۱/۴۴۰)

پس از آن نیز با صرف نظر از ذکر شرح تفاسیر مهمی چون تفسیر «انوارالتنزیل و اسرار التاویل» نوشته بیضاوی، به جهت اختصار، به تفسیر ادبی مهمی در قرن هشتم پرداخته می‌شود به نام «البحر المحيط فی التفسیر» (۱۴۲۰ق)، تألیف محمد بن یوسف بن علی بن حیان نفری غرناطی متوفی (۷۴۵ق) مشهور به ابوحیان غرناطی؛ این تفسیر از جامع‌ترین تفاسیر مشتمل بر نکات ادبی شگفت و بدیع قرآن است و بحث‌های فراوانی درباره بدایع قرآن دارد. امتیاز این تفسیر در اهمیت دادن به ابعاد ادبی، لغوی، نحوی و بلاغی است و مجموعه ارزشمندی از اشعار ناب و شواهد ادبی و اعرابی و قرائات و لهجه‌ها را در خود جای داده است که از دانش و آگاهی گسترده مفسر در این زمینه حکایت می‌کند. البته پرداختن عمیق به مباحث نحوی چنان پررنگ بوده که برخی گفته‌اند: «بحر المحيط» بیشتر از آنکه به تفسیر شباهت داشته باشد، به کتابی نحوی می‌ماند. البته مؤلف به معانی لغوی واژگان، اسباب نزول، ناسخ و منسوخ، قرائت‌های وارده نیز عنایت دارد و در ذیل آیات احکام به مباحث فقهی نیز پرداخته است. (موسوی بجنوردی، ۱۳۷۲ش، ۵/۴۲۰)

در عصر حاضر نیز ادبیات قرآن بسیار مورد توجه مفسرانی چون سید قطب در «فی ظلال القرآن» (۱۴۲۵ق)، محمد طاهر ابن عاشور در «تفسیر التحریر و التنویر» (۱۴۲۰ق)، علامه طباطبایی در «المیزان فی تفسیر القرآن» (۱۳۹۰ق)، محمد باقر ملکی میانجی در «مناهج البیان فی تفسیر القرآن» (۱۴۱۴ق) و طنطاوی در «التفسیر الوسیط» (۱۹۹۷م) بوده است و این تفاسیر بیشتر از تفاسیر گذشته سعی داشته‌اند از منظر ادبیات قرآن به تحلیل برسند که روش برخی از آنها در ادامه مقاله بررسی خواهد شد.

در میان پایان‌نامه‌ها، پایان‌نامه «امامت در قرآن از دیدگاه فریقین» (۱۳۸۰-۱۳۸۱ش) نوشته عبدالعلیم برهانی پس از آرایه کلیاتی در مورد «امامت» که شامل پیشینه تاریخی و



مفهوم‌شناسی و موارد کاربرد کلمه «امام» در قرآن و... می‌شود به بررسی ویژگی‌های «امام» در قرآن از جمله: علم، عصمت، ولایت و نصب می‌پردازد و سپس دیدگاه فریقین راجع به هر یک از این ویژگی‌ها را بیان می‌نماید.

پایان‌نامه «بررسی تطبیقی امامت از دیدگاه مفسران شیعی و اهل تسنن در آیات مشتمل بر واژه امام» (۱۳۹۱ ش) نوشته صدیقه ملک لونیز پس از بررسی مفهوم «امام»، به اختلافات چالشی فریقین در کارکرد واژه «امام» در آیه ۱۲۴ سوره بقره، به ویژه در عقاید متکلمان شیعه و سنی در تعریف امامت می‌پردازد و به کارکردهای کلامی و فقهی آیه امامت اشاره می‌کند.

در میان مقالات نیز مقاله «بررسی معناشناسی واژه «امام» در آیه «امامت» حضرت ابراهیم علیه السلام، بقره ۱۲۴» (۱۳۹۰ ش) نوشته فتح الله نجارزادگان به معنای اصطلاحی «امام» می‌پردازد و برای آن دلایلی چون استناد به آیات و روایات و تحلیل مفهومی را ذکر می‌نماید.

همچنین مقاله «مفهوم امامت در قرآن با تاکید بر بررسی تطبیقی مراتب امامت و نسبت آن بانبوت در اهرم تفاسیر اشاعره و شیعه امامیه» (۱۳۹۱ ش) نوشته مجید معارف و جلیل پروین؛ با این پیش‌فرض که تفاوت امامان حق در قرآن تفاوت رتبی است نه مفهومی، به بررسی مصادیق و مفهوم واژه «امام»، مراتب «امامت» و نسبت «امامت» با نبوت می‌پردازد و سپس دیدگاه‌های دو مفسر شیعه (طبرسی و طباطبایی) و دو مفسر سنی (فخر رازی و آلوسی) را بررسی می‌کند و در نهایت ۵ مرتبه برای «امامت» ذکر می‌کند.

همچنین مقاله «مصدق‌شناسی کلمات در آیه ابتلاء» (۱۳۹۳ ش) نوشته علی راد و پریسا عطایی، به مصداق‌شناسی «کلمات» در آیه ابتلاء یعنی ۱۲۴ بقره می‌پردازد و پس از بررسی رویکرد مفسران فریقین به نسبت سنجی، گونه‌شناسی و تاریخ‌گذاری «کلمات» پرداخته و تقریری جدید از نظریه تفسیری ابتلیات ابراهیم علیه السلام بدست می‌دهد. همچنین مقاله «تفسیر تطبیقی و تحلیلی آیه امامت در تفاسیر فریقین» (۱۳۹۵ ش) نوشته نسرين كردنژاد و زهره شریعت ناصری و محمد هادی مفتاح، به بررسی نگاه سه مفسر عامه (فخر رازی، آلوسی و رشید رضا) در دلالت «کلمات» و زمان ابتلاء و مراد از «لاینال عهدی الظالمین» می‌پردازد و سپس با آوردن ادله لفظی و عقلی از تفسیر چهار مفسر شیعی یعنی طبرسی، طباطبایی، مکارم شیرازی و جوادی آملی آن را نقد و رد می‌کند.



مفهوم شناسی

«تفسیر» در لغت از ریشه «ف س ر» است، فراهیدی مقابل ماده «ف س ر» می‌نویسد: «تفسیر»، بیان و تفصیل برای نوشته است. (فراهیدی، ۱۴۰۹، ق، ۲۴۷/۷)؛ ازهری در تهذیب اللغة می‌نویسد: «فسر» یعنی آنچه که پوشیده شده است و مراد از «تفسیر» کشف مراد از لفظ مشکل است. (ازهری، ۱۴۲۱، ق، ۲۸۲/۱۲) راغب در مفردات نیز می‌نویسد: «فسر» به معنای آشکار کردن معنای معقول است که منظور از معنای معقول معنایی است که در مورد آن تعقل شده باشد و گاهی گفته شده «تفسیر» به مفردات الفاظ و غریب آنها اختصاص دارد. (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲، ق، ص ۶۳۶)، زبیدی در تاج العروس نیز معنایی مشابه می‌نویسد و برای «تفسیر» اضافه می‌کند که: گفته شده «تفسیر» یعنی شرح آنچه از قصه‌های قرآن کریم، مجمل آمده و تعریف الفاظ غریب و بیان چیزهایی که آیه به سبب آن نازل شده است. (زبیدی، ۱۴۱۴، ق، ۳۴۹/۷)

همچنین در تعریف اصطلاحی «تفسیر»، علامه طباطبایی می‌نویسد: «تفسیر، بیان معانی آیات قرآنی و کشف مقاصد و مدالیل آنهاست.» (طباطبایی، ۱۳۹۰، ق، ۴/۱) در این تعریف «معانی» جمع معنا است و واژه معنا هم در مفهوم کلام و هم در مراد کلام به کار می‌رود. «مقاصد»، جمع مقصد است و مقصد بیشتر درباره مکانی به کار می‌رود که انسان قصد آن را دارد، هرچند به لحاظ معنی هرچه مدنظر و مورد توجه فرد باشد را در برمی‌گیرد و از آن جمله مقصود و مراد از یک سخن است. واژه «مدالیل» جمع مدلول است و معنا و مراد را شامل می‌شود. با توجه به ذکر این سه واژه در این تعریف، به نظر می‌رسد بهترین تبیین تفسیر همان فرمایش علامه طباطبایی است که برای تفسیر سه مرحله قائل است: نخست، روشن ساختن مفاد واژگان و عبارات‌ها (بیان معانی)، دوم پرده برداشتن از مراد جدی خداوند از واژگان و عبارتهای قرآن (کشف مدلول‌ها) و سوم پی بردن و کشف هدف و مقصدی که خداوند از انتقال این مرادهای جدی در نظر داشته است (کشف مقاصد). نکته قابل توجه در این تعریف، به کار گرفتن واژه «بیان» درباره معانی، و «کشف» در مورد مدالیل و مقاصد است که هر یک از این دو واژه برای این دو مرحله تناسب کامل دارد؛ زیرا مفسر در مرحله نخست با توجه به کاربردهای عرفی و لغوی، معانی را بیان می‌کند،



و در دو مرحله بعد، وی باید حقیقت را کشف نماید ولی به نظر می‌رسد در این تعریف، واژگان معانی و مدالیل، برای بیان مقصود دقیق نیستند و چه بسا بهتر بود هریک از واژه مدالیل و معانی به جای دیگری به کار می‌رفت؛ زیرا واژه مدالیل با مفاد استعمالی و واژه معانی با مراد جدی بیشتر تناسب دارد؛ افزون که اشاره‌ای به روش تفسیر و روش مند بودن آن نشده و گویا به روشن بودن آن اکتفا شده است (رجبی، ۱۳۸۳ ش، ص ۱۰). از این رو تعریف پیشنهادی برای تفسیر عبارت است از: «بیان مفاد استعمالی آیات قرآن و کشف مراد خداوند و مقاصد الهی از آن بر مبنای قواعد ادبیات عربی و اصول محاوره عقلانی.» (همان) مقصود از بیان معانی و کشف مراد جدی و مقاصد الهی با توجه به آنچه در توضیح تعریف پیشین گذشت، روشن است. هدف از افزودن عبارت «بر مبنای قواعد ادبیات عربی و اصول محاوره عقلانی» آن است که سه مرحله یاد شده تفسیر، در صورتی حقیقتاً تفسیر به شمار می‌آید که مفاد استعمالی آیات به استناد قواعد ادبیات عربی به دست آید و با در نظر گرفتن قواعد محاوره عقلانی، مراد جدی و مقاصد الهی کشف شود؛ بنابراین، اگر فردی بر اساس حدس و گمان و یا شهود و عرفان و یا روش‌های دیگر به بیان معانی و کشف مدالیل و مقاصد دست یابد، تفسیر مصطلح نخواهد بود. (همان)

همچنین معنای اصطلاحی «تفسیر ادبی» آن است که گروهی از مفسران با گرایش به مباحث ادبی اعم از لغوی، صرفی، نحوی و بلاغی به تفسیر اجتهادی قرآن می‌پردازند. در چنین تفسیرهایی، اهمیت فوق‌العاده‌ای به مباحث واژه‌شناسی لغات زبان عربی داده شده و بر پژوهش‌های لفظی و عبارتی نیز برای کشف مفاهیم و مقاصد قرآن تأکید شده است. چنین مفسرانی با کمک از علوم ادبی و تسلط بر آنها به تفسیر آیات می‌پردازند و معانی آیات را با توجه به ترکیب کلمات و قرائت آنها، اجتهاد و بیان می‌کنند. (مؤدب، ۱۳۸۰ ش، ص ۲۱۵)

تفاسیر مورد نظر در این مقاله

از میان تفاسیر بسیار زیادی که از قرن سوم تا کنون برای قرآن نوشته شده، این مقاله با توجه به حفظ یک سیر تاریخی، سعی بر انتخاب تفاسیری داشته که بر ادبیات عربی و بررسی ادبی آیات توجه خاص داشته‌اند. تفاسیری که این مقاله در صدد بررسی برخی اقوال آنها است طبق جدول زیر می‌باشد:



ردیف	نام تفسیر	نام مؤلف	قرن	نوع تفسیر
۱	التبیان فی تفسیر القرآن	محمد بن حسن طوسی	۵	ادبی، کلامی شیعی، اجتهادی
۲	درج الدرر فی تفسیر القرآن العظیم	عبدالقاهر بن عبدالرحمن جرجانی	۵	ادبی، لغوی
۳	الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل	محمود بن عمر زمخشری	۶	اجتهادی، ادبی، بلاغی، کلامی سنی
۴	المحرر الوجیز فی تفسیر الكتاب العزیز	ابن عطیه	۶	روایی سنی، ادبی، کلامی سنی، اجتهادی
۵	مجمع البیان فی تفسیر القرآن	فضل بن حسن طبرسی	۶	ادبی، کلامی شیعی، اجتهادی
۶	انوار التنزیل و اسرار التاویل	عبدالله بن عمر بیضاوی	۷	کلامی سنی، اجتهادی، ادبی، بلاغی
۷	البحر المحیط فی التفسیر	ابو حیان	۸	کلامی سنی، اجتهادی، ادبی، بلاغی
۸	اللباب فی علوم الكتاب	ابن عادل	۹	ادبی، نحوی، تحلیلی
۹	روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم	محمد بن عبدالله آلوسی	۱۳	کلامی سنی، اجتهادی، ادبی، بلاغی
۱۰	المیزان فی تفسیر القرآن	محمد حسین طباطبایی	۱۴	کلامی شیعی، فلسفی، اجتهادی، قرآن به قرآن، ادبی، بلاغی
۱۱	تفسیر التحریر و التنویر	ابن عاشور	۱۵	اجتهادی، اجتماعی، ادبی بلاغی
۱۲	مناهج البیان فی تفسیر القرآن	محمد باقر میانجی	۱۵	ادبی، اجتهادی، قرآن به قرآن، عقلی

ردیف	نام تفسیر	نام مؤلف	قرن	نوع تفسیر
۱۳	التفسیر الوسیط للقرآن الکریم	محمد سید طنطاوی	۱۵	ادبی، اجتهادی، فقهی، سنی
۱۴	تفسیر القرآن الکریم و اعرابه و بیانه	محمد علی طه، دره	۱۵	ادبی، تجزیه و ترکیب

آیه مورد بررسی

این نوشتار در صدد بررسی مصادیق واژه «کلمات» در آیه ۱۲۴ سوره بقره است، این آیه به دنبال آیاتی است که خطاب به بنی اسرائیل آمده و در مورد حضرت ابراهیم علیه السلام می فرماید: «وَإِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ؛ و چون پروردگار ابراهیم، وی را با صحنه‌هایی بیازمود و او به حد کامل، آن امتحانات را انجام داد، به وی گفت: من تو را امام خواهیم کرد ابراهیم گفت: از ذریه‌ام نیز کسانی را به امامت می رسانی؟ فرمود عهد من به ستمگران نمی رسد.»

در تفسیر این آیه به مباحث زیادی پرداخته شده اما این نوشتار تنها مصادیق «کلمات» را بررسی می کند.

دیدگاه‌ها در مصادیق «کلمات»

در مصادیق «کلمات» نظرات و دیدگاه‌های مختلفی وجود دارد.

۱. ذبح فرزند و دستوراتی در زمینه نظافت

علی بن ابراهیم در تفسیر خود از حضرت صادق علیه السلام نقل می کند که منظور از «کلمات» خوابی است که ابراهیم علیه السلام در ضمن آن به کشتن فرزند خود اسماعیل علیه السلام مأمور گردید و وی آن مأموریت را با عزم راسخ عملی ساخت از آن پس خداوند به وی فرمود «إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا» یعنی تو را پیشوای مردم قرار می دهم. (طبرسی، بی تا، ۲/۲۸)

افزون بر این، منظور از «کلمات» دستورهایی است که در زمینه نظافت و پاکیزگی که خداوند برایشان نازل فرمود و آن ده چیز است پنج تا از آن‌ها که متعلق به سرانسان است به این شرح است:



۱. چیدن شارب
۲. ریش گذاشتن
۳. اصلاح و کوتاه کردن مو
۴. مسواک کردن
۵. خلال کردن دندان

پنج تا از آن‌ها که متعلق به بدن انسان است عبارت است از:

۱. زائل کردن مو
۲. ختنه کردن
۳. چیدن ناخن
۴. غسل جنابت
۵. شستشوی با آب

این دستورات که «حنفیّه» یعنی سنت مستقیم نامیده می‌شود تاکنون منسوخ نگردیده است و تا روز قیامت نیز هم چنان باقی خواهد ماند و منظور از جمله «فَاتَّبِعُوا مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا» نیز همین دستورات است. (طبرسی، بی تا، ۲/۲۸)

۲. خصلت‌های ۳۰ گانه

در روایات دیگری آمده است: منظور از «کلماتی» که ابراهیم علیه السلام درباره آن‌ها مورد آزمایش قرار گرفت ۳۰ خصلت از شریعت اسلام است که قبل از وی هیچ‌کس به آن‌ها مکلف نگردیده بود ولی وی همه آن‌ها را به انجام رسانید و خداوند درباره ایشان فرمود: «وَإِبْرَاهِيمَ الَّذِي وَفَّى» (نجم: ۳۷) ابراهیم علیه السلام آن چنان کسی است که وفا کرد.

و آن ۳۰ خصلت به این ترتیب است:

ده تا از آن‌ها در سوره توبه در ضمن این آیه بیان گردیده است: «التَّائِبُونَ الْعَابِدُونَ الْحَامِدُونَ السَّائِحُونَ الرَّاكِعُونَ السَّاجِدُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّاهُونَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَالْحَافِظُونَ لِحُدُودِ اللَّهِ وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ». ده تا نیز در اول سوره مؤمنون تا «وَأُولَئِكَ هُمُ الْوَارِثُونَ» ذکر شده است و ده تای دیگر از آن خصلت‌های ۳۰ گانه در سوره احزاب در ضمن آیه ۳۵ است: «إِنَّ الْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمَاتِ وَالْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَالْقَانِتِينَ وَالْقَانِتَاتِ وَالصَّادِقِينَ وَالصَّادِقَاتِ وَالصَّابِرِينَ وَالصَّابِرَاتِ



وَالْحَاشِيِينَ وَالْحَاشِعَاتِ وَالْمُتَصَدِّقِينَ وَالْمُتَصَدِّقَاتِ وَالصَّائِمِينَ وَالصَّائِمَاتِ وَالْحَافِظِينَ فُرُوجَهُمْ وَالْحَافِظَاتِ وَالذَّاكِرِينَ اللَّهَ كَثِيرًا وَالذَّاكِرَاتِ أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا». (همان)

۳. خصلت‌های ۴۰ گانه

در روایت دیگری آمده است «کلمات» واقع در آیه به ۴۰ «خصلت» تفسیر گردیده است و آن‌ها عبارت است از: ۳۰ خصلتی که در قول سابق ذکر گردید با افزودن ده خصلت دیگری که از آیات سوره معارج از «إِلَّا الْمُصَلِّينَ» (آیه ۲۲) تا «عَلَى صَلَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ» (آیه ۳۴) استفاده می‌شود. (همان)

۴. انجام مناسک حج

در روایت چهارمی که از ابن عباس در دست است، «کلمات» در آیه که ابراهیم علیه السلام درباره آن‌ها مورد امتحان خداوند قرار گرفته است به انجام مناسک حج تفسیر گردیده است. (همان)

۵. مواجهه با ستاره پرستان تا مهاجرت

طبرسی در مصداق «کلمات» می‌نویسد: «منظور از «کلمات» واقع در آیه این است که خداوند ابراهیم علیه السلام را به این جهات آزمایش کرد؛ در میان ستاره پرستان و خورشید پرستان و ماه پرستان قرار گرفت به ذبح فرزند خود مأموریت یافت به عملی کردن ختنه در میان امت خویش مأمور گردید، به میان آتش افکننده شد و به مهاجرت از وطن خود مأمور گشت. ایشان در تمام این موارد از آزمایش به خوبی بیرون آمد». (همان)

۶. انتخاب به امامت و ساختن کعبه

مجاهد می‌نویسد: منظور از «کلمات» این است که خداوند متعال ابراهیم علیه السلام را به مطالبی که از همین آیه و آیات بعد از آن استفاده می‌شود از قبیل: انتخاب وی به امامت و ساختن خانه کعبه و وصیت ایشان فرزندان خود را به رعایت اسلام، امتحان نمود. (طبرسی، بی‌تا، ۲/۲۸)

۷. کلیه تکالیف

ابو علی جبائی در این باره می‌نویسد: منظور از «کلمات» کلیه تکالیف عقلیه و شرعیه‌ای است که خداوند ابراهیم علیه السلام را به آنها مکلف نمود. (همان)

غیر از این‌ها حدیثی از امام صادق علیه السلام در برخی تفاسیر شیعه نقل شده که مصداقی



کاملاً متفاوت دارد؛ شیخ صدوق رحمه الله علیه در کتاب «نبوت» از مفضل بن عمر نقل می‌کند که وی می‌گوید: از حضرت صادق علیه السلام پرسیدم منظور از کلماتی که در آیه «وَإِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ» واقع گردیده است چیست؟ حضرت فرمود مراد از آن‌ها، کلماتی است که آدم علیه السلام آنها را از پروردگار متعال فرا گرفت و خداوند به احترام آن‌ها توبه آدم علیه السلام را قبول کرد و آن کلمات، نام محمد صلی الله علیه و آله و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام است که آدم علیه السلام پس از فرا گرفتن آن‌ها گفت: پروردگارا از تو مسألت می‌نمایم که بحق محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام توبه مرا بپذیر. خداوند توبه وی را پذیرفت، زیرا او توبه پذیر و مهربان است. سپس پرسیدم: یا بن رسول الله منظور خداوند از جمله «فَأْتَمَّهُنَّ» چیست؟ حضرت فرمود: مراد این است که خداوند نام آن پنج نفر را به وسیله نام بقیه ائمه تا حضرت قائم علیه السلام که آن‌ها ۹ نفر از فرزندان حسین علیه السلام می‌باشند، متمیم و تکمیل کرد. (همان، ج ۲، ص ۲۹)

و اما بعضی از این تفاسیر که دلایلی را ذکر کرده اند و به خاطر آن دلیل، برخی از این موارد را بیشتر محتمل می‌دانند، به ترتیب تاریخ تألیف تفاسیر، به شرح زیر است:

تفسیر التبیان اقوال ۲، ۳، ۵، ۶، ۷ را تنها نقل قول کرده و خود مفسر هیچ نظری در این باره نداده است. (طوسی، بی تا، ۴۴۶/۱)

صاحب تفسیر الکشاف با بررسی عامل «اذ» در مورد مصداق کلمات اظهار نظر می‌کند، وی می‌نویسد: «اذ» یا متعلق به «اذکر» محذوف و یا متعلق به جمله «قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ» است، و هم چنین در مورد اعراب جمله «قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ»، سه احتمال می‌دهد: اول این که استینافیه باشد (اگر ضمیر در «اتم» به ابراهیم علیه السلام برگردد) و دوم این که معطوف به ما قبل باشد، (اگر ضمیر «اتم» به «الله» برگردد) و سوم این که بیانی باشد برای ابتلا، که در این صورت مصداق کلمات همان امامت و تطهیر بیت و رفع قواعد آن یعنی قول ۷ است. وی در احتمالات دیگری که از لحاظ نحوی بیان کرده بود، به اظهار نظر در مورد مصداق کلمات نمی‌پردازد و اقوال ۱ تا ۵ را به عنوان نظر «قیل» می‌آورد. (زمخشری، ۱۴۰۷ق، ۱۸۶/۱)

تفسیر المحرر الوجیز اقوال ۱ تا ۵ را ذکر کرده و می‌نویسد: این اقوال قوی ترین اقوال در تفسیر این آیه هستند و سپس قول ۷ را بیان می‌کند و شرح می‌دهد، و نکته خاص ادبی در این باره بیان نمی‌کند. (ابن عطیه، ۱۴۲۲ق، ۲۰۶/۱)



تفسیر مجمع البیان به ذکر همه این اقوال می پردازد و می نویسد: همه این اقوال احتمال می رود و سپس حدیث امام صادق علیه السلام را بدون اظهار نظری بیان می کند و در ادامه نیز اقوال شیخ صدوق در مورد کلمات را می آورد حال آن که کدام قول محتمل تر است و به چه دلیل؟ مفسر همه را بر عهده خواننده می گذارد. (طبرسی، ۱۳۷۲ ش، ج ۲، ص ۳۴)

در تفسیر انوار التنزیل در توضیح «ابتلاء» آمده است: «ابتلاء» در اصل به معنای تکلیف کردن به امر شاق از بلاء، و با اینکه این نکته لغوی را متذکر شده باز اقوال ۱ تا ۶ را می آورد. و حال آن که آیا مثلاً چیدن شارب و شانه کردن سر جزو امور شاق است؟! (بیضاوی، ۱۴۱۸ ق، ۱/۱۰۴)

تفسیر البحر المحیط تمام ۷ قول را آورده و می نویسد: چون آیه حصری در عدد ندارد همه آنها محتمل است، زیرا ابراهیم علیه السلام در همه آنها مورد ابتلاء واقع شد و در مورد اقوال اول و دوم بیان می دارد موضوع آنها فقهی است و ربطی به کتاب ما ندارد. البته دلیل نحوی در مورد متعلق «اذ» را دقیقاً به همان شکل الکشاف می آورد اما آن را به مصداق کلمات مربوط نمی کند. (ابوحیان، ۱۴۲۰ ق، ۱/۶۰۳)

تفسیر اللباب، قول هفتم را ذکر کرده و می نویسد امور شاق همین ها هستند، امامت شاق است، زیرا اینجا امامت همان نبوت است. ساختن کعبه هم اگر کسی به کیفیت ساختن ابراهیم علیه السلام بیندیشد می فهمد که چقدر شاق بوده است، افزون بر این که متضمن مناسک حج نیز می باشد. در ادامه می نویسد: اگر قاضی اشکال کند که ابراهیم علیه السلام اول به کلمات، آزمایش شد و سپس امام شد، من پاسخ می دهم که منظور از «کلمات»، فقط امامت نبود بلکه امامت و ساختن خانه و تطهیر آن و دعا برای مبعوث شدن حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم بود و خداوند به همه این ها ابراهیم علیه السلام را آزمود بنابراین جمال و سپس به او خبر داد که وی آنها را تمام می کند. وی پس از آن تمام اقوال دیگر بلکه بیش از آن را نیز نقل قول می کند. (ابن عادل، ۱۴۱۹ ق، ۲/۴۴۹)

صاحب تفسیر روح المعانی نیز تمامی اقوال را بدون برتری ذکر و نقل قول می کند. (الوسی، ۱۴۱۵ ق، ۱/۳۷۳) ابن عاشور در مورد متعلق «اذ» می نویسد: شایسته است که این آیه را عطف بر آیه: «وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً» (البقرة/۳۰) فرض کنیم، بنابراین متعلق



آن «اذکر» محذوف است. «ابتلاء» باب افتعال از «بلاء» است که در این جا معنای مبالغه دارد. منظور از «ابتلاء» در این جا تکالیفی است که خداوند با اوامرو نواهی به ابراهیم علیه السلام تکلیف کرد که می تواند از فضائل و آداب باشد یا احکام مخصوص به او و بدون شک راه این تکلیف وحی بوده است، پس معلوم می شود که به خاطر نبوت ابراهیم علیه السلام به او وحی شده تا نفسش را برای دریافت شریعت آماده سازد، پس زمانی که آن چه به وی وحی شد را امثال کرد، به واسطه رسالت به ایشان وحی شد که: «إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا». پس جمله «إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا» بدل بعض است از جمله «وَإِذِ ابْتَلَىٰ»، و جایز است که «ابتلاء» همان وحی به رسالت باشد بنابراین: «إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا» تفسیری برای «ابتلاء» است. «کلمات» کلامی است که خداوند بواسطه آن به ابراهیم علیه السلام وحی کرد، زیرا کلمه لفظی است که دلالت بر معنایی دارد و در اینجا منظور از کلمات جمله هاست، همان طور که در آیه «كَلَّمَهَا كَلِمَةً هُوَ قَائِلُهَا» (المؤمنون/ ۱۰۰) منظور از «کلمه» جمله است و می تواند منظور از «کلمات» اصول حنیفیه باشد، که تعدادش کم ولی مشتقتش زیاد است. یا ممکن است امر به ذبح ولد باشد و امر به ختنه و مهاجرت دادن هاجرو بزرگ ترین آن ها امر به ذبح ولد است، زیرا در قرآن می فرماید: «إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْبَلَاءُ الْمُبِينُ» (الصافات / ۱۰۶) و این که در «فأتمهن» فاء آمده دلالت بر فوریت در امثال دارد که این از شدت عزم ابراهیم علیه السلام است. (ابن عاشور، ۱۴۲۰ق، ۱/ ۶۸۳ و ۶۸۴) علامه در تفسیر المیزان در مورد این که زمان اعطای مقام امامت، بر مبنای همین آیه چه زمانی بوده، می نویسد: این واقعه در اواخر عمر ابراهیم علیه السلام اتفاق افتاده، در دوران پیری ایشان و پس از تولد اسماعیل و اسحاق علیه السلام و پس از آن که اسماعیل و مادرش را از سرزمین فلسطین به سرزمین مکه منتقل کرد، هم چنان که بعضی از مفسرین نیز متوجه این نکته شده اند. دلیل بر این مطلب آن است که بعد از جمله: «إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا» از آن جناب حکایت فرموده که گفت: «وَمِنْ ذُرِّيَّتِي»، پروردگارا امامت را در ذریه ام نیز قرار بده و اگر داستان امامت پیش از بشارت ملائکه به تولد اسماعیل و اسحاق علیه السلام بود، ابراهیم علیه السلام علمی و حتی مظنه ای به این که صاحب ذریه می شود، نمی داشت، چون حتی بعد از بشارت دادن ملائکه باز آن را باور نکرد و در جواب ملائکه سخنی گفت که نومییدی از اولاد دار شدن از آن پیدا است، و اینک گفتگوی ملائکه با وی:



«وَنَبِّئُهُمْ عَن ضَيْفِ إِبْرَاهِيمَ إِذْ دَخَلُوا عَلَيْهِ فَقَالُوا سَلَامًا، قَالَ إِنَّا مِنْكُمْ وَجَلُونَ * قَالُوا لَا تَتَّوَجَّلْ، إِنَّا نُبَشِّرُكَ بِغُلَامٍ عَلِيمٍ * قَالَ أَبَشْرُؤُمُونِي عَلَى أَنْ مَسَّنِيَ الْكِبَرُ، فِيمَ تَبَشِّرُونَ؟ * قَالُوا بِبَشْرِنَاكَ بِالْحَقِّ فَلَا تَكُنْ مِنَ الْفَاقِظِينَ؛ به مردم خبرده از میهمانان ابراهیم، آن زمان که بر او درآمدند و سلام گفتند، ابراهیم گفت: ما از شما بیمناکیم، گفتند: نه، مترس که ما تو را به فرزندی دانا بشارت می‌دهیم، گفت: آیا مرا که پیری مسلطم شده بشارت می‌دهید به چه بشارت می‌دهید؟ گفتند: به حق بشارت می‌دهیم، زنهار که از نومیدان مباش.» (حجر/۵۱-۵۵)

به طوری که ملاحظه می‌کنید از سراسر سخنان ابراهیم علیه السلام نومیدی می‌بارد، و به همین جهت ملائکه در مقابل، سخنانی می‌گویند که تسلی خاطر آنان باشد، و دلخوششان سازد، پس ابراهیم علیه السلام و خانواده‌اش اطلاعی نداشتند که بزودی صاحب فرزند می‌شوند و با این حال وقتی می‌بینیم بعد از شنیدن این مژده که خدا وی را به مقام امامت ترفیع می‌دهد، تقاضا می‌کند که این مقام را به بعضی از ذریه من روزی فرما، می‌فهمیم که ایشان در حال گرفتن این تقاضا دارای فرزند بوده، چون سخن، سخن کسی است که خود را دارای فرزند می‌داند و اگر کسی کمترین آشنایی به ادب کلام داشته باشد، آن هم پیامبری چون ابراهیم خلیل، آن هم در خطاب به پروردگار جلیل خود، هرگز به خود اجازه نمی‌دهد که با این که نه فرزند داشته و نه اطلاعی از فرزند دار شدنش داشته اینطور سخن بگوید.

از سوی دیگر اگر چنین سخنی را از آن جناب احتمال دهیم، باید می‌گفت: «ومن ذریتی، ان رزقتنی ذریة»، پروردگارا از ذریه‌ام نیز، اگر ذریه‌ای روزیم کردی، امام قرار بده. یا عبارتی دیگر که این قید و شرط را برساند، پس معلوم می‌شود این درخواست از آن جناب در اواخر عمرش و بعد از بشارت بوده است. (طباطبائی، ۱۳۹۰ش، ۱/۴۰۵)

علامه در مورد «ابتلائات» و «کلمات» می‌نویسد: معلوم است که این امتحانات همان انواع بلاهایی بوده که در زندگی بدان مبتلا شده، و قرآن کریم به آنها تصریح کرده که روشن‌ترین آن امتحان‌ها و بلاها، داستان سربریدن از فرزند خویش اسماعیل بوده، می‌فرماید: «قَالَ يَا بُنَيَّ إِنِّي أَرَى فِي الْمَنَامِ أَنِّي أَذْبَحُكَ»، تا آنجا که می‌فرماید: «إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْبَلَاءُ الْمُبِينُ» (صافات/۱۰۱ و ۱۰۶)

«کلمات» جمع است و «کلمه» هر چند در قرآن کریم بر موجودات و اعیان خارجی



اطلاق شده، نه بر الفاظ و اقوال، مانند: «بِكَلِمَةٍ مِنْهُ اسْمُهُ الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ» (آل عمران / ۴۵)، و کلمه‌ای از او که نامش عیسی بن مریم بود و لکن همین نیز به عنایت قول و لفظ است، به این معنا که می‌خواهد بفرماید: مسیح ﷺ با کلمه و قول خدا که فرمود: «کن» خلق شده، هم چنان که فرمود: «إِنَّ مَثَلَ عِيسَى عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ. ثُمَّ قَالَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ» (آل عمران / ۵۹)، مثل عیسی نزد خدا، مثل آدم است که او را از خاک بیافرید، و سپس فرمود: باش پس موجود شد. (همان، ۴۰۶/۱)

و اما اینکه بعضی گفته‌اند: مراد از «کلمات» جمله «قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا» تا آخر آیات است، تفسیری است که نمی‌شود به آن اعتماد کرد، برای اینکه از اسلوب قرآنی هیچ سابقه ندارد، و معهود نیست که لفظ «کلمات» را بر جملاتی از کلام اطلاق کرده باشد. (همان، ۴۰۸/۱) این بیان طبق آنچه که از تفسیر ابن عاشور ذکر شد، مبنی بر ذکر آیه «كَلَّا إِنَّهَا كَلِمَةٌ هُوَ قَائِلُهَا» (المؤمنون / ۱۰۰) رد می‌شود، چرا که کلمه دقیقاً بر جملات اطلاق شده است. در تفسیر مناهج البیان آمده است: به ناچار این کلمات از بزرگ‌ترین تکالیف و عظیم‌ترین امور بوده‌اند، زیرا ظرف این ابتلائات بعد از تشریف حضرت به نبوت و رسالت و اصطفا و خلت بوده، و ایشان به ادب عبودیت، آراسته بود و حمل بار سنگین رسالت کرده بود و اکنون زمان رسیدن به مقام بلند امامت بود. (ملکی میانجی، ۱۴۱۴هـ.ق، ۳۳۴/۱) مراد از کلمات خصال عشره نیست. (قول ۲ و ۱) زیرا اضعف مومنین از عهده آن برمی‌آیند، پس چطور خدای تعالی ابراهیم ﷺ را به آن‌ها امتحان کند و مقام امامتش دهد؟! (همان، ۳۳۸/۱) با این کلام، قول بیضاوی با توجه به تصریح خود او مبنی بر اینکه این ابتلاء ناچار باید از امور شاق باشد، رد می‌شود.

صاحب تفسیر الوسیط می‌نویسد: در تعیین مراد از «کلمات» اختلاف بسیار است و ابن جریر آورده است: نمی‌توان با حدیث یا با اجماع به هیچ قطعیتی رسید، و بهترین حرف در این باره این است که گفته شود «کلمات» اوامری است که خداوند بر ابراهیم ﷺ تکلیف کرد. (طنطاوی، ۱۹۹۷م، ۲۵۶/۱) این گونه مفسرین معاصر اهل سنت از بیان حداقل مصداق واضح قرآنی ذبح ولد در مورد کلمات خودداری می‌کنند، زیرا همین یک مصداق می‌تواند نشان دهد این ابتلائات بعد از رسالت ابراهیم ﷺ بوده و مقام امامت چیزی جدای از مقام رسالت اوست.



در تفسیر القرآن نیز بعد از قرن‌ها کشکمش بر سر این مصداق، نویسنده بعد از این که تصریح می‌کند معنای لغوی «ابتلاء: الشیء الشاق» است، باز اقوال ۱ و ۲ و ۳ را تکرار می‌کند و بیان می‌کند من به همین‌ها اعتماد می‌کنم و خدا داناتر است به مرادش و اسرار کتابش! و سپس از قول ابی هریره از صحیحین حدیث نقل می‌کند که رسول اکرم ص فرموده‌اند: سنت انبیاء پنج تاست: ختنه و چیدن شارب و ناخن و کندن موی زیر بغل و حلق عانه با حدید!! (دره، ۱۴۳۰ق، ۱/۳۰۶) این گونه آیه با این عظمت را مجالی برای نقل قول روایاتی این چنین از ابی هریره می‌کنند.

در مجموع این تفاسیر، «کلمات» از لحاظ ادبی و سیاق قرآنی آیه مشتمل بر سه نکته است:

۱. باب افتعال برای «بلی» که نشان از شدت بلاء دارد.
۲. وجود تنوین در «کلمات» که نشان از عظیم بودن آن است. (محمدی بامیانی، ۱/۳۵۱)
۳. درخواست امامت برای ذریه که نشان می‌دهد ابراهیم علیه السلام دارای فرزند بوده است. بر این اساس اکثر مفسران شیعه قائلند به این که این ابتلائات او امری چون ذبح ولد بوده است، چنان‌که در جای دیگری هم داریم «بلاء مبین». و بر طبق این مصداق سایر تکالیف ابراهیم علیه السلام از جمله مهاجرت و دعوت نمرودیان و افتادن در آتش را از مصادیق این ابتلائات می‌دانند.

چه نکات ادبی دیگری در این آیه هست که در تعیین مصداق «کلمات» مغفول مانده است؟ قرائت مشهور این آیه نصب «ابراهیم» علیه السلام و رفع «رب» است و بر طبق قواعد ادبیات ضمیر در «آتمهن» باید به «رب» برگردد، همه مفسرین بر این اذعان دارند، اما می‌گویند فاعل بر خلاف ظاهر به ابراهیم علیه السلام برمی‌گردد، یا این طور توجیه می‌کنند که تمام کردن از طرف خدا یعنی لطف و عنایتش بر ابراهیم علیه السلام را تمام کرد.

همچنین آمدن ضمیر «هن» در «آتمهن» نیز جای تامل است، چرا که بر طبق قواعد ادبیات عربی، ضمیر مناسب برای «کلمات» ضمیر مفرد مونث است نه جمع مونث، مگر این که قائل شویم قرآن به جای وجه احسن از وجه حسن استفاده کرده، گرچه دادن چنین نسبتی به قرآن جرات می‌خواهد.



نتیجه

مصدق «کلمات» در آیه امامت، از جهت قواعد ادبیات عربی و ارجاع قرآن به قرآن از منظر ۱۴ تفسیر فریقین از قرن پنجم تا کنون بررسی شد و نتیجه‌ای را که می‌توان تنها بر همین دو اساس از آیه گرفت، مصادیق «کلمات» عبارت است از: ذبح فرزند و دستوراتی در زمینه نظافت، خصلت‌های ۳۰ گانه، خصلت‌های ۴۰ گانه، انجام مناسک حج، مواجهه با ستاره پرستان تا مهاجرت، انتخاب به امامت و ساختن کعبه، کلیه تکالیف، اوامری از جنس اصول و فروع، موجودات و اعیان خارجی.

در بعضی از تفاسیر در مصداق «کلمات» آمده است: محمد ﷺ، علی، فاطمه، حسن و حسین ﷺ تا حضرت قائم ﷺ.



فهرست منابع

قرآن کریم

۱. ابن عادل، عمر بن علی (۱۴۱۹ق)، اللباب فی علوم الكتاب، دار الکتب العلمیة، بیروت
۲. ابن عاشور، محمد طاهر (۱۴۲۹ق)، التحریر و التنویر المعروف بتفسیر ابن عاشور، مؤسسة التاریخ العربی، بیروت
۳. ابن عطیة، عبد الحق بن غالب (۱۴۲۲ق)، المحرر الوجیز فی تفسیر الكتاب العزیز، دار الکتب العلمیة، بیروت
۴. ابو حیان، محمد بن یوسف (۱۴۲۰ق)، البحر المحیط فی التفسیر، دار الفکر، بیروت
۵. ازهری، محمد بن احمد (۱۴۲۱ق)، تهذیب اللغة، دار احیاء التراث العربی، بیروت
۶. آلوسی، محمود بن عبدالله (۱۴۱۵ق)، روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم و السبع المثانی، دار الکتب العلمیة، بیروت
۷. برهانی، عبدالعلیم (۱۳۸۰-ش)، امامت در قرآن از دیدگاه فریقین، دانشگاه جامع المصطفی العالمیة، قم
۸. بیضاوی، عبدالله بن عمر (۱۴۱۸ق)، انوار التنزیل و اسرار التاویل، دار الاحیاء التراث العربی، بیروت
۹. جرجانی، عبدالقاهر بن عبدالرحمن (۱۴۳۰ق)، درج الدرر فی تفسیر القرآن العظیم، دار الفکر، اردن
۱۰. دره، محمد علی طه (۱۴۳۰ق)، تفسیر القرآن الکریم و اعرابه و بیانه، دار ابن کثیر، بیروت
۱۱. ذهبی، محمد حسین (بی تا)، تفسیر و مفسرون، دار احیاء التراث العربی، بیروت
۱۲. راد، علی، عطایی، پریسا (پاییز و زمستان ۱۳۹۳)، مصداق شناسی «کلمات» در آیه ابتلاء، قرآن شناخت، بی جا
۱۳. راغب اصفهانی، حسین بن محمد (۱۴۱۲ق)، مفردات، دار الشامیة، بیروت
۱۴. رجبی، محمود (۱۳۸۳ش)، روش تفسیر قرآن، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، قم
۱۵. زمخشری، محمود بن عمر (۱۴۰۷ق)، الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل و عیون الاقاول فی وجوه التاویل، دار الکتب العربی، بیروت
۱۶. صدر، حسن (بی تا)، تاسیس الشیعة لعلوم الاسلام، چاپ افست، تهران
۱۷. طباطبایی، محمد حسین (۱۳۹۰ق)، المیزان فی تفسیر القرآن، جامعہ مدرسین حوزه علمیه



- قم، دفتر انتشارات اسلامی، قم
۱۸. طبرسی، فضل بن حسن (۱۳۷۲ش)، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ناصر خسرو، تهران
 ۱۹. طنطاوی، محمد سید (۱۹۹۷م)، التفسیر الوسیط للقرآن الکریم، نهضة مصر، قاهره
 ۲۰. طوسی، محمد بن حسن (بی تا)، التبیان فی تفسیر القرآن، دار الاحیاء التراث العربی، بیروت
 ۲۱. فراء، یحیی بن زیاد (۱۹۸۰م)، معانی القرآن، هیئة المصریة العامة للکتاب، قاهره
 ۲۲. فراهیدی، خلیل بن احمد (۹۰۴ق)، العین، هجرت، قم
 ۲۳. قطب، سید (۱۴۲۵ق)، فی ظلال القرآن، دار الشروق، بیروت
 ۲۴. مرتضی زبیدی، محمد بن محمد (۱۴۱۴ق)، تاج العروس من جواهر القاموس، دارالفکر، بیروت
 ۲۵. ملکی میانجی، محمد باقر (۱۴۱۴ق)، مناهج البیان فی تفسیر القرآن، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، تهران
 ۲۶. موسوی بجنوردی، کاظم (۱۳۷۲ش)، دائرة المعارف بزرگ اسلامی، دانشنامه اسلام، تهران
 ۲۷. مؤدب، سید رضا (۱۳۸۰ش)، روش های تفسیری قرآن، اشراق، قم
 ۲۸. نحاس، احمد بن محمد (۱۴۲۱ق)، اعراب القرآن، دار الکتب العلمیة، بیروت





نکات ادبی خطبه ۱۸۵ «خلقة الجرادة»

صديقه فيجاني؛ زهرا ملكي^۲

چکیده

نهج البلاغه به عنوان کتابی بزرگ و مجموعه‌ای از سخنان گهربار حضرت علی علیه السلام است که مورد توجه خاص و عام، معتقدان و مخالفان حضرت قرار گرفته است. کلمات گهربار امام علیه السلام به زبان عربی است. جهت فهم آن باید با قواعد ادبی زبان عربی آشنا بود. نکات و قواعد ادبی شامل معانی لغت، نکات صرفی، نحوی و بلاغی می‌شود. یکی از خطبه‌های موجود در نهج البلاغه، خطبه ملخ است. موجوداتی که مظهر دانایی و قدرت خداوند هستند. در این پژوهش سعی بر آن است تا با توجه به نکات و قواعد ادبی فهم دقیق خطبه میسر گردد و قدرت خداوند را بیشتر نمایان کند. داده‌های این نوشتار به شیوه اسنادی گردآوری و به روش توصیفی بیان شده است. آنچه از این نوشتار به دست می‌آید تأثیر معانی واژگان موجود در خطبه و همچنین نکات صرفی و نحوی در فهم کلام امام علیه السلام است. نکات بلاغی در این خطبه هدف متکلم را به خوبی روشن کرده و کلامی زیبا ارائه می‌دهد که در دل و جان مخاطب می‌نشیند.

کلید واژگان: نکات ادبی، خطبه ۱۸۵ «خلقت ملخ»، نهج البلاغه

۱. طلبه سطح ۴ گرایش تفسیر تطبیقی. جامعه الزهراء علیه السلام.
۲. طلبه سطح ۲ گرایش ادبیات عربی. جامعه الزهراء علیه السلام.

مقدمه

نهج البلاغه به عنوان «أخ القرآن» و کلام امام متّین دارای معارف و نصایح بسیار بلندی است که در ظلّ آن‌ها سعادت دنیوی و اخروی انسان بعد از عمل به قرآن تضمین شده است. اولین قدم در فهم کلمات و جملات این مصحف شریف، آشنایی دقیق با واژه‌ها و الفاظ آن است. با بررسی نکات ادبی، می‌توان به یکی از اساسی‌ترین مراحل فهم و اتخاذ نکات کاربردی در زندگی دست یافت، خصوصا در زبان عربی که کامل‌ترین و ظریف‌ترین زبان دنیا شناخته شده است. غفلت از فهم دقیق نهج البلاغه باعث سردرگمی و نرسیدن به گنج‌های عظیم مادی و معنوی نهفته در کلام حضرت می‌شود. افزایش علم و کسب راه‌های سعادت دنیوی و همچنین کسب معنویت از آثار مثبت توجه به این مصحف عظیم است. پس ضرورتا برای رسیدن به منافع مادی و معنوی، مطالعه و فهم دقیق و عمیق این کتاب بزرگ لازم است. یکی از خطبه‌های علنی که در نهج البلاغه از زبان حضرت علی علیه السلام موجود است خطبه ۱۸۵ است که مطالعه و فهم دقیق و واژه‌شناسی آن کمک بزرگی به پیشرفت جامعه علمی و کسب امور معنوی می‌کند.

خطبه درباره حشره ای سخن می‌گوید که از مأموران عذاب الهی است و می‌تواند لشکری فراهم کند و به باغ‌ها و زراعت‌ها چنان حمله ور شود که هیچ قدرت و لشکری نتواند با آن مقابله کند و به این ترتیب خداوند قدرت نمایی خود را در تمام جهات آشکار می‌سازد و خوف و رجاء را در انسان‌ها تقویت می‌کند. (مکارم شیرازی: ۱۳۷۵، ش، ۱۷۶/۷)

براساس جست‌وجوهای انجام شده درباره این خطبه تاکنون بحث ادبی ارائه نشده و تنها در برخی مقالات به آفرینش شگفت‌انگیز ملخ پرداخته شده است. از جمله این مقالات بررسی و تحلیل دیدگاه امام علی علیه السلام درباره ساختمان بدن مورچه و ملخ (محمد مهدی ربیع، پژوهش نامه علوی، بهار و تابستان ۹۸، شماره ۱) می‌باشد. اکنون متن عربی خطبه «خلقت ملخ» و ترجمه آن را بیان کرده و پس از بحث مفهوم‌شناسی به ذکر نکات ادبی آن می‌پردازیم.

«إِنَّ شَيْئًا قُلْتُ فِي الْجَرَادَةِ، إِذْ خَلَقَ لَهَا عَيْنَيْنِ حَمْرًاوَيْنِ، وَأَسْرَجَ لَهَا حَدَقَتَيْنِ قَمْرًاوَيْنِ، وَجَعَلَ لَهَا السَّمْعَ الْحَقِيَّ، وَفَتَحَ لَهَا أَلْفَمَ السَّوِيِّ وَجَعَلَ لَهَا الْحِسَّ الْقَوِيَّ، وَنَابِئِنِ بِيْهَا تَقْرِضُ، وَمِنْجَلْبِئِنِ بِيْهَا تَقْبِضُ.



يَهْمَهَا الزُّرَاعُ فِي زَرْعِهِمْ، وَلَا يَسْتَطِيعُونَ ذَبَّهَا، وَلَوْ أَجْلَبُوا بِجَمْعِهِمْ، حَتَّى تَرِدَ الْحَرْثَ فِي نَزَوَاتِهَا، وَتَقْضِي مِنْهُ شَهَوَاتِهَا وَخَلَقَهَا كُلُّهُ لَا يُكُونُ إِصْبَعًا مُسْتَدِقَّةً؛ و اگر بخواهی دربارهٔ ملخ سخن بگو که خداوند برای او دو چشم سرخ رنگ و دو حدقه همچون دو قرص ماه، آفریده و گوش پنهان و دهان مرتب و متناسب به او بخشیده است. خداوند برای او حس قوی و دو دندان که با آن‌ها (ساقه و شاخه گیاهان و برگهای درختان را) می‌چیند و دو داس که با آنها (ساقه‌ها و برگهای مورد نظر) را می‌گیرد. کشاورزان برای زراعت خود از آنها می‌ترسند ولی هرگز قادر بر دفع آنها نیستند حتی اگر همه دست به دست هم دهند. ملخ آن چنان نیرومندان پیش می‌آید تا با جست و خیز خود به کشتزارها وارد شود و آنچه را می‌خواهد انجام دهد (و هر زمان مایل بود - و احتمالاً پس از نابودی کشتزار - آنجا را ترک گوید) اینها همه در حالی است که تمام پیکر او به اندازهٔ یک انگشت باریک نیست!»

معنای لغوی «ادب»

در کتاب‌های لغت معانی متعددی برای این کلمه بیان شده است از جمله:

تعلیم دادن (ابن سیده: ۱۴۲۱ ق، ۳۸۵/۹)، کثرت و زیادی، دعوت کردن (ازهری: ۱۴۰۹ ق، ۱۴۶/۱۴)، شناخته شده (ابن ادريس: ۱۴۱۴ ق، ۳۷۷/۹)، جمع کردن (زمخشری: ۱۹۷۹ ق، ۱۳/۱)، حسن خلق و فعل نیکو (طریحی: ۱۳۷۵ ق، ۶/۲)، انجام دادن (ابن منظور: ۱۴۱۴ ق، ۲۰۶/۱)، ادب کردن و درس دادن و همچنین ریاضت کشیدن برای کسب فضیلت (مطرزی: ۱۹۷۹ ق، ۱/۳۲) در لغت‌نامه فارسی دهخدا درباره واژه «ادب» آمده است: فرهنگ و دانش و هنر و روش پسندیده و معاشرت. (دهخدا: ۱۳۷۷، ۱۳۱۳/۱)

معنای اصطلاحی «ادب»

دهخدا «ادبیات» را دانش‌های متعلق به ادب و علوم ادبی می‌داند. (دهخدا: ۱۳۷۷، ۱۵۴۶/۱) بنابراین همه دیدگاه‌ها، معنای ادبیات، مجموعه‌ای از یک دانش است که انسان را به طریقی هدایت می‌کند.

مدنی علم «ادب» را در اصطلاح چنین معرفی می‌کند: «عِلْمٌ يُحْتَرِّزُ بِهِ عَنِ الْخَلَلِ فِي كَلَامِ الْعَرَبِ، وَيَنْقَسِمُ إِلَى اثْنَيْ عَشَرَ قِسْمًا: اللُّغَةُ، وَالصَّرْفُ وَالِاسْتِقْنَاؤُ وَالنَّحْوُ وَالْمَعَانِي وَالْبَيَانُ وَالْعَرُوضُ وَالْقَافِيَةُ وَقَرُصُ الشَّعْرِ وَالْمَحَاضِرَاتُ وَإِنْشَاءُ النَّثْرِ وَالْحِطُّ وَأَمَّا الْبَدِيعُ فَذِيْلُ لَعَلْمِي الْمَعَانِي وَالْبَيَانِ» علمی



که بوسیله آن از خلل در کلام عربی دوری می‌شود و دوازده قسم است: لغت، صرف، اشتقاق، نحو، معانی، بیان، عروض، قافیه، قرض شعر، محاضرات، انشا نثر و خط اما بدیع زیر مجموعه علم معانی و بدیع است. (مدنی: ۱۳۸۴، ۱/۲۷۶)

نکات ادبی در این مقاله شامل نکات لغوی، صرفی، نحوی و بلاغی می‌باشد که در ذیل به آن‌ها پرداخته می‌شود.

نکات لغوی خطبه «خلقت ملخ»

در این بخش از مقاله به بررسی برخی واژگان که در فهم این خطبه نقش دارند پرداخته می‌شود.

۱. «الجرادة»

در معنای لغوی «الجرادة» آمده است: «والجراده والجراد: المعرفة للحاسة.» (ازهری: ۱۴۲۱، ق، ۱۰ / ۳۳۸؛ فراهیدی: ۱۴۰۹، ق، ۳/۷۰؛ زمخشری: ۱۹۷۹، م، ۱/۸۸) به این معنا که جراده و جراد معروف هستند به ملخ.

۲. «حَمْرَؤِیْنِ»

«حمرأوین» مثنای حمراء است که مونث أحمر است و حمرة مصدر آن است. فراهیدی در معنای لغوی حمرة می‌نویسد: «الحمرة: لون الأحمرة» (فراهیدی: ۱۴۰۹، ق، ۳/۲۲۶) به این معنا که حمرة یعنی رنگ قرمز. ابن فارس بیان می‌کند: «الحمرة في الألوان، وهي معروفة.» (ابن فارس: ۱۴۰۴، ق، ۲/۱۰۱) به این معنا که حمرة در رنگ هاست، و آن معروف و شناخته شده است. ابن منظور در معنای لغوی «حمرة» می‌نویسد: «الحمرة: من الألوان المتوسطة معروفة، والأحمر يكون في الحيوان واثباب وغير ذلك منا يقبله وحكاه ابن الاعرابي في الماء أيضا.» (ابن منظور: ۱۴۱۴، ق، ۴/۲۰۸) به این معنی که حمرة از رنگ‌های متوسط معروف است و احمر در حیوان می‌باشد و در لباس‌ها، وهرچه که این رنگ را قبول می‌کند و ابن اعرابی احمر را در مورد آب بکار می‌برد.

۳. «حَدَقْتَيْنِ»

«حدقتین» مثنای حدقه است. فراهیدی در معنای لغوی «حدقة» می‌نویسد: «العین فی الظاهر، هی سواد العین.» (فراهیدی: ۱۴۰۹، ق، ۳/۴۱) به این معنی که چشم ظاهری و همان



سیاهی چشم است. ابن فارس در معنای لغوی «حدقة» می‌گوید: والحاء والذال والقاف أصل واحد وهو الشيء يحيط بشيء. و حَدَقَةُ العَيْنِ مِنْ هَذَا، وَهِيَ السَّوَادُ، لِأَنَّهَا تَحِيطُ بِالصَّبِيِّ الْجَمْعِ حِدَاقًا. (ابن فارس: ۱۴۰۴ ق، ۲/ ۳۳) چیزی که به وسیله چیز دیگر احاطه می‌شود و حدقه چشم به این معناست و منظور سیاهی چشم است که به وسیله سفیدی احاطه می‌شود. و جمع آن حداق می‌باشد. ابن منظور در معنای لغوی «حدقة» می‌نویسد: «حدقة العين سوادها الاعظم والجمع حدق وحداق وقال الازهرى: الحدق جماعة الحدقة، وهى فى ظاهر سواد العين وقال غيره: السواد الاعظم فى العين، وهو الحدقة وفيه الانسان العين.» (ابن منظور: ۱۴۱۴ ق، ۱۰/ ۳۹) حدقه چشم سیاهی بزرگ آن است و جمع آن حدق و حداق است و ازهری گفته: حدق به معنای تعدادی حدقه است و حدقه سیاهی چشم است و غیرا و گفته: سیاهی بزرگ در چشم حدقه است.

۴. «مِنْجَلِينَ»

«منجلین» نیز مثنا است. فراهیدی در معنای لغوی «منجل» می‌نویسد: «ما يقضب به العود من الشجر.» (فراهیدی: ۱۴۰۹ ق، ۶/ ۱۲۴) به معنای آنچه که بوسیله آن چوب درخت را قطع می‌کند. ازهری و ابن سیده نیز معنای لغوی «منجل» را همانند فراهیدی بیان کرده‌اند. (ازهری: ۱۴۲۱ ق، ۱۱/ ۵۶؛ ابن سیده: ۱۴۲۱ ق، ۷/ ۴۲۶)

۵. «تَقْبِضُ»

این کلمه از ریشه «قبض» است. فراهیدی در معنای لغوی «قبض» می‌نویسد: «القبض بجمع الكف على الشيء.» (فراهیدی: ۱۴۰۹ ق، ۲/ ۲۱) به جمع کردن کف دست بر چیزی قبض گفته می‌شود. یعنی بستن دست درحالی که چیزی در آن قرار دارد. ابن درید می‌گوید: «قبضت الشيء و قبضت عليه بيدي.» (ابن درید: ۱۹۸۸ م، ۱/ ۳۵۵) به این معنا که چیزی را گرفتم و آنرا با دستم گرفتم. ازهری در معنای «تقبض» همچون فراهیدی می‌نویسد. (ازهری: ۱۴۲۱، ۸/ ۲۷۳)

۶. «دَبَّ»

ابن درید در معنای لغوی «دَبَّ» آورده است: «دَبَّ عَنِ الشَّيْءِ يَدْبُ دَبًّا إِذَا مَنَعَ عَنْهُ.» (ابن درید: ۱۹۸۸ م، ۱/ ۶۶) یعنی زمانی که از چیزی منع کند. هم‌چنین در معنای «دَبَّ» گفته شده:



«يقال: فلان يذب عن حريمه ذبا، اي يدفع عنهم و الذب الطرد.» (زهري: ۱۴۲۱، ۱۴/۲۹۶؛ اسماعيل ابن عباد: ۱۴۱۴، ق، ۱۰/۶۴) به این معنا که گفته می شود فلانی از حريمش دفع می کند و ذب یعنی طرد کردن و دور کردن.

۷. «أَجْلَبُوا»

این کلمه از ریشه «جلب» است. فراهیدی در معنای لغوی آن می نویسد: «مايجلب من السبي والغنم والجمع الجلاب. وقيل: هوان يجلب المصدق غنم القوم ای يجمعها عنده.» (فراهیدی: ۱۴۰۹، ق، ۶/۱۳۰) به این معنا: آنچه که گوسفندان و زندانی را میراند و جمع آن جلاب هست و گفته شده: قوم گوسفندان را جلب می کند یعنی آن هارا نزد خودش جمع می کند. ابن منظور می گوید: «يقال: اجلبوا عليه اذا تجمعوا و تالبوا.» (ابن منظور: ۱۴۱۴، ق، ۱/۲۶۹) به این معنا که گفته شده «اجلبوا» یعنی جمع می کند آن را و گرد هم می آورد. ابن سیده در معنای لغوی «اجلبوا» همانند فراهیدی بیان کرده است. (ابن سیده: ۱۴۲۱، ق، ۷/۱۱۴)

۸. «مُسْتَدِقَّةٌ»

فراهیدی در معنای لغوی «مستدقة» بیان می کند: «والدق كل شيء دق و صغر» (فراهیدی: ۱۴۰۹، ق، ۱۰/۱۰۲) به این معنا که هر چیزی که دقیق است یک چیز باریک و شکننده و کوچک است. فیروز آبادی در معنای لغوی «مستدقه» می نویسد: «والدقة بالكسر: هيئة الدق و ضد العظم.» (فیروز آبادی: ۱۴۱۵، ق، ۳/۳۱۳) به این معنا که دق با کسر بر هیات باریک دلالت می کند و ضد بزرگی است. مرتضی زبیدی در معنای لغوی «مستدقه» می گوید: «وقد يوقع الدقيق من صفة الامر الحقيق الصغير فيكون ضده الجليل.» (زبیدی: ۱۴۱۴، ق، ۱۳/۱۲۴) به این معنا که گاهی واژه دقیق به عنوان صفت برای کارهای پست و کوچک قرار می گیرد و کار پست و حقیر ضد کار بزرگ و گرانبایه است.

نکات صرفی خطبه ملخ

۱. بررسی تغییرات افعال موجود در این خطبه

گاهی فعل از ثلاثی مجرد به ثلاثی مزید تبدیل می شود و به باب می رود و طبق قاعده «زیادة المبانی تدل علی زیادة المعانی» باعث تغییر در معنای فعل می شود. در این خطبه چهار فعل



داریم که از ثلاثی مجرد به مزید درآمدند و ازدیاد یا تغییر معنا دارند و هر باب چندین معنا دارد که ما فقط به ذکر معنای مورد استعمال در این خطبه بسنده می‌کنیم.

الف) أَسْرَجَ: حروف اصلی این فعل «س ر ج» هست که به صیغه اول باب افعال رفته و بروزن أَفْعَلَ است. با رجوع به کتب صرفی و بررسی و تطبیق معانی معلوم می‌شود که این فعل بدون تغییر معنا و با حفظ معنای ثلاثی مجرد خود به باب رفته است البته در باب مزید معنای ثلاثی مجرد را با تاکید بیشتری بیان می‌کند. (رضی الدین استر آبادی: بی تا، ۱/ ۸۳).

ب) لَا يَسْتَطِيعُونَ: «ط و ع» حروف اصلی آن است و صیغه سوم باب استفعال بروزن يَسْتَفْعِلُونَ و به معنای طلب و درخواست است. (رضی الدین استرآبادی: بی تا، ۱/ ۸۳)
ج) أَجْلَبُوا: حروف اصلی آن «ج ل ب» و صیغه سوم باب افعال بروزن أَفْعَلُوا است و با رجوع به کتب صرفی معلوم شد که از بین معانی مختلف، این فعل در این جا معنای تعدیه دارد یعنی در ثلاثی مجرد خود لازم بوده و بی نیاز از مفعول، اما اینجا علاوه بر فاعل، مفعول نیز گرفته و متعدی شده است. (رضی الدین استرآبادی: بی تا، ۱/ ۸۳)
د) لَا يُكُونُ: این فعل به باب تفعیل رفته و از ریشه «ک و ن» است و صیغه اول مضارع منفی است و به معنای تعدیه به کار رفته است. (نظام الاعرج: بی تا، ص ۱۴۱)

۲. بررسی تغییرات اسم‌های موجود در خطبه

الف) خَفِيَ و سَوِيَ: این دو اسم از ریشه «خ ف ی» و «س و ی» بروزن «فعلیل» هستند که فقط قاعده ادغام در آن‌ها صورت گرفته است.
ب) القَوِيُّ: این کلمه از ریشه «ق و و» و بروزن «فعلیل = قَوِيو» است که واو دوم قلب به یاء شده و دو حرف متمائل طبق قاعده ادغام در هم ادغام شده اند. (رضی الدین استرآبادی: بی تا، ۳/ ۱۳۹)

ج) مُسْتَدَقَّة: اسم فاعل باب استفعال از ریشه «د ق ق» و جزو اسماء مضاعف است و قاعده واجب ادغام روی آن صورت گرفته و در این باب به معنای صیوررت و دگرگونی است. (رضی الدین استرآبادی: بی تا، ۱/ ۸۳ و ۳/ ۲۳۳)



نکات نحوی خطبه ملخ

۱. بررسی متشابهات ترکیبی خطبه ملخ

- الف) «إن شئت...»: با مراجعه به کتب نحوی نوع «إن» در اینجا «إن» شرطیه جازمه است [۱] فعل «شئت» محلا مجزوم است.
- ب) «إذ خلق...»: «إذ» ظرفیه زمانیه است [۲] که بر سرفعل ماضی وارد شده است.
- ج) «ولو اجلبوا...»: نوع «لو» در این جا «وصلیه» [۳] است.
- د) «حتى ترد...»: این قسمت یک «أن» بین «حتى» و «ترد» در تقدیر دارد. این «أن» از نوع «مصدریه» [۴] است که بر سرفعل مضارع وارد شده است.

۲. بررسی کلمات یا جملاتی که وجوه اعرابی دارند

- الف) موصوف و صفت یا نعت و منعت: صفت‌هایی که در این خطبه بیان شده همگی از نوع نعت حقیقی است اما بعضی مفرد و بعضی جمله هستند. (عینین، همراوین، حدقتین قراوین، السمع الحفی، الفم السوی، الحس القوی، اصبعاً مستدقه) مفرد و (نابین بهما تقرض، منجلین بهما تقبض) جمله هستند.
- ب) مبتدا و خبر: مبتدا و خبری که در خطبه آمده است عبارت «وخلقها کله لا یکون...» است که «خلق» مبتدا و نکره است و مسوغ ابتدائیت آن این است که به معرفه اضافه شده است و خبر آن «لا یکون...» از نوع جمله فعلیه است که رابط بین مبتدا و خبر در عبارت فوق، ضمیر مستتر در لایکون است که به خلق‌ها برمی‌گردد.
- ج) نواسخ: در «لا یکون اصبعاً»، «کان» ناقصه [۵] است و اسم آن هومستتر و محلا مرفوع و خبر آن «اصبعاً» که لفظاً منصوب است.

۳. بررسی معنای حروف جر در خطبه

- الف) «فی الجرادة»: درباره «فی» معانی مختلفی ذکر شده که با مراجعه به کتب نحوی و بررسی معانی آن در خطبه معلوم می‌شود که معنای «فی» در اینجا، ظرفیت مجازی است. (حسن عباس: ۱۳۶۷، ۲/۴۶۹)
- ب) «لها»: برای «لام» معانی مختلفی وجود دارد که با توجه به این که خداوند برای ملخ



دو حدقه آفریده است از میان معانی موجود برای «لام»، معنای اختصاص منظر است. (حسن عباس: ۱۳۶۷، ۴۳۷/۲)

ج) «بهما»: «باء» نیز دارای معانی متعددی است ولی «باء» موجود در اینجا به معنای استعانت است؛ چون «به وسیله آن دو دندان پیشین، گیاهان را می چیند». (حسن عباس، ۱۳۶۷، ۴۵۲/۲)

د) «فی زرعهم»: در اینجا «فی» به معنای ظرفیت مجازی است. (حسن عباس: ۱۳۶۷، ۴۶۹/۲)
ه) «بجمعهم»: حرف باء در این جا حرف زائد است و اگر بر سر کلامی وارد شود و آن را حذف کنیم اختلالی در لفظ و معنا ایجاد نمیشود حرف ما بعد را جرمی دهد اما معنا نمی شود و متعلق ندارد. (ابن جنی: بی تا، ۶۳/۲)

و) «فی نزواتها»: معنای «فی» در اینجا ظرفیت حقیقی است. (حسن عباس: ۱۳۶۷، ۴۶۹/۲)
ز) «منه»: «من» دارای معانی متعددی است ولی «من» در اینجا به معنای بعضیت است یعنی مقداری که میل دارند را می خورند. (حسن عباس: ۱۳۶۷، ۴۳۳/۲)

نکات بلاغی خطبه ملخ

۱. بررسی انواع معانی در خطبه ملخ

الف) مبتدا و خبر

در قسمتی از این خطبه مبتدا و خبر آمده است که این بحث در علم بلاغت مخصوص بخش معانی است. در جمله «وخلقها کله لا یکون اصبعاً مستدقه»، «خلق» به عنوان مبتدا و «لا یکون» خبر است. در اینجا هدف بلاغی خبر «لا یکون» رساندن حکمی به مخاطب است یا این که متکلم می خواهد آگاهی خویش را از خبر، به مخاطب بفهماند. برای کسی که به هیچ عنوان از باریکی و کوچکی ملخ نمی داند به عنوان «فائده خیر» و برای کسی که این مطلب را از قبل می دانسته به عنوان «لازم فائده» استفاده می شود. (هاشمی احمد: ۱۳۸۱، ۹۴ و ۹۵)

ب) ذکر مسند الیه و معرفه یا نکره بودن آن

هر لفظی که بر معنایی در سخن دلالت دارد، به طور طبیعی شایسته ذکر است تا معنای مراد از خویش را ادا کند. از این رو مسند الیه لزوماً ذکر می شود، چون در این هنگام اگر مسند الیه



حذف شود سخن پوشیده و جمع می‌شود. بهتر است مسند الیه، معرفه باشد، زیرا آن، محکوم علیه است از این رو بهتر و شایسته است که معلوم باشد تا حکم، فایده را داشته باشد. (هاشمی احمد: ۱۳۸۱، ۱/ ۲۱۹) که در این قسمت ذکر مسند الیه ضروری است و برای حذف آن قرینه‌ای نداریم و در اینجا مسند الیه با گرفتن مضاف الیه معرفه به اضافه است و هدف معرفه به اضافه در این قسمت، کوتاه‌ترین راه برای حاضر ساختن آن، در ذهن شنونده است.

ج) وصل و فصل

وصل تنها با «واو» محقق می‌شود نه دیگر حروف عطف. چون واو، حرفی است که نیاز به آن پوشیده است و عطف کردن با آن، نیاز به نازک اندیشی و باریک بینی دارد، زیرا واو، فقط ربط و مشارکت مابعد با ماقبلش را در حکم می‌فهماند. برخلاف عطف با غیر واو که علاوه بر اشتراک، معانی دیگری را نیز می‌رساند. مانند «فاء» که ترتیب و تعقیب را می‌رساند و «ثم» که ترتیب با فاصله را نشان می‌دهد. (هاشمی احمد: ۱۳۸۱، ۱/ ۳۵۲) در این خطبه جملاتی وجود دارد که بوسیله «واو» به یکدیگر عطف شده‌اند «اذ خلق لها عینین حمراوین و أسرج لها حدیقتین قراوین و جعل لها السمع الخفی و فتح لها النعم السوی و...» اگر عطف با غیر «واو» انجام می‌شد معنای خاصی که الان از خطبه برداشت شده است، برداشت نمی‌شد. (هاشمی احمد: ۱۳۸۱، ۱/ ۳۵۷)

د) مقید ساختن در علم بلاغت

۱. تقیید به نعت؛ (هاشمی احمد: ۱۳۸۱، ۱/ ۲۸۶)

در این خطبه نعت به قصد توضیح برای منوعت معرفه آمدند و با هدف آشکار سازی حقیقت منوعت ذکر شده‌اند. یعنی این نعت‌ها می‌خواهند ذات ملخ را توضیح دهند و حقیقت ملخ را آشکار کنند.

۲. تقیید به تاکید

برای این نوع تقیید اهدافی ذکر شده است:

الف) تنها برای روشن ساختن و محقق کردن مفهوم چیزی که مورد تایید است و این در جایی است که احساس شود، شنونده غافل است؛ مثل: «جاء الامیر الامیر»

(هاشمی احمد: ۱۳۸۱، ۱/ ۲۸۸)



ب) برای روشن کردن و زدودن توهم و پندار خلاف است؛ مثل: «جاءني الامير نفسه» (همان)
 ج) برای روشن کردن و بیان کردن پندار عدم فراگیری؛ مثل: «فسجد الملائكة كلهم
 اجمعين». یعنی همه ملائکه سجده کردند نه گروهی از آن‌ها. (همان)
 د) می‌خواهد معنای موگد یعنی چیزی که مورد تاکید قرار گرفته، در ذهن شنونده نقش
 ببندد؛ مثل: «اسكن انت وزوجك الجنة». شاهد مثال اینجا «انت» است که تاکید
 ضمیر مستتر در «اسكن» می‌باشد. (همان)

در این خطبه، تقييد به تاکید وجود دارد که با هدف مورد سوم صورت گرفته است،
 مثل: «ولو اقبلوا بجمعهم» / «و خلقها كله لا يكون اصبعاً مستدقاً». لفظ جمع و کل در این دو
 مثال می‌خواهد پندار عدم فراگیری مخاطب را بزدايد. یعنی این پندار نرود که اگر انسان‌ها
 همه را جمع کنند می‌توانند ملخ را دور کنند بلکه بالعکس حتی اگر همه را جمع کنند
 نمی‌توانند ملخ را دور کنند. نحوه خلقت کل ملخ اندازه یک بند انگشت ریزاست. و این
 پندار را که شاید خلقت پای ملخ یا سر ملخ اینطور باشد را می‌زدايد.

۳. تقييد به نواسخ

«كان» یکی از افعال ناقصه است و افعال ناقصه جزو نواسخ هستند، کان به معنای
 استقرار و پیوستگی است؛ مانند: «كان الله عليما حكيميا» خدا پیوسته علیم و حکیم است.
 (هاشمی احمد: ۱۳۸۱، ۱/۲۹۴) در این خطبه ما یک تقييد به نواسخ داریم: «لا يكون اصبعاً
 مستدقاً» که اسم کان هم مستتر است که به ملخ برمی‌گردد و خبرش «اصبعاً» منصوب
 است. می‌خواهد بگوید پیوسته و همیشه خلقت ملخ این طور است.

۴. تقييد به شرط

مقيد ساختن به شرط، برای هدف‌هایی است که معانی ادوات شرط، آن اهداف را
 ادا می‌کنند. [۶]

در این خطبه، یک نمونه تقييد به شرط داریم: «ولو اقبلوا»؛ «لو» که با فعل ماضی آمده
 است، در اینجا یقین به انتفاء شرط داریم و همین باعث انتفاء جزا می‌شود.

۵. تقييد به نفی

این تقييد برای سلب نسبت است به گونه‌ای که از حروف هفتگانه نفی فهمیده



می‌شود. (لا، ما، لات، ان، لن، لم، لَمَّا) «لا» برای نفی مطلق است یعنی نفی حال و ماضی و مستقبل. «ما، ان و لات» برای نفی زمان حال هستند اگر بر فعل مضارع داخل شوند «لَمَّا» بر چیزی اختصاص دارد که وقوع وصول آن، مورد انتظار است. (هاشمی احمد: ۱۳۸۱، ۳۰۴/۱) در اینجا تقیید نفی به «لا» در «لایستطیعون» را داریم که نفی مطلق در همه زمان‌ها می‌کند، یعنی کشاورزان در همه زمان‌ها قدرت دفع ملخ را ندارند.

۲. بررسی انواع بیان در خطبه ملخ

علم بیان شامل تشبیه، استعاره، مجاز و کنایه است. در این نوشتار، تنها تشبیه بررسی می‌شود: تشبیه در لغت، همانند ساختن و مثال آوردن است و در اصطلاح، قرار دادن همانندی بین دو چیز یا بیشتر از دو چیز است. (هاشمی احمد: ۱۳۸۱، ۱۵/۲) در این خطبه دو تشبیه وجود دارد:

۱. حدقتین قراوین: که تشبیه موکد مجمل است. [۷]

۲. منجلین بهما تقبض: تشبیه موکد است. [۸]

۳. بررسی انواع بدیع در خطبه ملخ

با توجه به بحث جناس [۹] باید گفت: جناسی که در این خطبه به کار برده شده است از نوع جناس غیر تام و اختلاف در نوع حرف است، مثل «همراوین قراوین، سوئی و خقی و قوی، شهواتها و نزواتها...»

نتیجه

از بیان نکات لغوی، صرفی، نحوی و بلاغی خطبه ملخ می‌توان این گونه نتیجه گرفت که هر یک از موارد بررسی شده می‌تواند به گونه‌ای در فهم مراد و مقصود خطبه مؤثر باشد. از میان نکات بیان شده، فهم معانی واژگان در مرحله اول بسیار اهمیت دارد پس از فهم معانی واژگان موجود در خطبه، نکته نحوی و صرفی بیشترین تأثیر را در ترجمه دارند وقتی تغییرات صرفی به درستی شناسایی نشوند معنای خلاف مراد متکلم به دست خواهد آمد و زمانی که نکات نحوی به درستی تبیین نشوند ترجمه نادرستی برای عبارت صورت می‌گیرد که سازگاری با مقصود گوینده ندارد همچنین پس از شناخت تغییرات صرفی و



نکات نحوی، چیزی که به فهم دقیق تر کمک می‌کند توجه به نکات بلاغی اعم از معانی و بیان است. با علم معانی، هدف متکلم به خوبی روشن می‌شود و با علم بیان با توجه به تشبیه و... با وضوح بیشتری مقصود متکلم مشخص می‌شود. با علم بدیع نیز کلامی زیبا ارائه می‌دهد که در دل و جان مخاطب می‌نشیند.



پی‌نوشت

- [۱] «إن» پنج وجه دارد: ۱. شرطیه جازمه ۲. شرطیه تفصیلیه غیر جازمه ۳. حرف نفی ۴. زائده ۵. مخففه از مثقله. (یعقوب امیل: بی تا، ص ۱۵۹)
- [۲] «إذ ظرفیه» شامل چهار قسم است: ۱. ظرف زمان ماضی ۲. مفعول به برای فعل محذوف ۳. بدل از مفعول به ۴. مضاف الیه (یعقوب امیل: بی تا، ص ۳۵)
- [۳] «لو» انواعی دارد: ۱. وصلیه ۲. تمنی ۳. امتناع ۴. عرض ۵. مصدریه (یعقوب امیل: بی تا، ص ۵۸۵)
- [۴] «أن» چهار وجه دارد: ۱. مصدریه ۲. مفسره ۳. زائده ۴. آن مخففه (یعقوب امیل: بی تا، ص ۱۶۲)
- [۵] «كان سه نوع است: ۱. تامه ۲. ناقصه ۳. زائده (حسن عباس، ۱۳۶۷، ج ۱، ص ۵۲۴)
- [۶] «ان شرطیه» هنگامی به کار برده می‌شود که به واقع شدن شرط در آینده، قطع و یقین نداشته باشد و کنار آن واژه مضارع قرار می‌گیرد چون احتمال شک در وقوع است. برخلاف «اذا» که بر اساس قانون، در خبرهایی استعمال می‌شود که گوینده به وقوع آن‌ها در آینده یقین دارد. و بعد از «اذا» فعل ماضی قرار می‌گیرد چون فعل ماضی دلالت حتمی بر وقوع دارد. «لو» برای شرط در ماضی است و هنگامی به کار می‌رود که یقین به انتفاء شرط داشته باشیم. بنابراین انتفاء شرط، مستلزم انتفاء جزا است. (چون شرط محقق نشده جزا نیز بوجود نیامده است) بدین شکل که جزاء ممکن بود پدید آید، اگر شرط پدید می‌آمد و واجب است که جمله شرط و جزای لوفعل ماضی باشد. «لو» حرف امتناع برای امتناع نامیده می‌شود (برای امتناع جزاء می‌آید به جهت ممتنع بودن شرط). (هاشمی احمد: ۱۳۸۱، ۱/ ۲۹۶)
- [۷]. تشبیه مجمل؛ وجه شبه یا ملزومش ذکر نمی‌شود که وجه شبه اینجا یا پنهان است یا آشکار. (هاشمی احمد، ۱۳۸۱، ۲/ ۶۱)
- [۸] تشبیه موکد؛ ادات تشبیه آن حذف شده است. (همان)
- [۹] جناس لفظی که به دو دسته تام و غیر تام تقسیم می‌شود؛ جناس تام؛ دو لفظ متجانس که در ۴ چیز اتحاد داشته باشند (۱- نوع حروف ۲- عدد حروف ۳- هیات ۴- ترتیب حروف) ولی دارای معانی متفاوت هستند. اگر هر دو لفظ متجانس از یک نوع باشند مثلاً هر دو اسم یا فعل یا حرف باشند به این نوع جناس، جناس مماثل می‌گویند. اگر دو لفظ متجانس از دو نوع مثلاً یکی اسم و دیگری حرف باشد جناس مستوفی نامیده می‌شود. جناس غیر تام؛ بدین سان که در لفظ متجانس در یکی یا بیشتر از یکی از چهار چیز ذکر شده در جناس تام اختلاف دارند. یا آن اختلاف با افزایش یک حرف در آغاز کلمه است مثل: دوام الحال من المحال و یا اختلاف در نوع حروف دارند مثل: تفرحون و تمرحون و یا اختلاف در شمار حروف دارند مثل: هذا بناء، ناء و یا اختلاف در ترتیب حروف دارند مثل: فی ساحة فتح لاولیائه و حتف الاعدائه. و یا اختلاف در هیئت حروف دارند. (هاشمی احمد: ۱۳۸۱، ۲/ ۳۴۷)

فهرست منابع

١. ابن جنى، عثمان بن جنى، بى تا، الخصائص، دار الكتب العلمى، بيروت.
٢. ابن دريد، محمد بن حسن، (١٩٨٨)، جمهرة اللغة، دار العلم للملايين، بيروت.
٣. ابن سيده، على بن اسماعيل، (١٤٢١)، المحكم والمحيط الاعظم، دار الكتب العلميه، بيروت.
٤. ابن صائغ، يعيش بن على، بى تا، شرح الملوكى فى التصريف، المكتبة العربية، حلب.
٥. ابن فارس، احمد، (١٤٠٤)، معجم مقاييس اللغة، مكتب الاعلام الاسلامى، قم.
٦. ابن منظور، محمد بن مكرم، (١٤١٤)، لسان العرب، دار صادر، بيروت.
٧. ازهرى، محمد بن احمد، (١٤٢١)، تهذيب اللغة، دار احياء التراث العربى، بيروت.
٨. جارم، على، (١٣٨٧)، البلاغة الواضحة البيان والمعاني والبديع، موسسه الصادق (ع)، تهران.
٩. جوهرى، اسماعيل ابن حماد، (١٣٧٦)، الصحاح، دار العلم للملايين، بيروت.
١٠. حسن، عباس، (١٣٦٧)، نحو وافى، ناصر خسرو، تهران.
١١. دهخدا، على اكبر، (١٣٧٧)، لغت نامه، موسسه انتشارات وچاپ دانشگاه تهران، تهران.
١٢. راغب اصفهانى، حسين بن محمد، (١٤٢١)، مفردات الفاظ قرآن، دار القلم، بيروت.
١٣. رضى الدين استرآبادى، محمد بن حسن، بى تا، شرح شافية ابن الحاجب، دار الكتب العلميه، بيروت.
١٤. زمخشري، محمود بن عمر، (١٩٧٩)، أساس البلاغة، دار صادر، بيروت.
١٥. صاحب، اسماعيل ابن عباد، (١٤١٤)، المحيطة فى اللغة، عالم المكتب، بيروت.
١٦. طريحي، فخر الدين بن محمد، (١٣٧٥)، مجمع البحرين، مرتضى، تهران.
١٧. غلائينى، مصطفى، بى تا، جامع الدروس العربية، دار الكوخ، بيروت.
١٨. فراهيدى، خليل ابن احمد، (١٤٠٩)، العين، نشر هجرت، قم.
١٩. فيروز آبادى، محمد بن يعقوب، (١٤١٥)، القاموس المحيط، دار الكتب العلميه، بيروت.
٢٠. مدنى، على خان بن احمد، (١٣٨٤)، الطراز الأول، مؤسسة آل البيت ﷺ لآحياء التراث، مشهد.
٢١. مرتضى زبيدى، محمد بن محمد، (١٤١٤)، تاج العروس، دار الفكر، بيروت.
٢٢. مطرزى، ناصر بن عبد السيد، (١٩٧٩)، المغرب، مكتبة أسامة بن زيد، حلب.
٢٣. مكارم شيرازى، ناصر، (١٣٧٧)، پیام امام امير المؤمنين ﷺ، دار الكتب الاسلاميه، تهران.

۲۴. نظام لاعرج، حسن بن محمد، بی تا، شرح نظام علی الشافیه، دارالحججه للثقافة، قم.
۲۵. هاشمی، احمد، (۱۳۸۱)، جواهر البلاغه، مرکز مدیریت حوزه علمیه قم، قم.
۲۶. یعقوب، امیل، (۱۳۶۷)، موسوعه النحو و الصرف و الإعراب، دار العلم للملایین، بیروت.





تحلیل ادبی - نحوی و تاثیر آن در فهم معنای «آیه الكرسي»

سهیله خائفی؛ منصوره دانشور^۲

چکیده

انسان‌ها با فطرتی مشترک پا به عرصه وجود نهادند. فطرت انسان خواسته‌هایی دارد که یکی از مهم‌ترین و زیربنایی‌ترین خواسته‌ها، راه یابی و هدایت است. هدایتی که مقصد آن سعادت و رستگاری باشد. مبدا و سرچشمه‌ی چنین هدایتی باید از سوی خالق و پروردگار انسان باشد. تا با آگاه بودن به خصوصیات مخلوق خود، وی را به سوی سعادت پایدار و جاویدان رهنمون کند. برای این منظور کتاب آسمانی جاودان به نام قرآن را، از طریق پیامبر اکرم ﷺ به وی عرضه نمود تا با استفاده از آیات آن، راه سعادت و رستگاری را بی‌یابد. فهم این کتاب آسمانی نیازمند تبیین واژگان و جایگاه کلمات آیات آن از زوایای مختلف است. یکی از آیات با نام «آیه الكرسي» در سوره بقره قرار دارد. اکنون پرسش اساسی این است که تاثیر ادبیات بر فهم «آیه الكرسي» چیست؟ در این پژوهش «آیه الكرسي» به عنوان نمونه جهت تحلیل ادبی - نحوی انتخاب شده است تا تاثیر فرایند ادبی در آن مورد بحث قرار گیرد. این پژوهش درصدد است تا با شیوه تحلیلی - توصیفی با روش کتابخانه‌ای به این پرسش پاسخ دهد و تاثیر بی بدیل علم نحو را بیش از هر چیز آشکار نماید و به این نکته مهم که تفاوت دیدگاه‌ها در جایگاه کلمه‌ها، به تفاوت معنایی نیز منجر می‌شود؛ دست یابد.

کلیدواژگان: تحلیل ادبی - نحوی، تحلیل نحوی «آیه الكرسي»، محدوده «آیه الكرسي».

۱. طلبه سطح ۴ گرایش تفسیر تطبیقی. جامعه الزهراء ﷺ

۲. طلبه سطح ۲ گرایش ادبیات عربی. جامعه الزهراء ﷺ

مقدمه

خداوند قرآن را جهت هدایت بندگان نازل نموده و این قرآن به زبان عربی است. در صورتی هدایت ممکن خواهد شد که کلام الهی برای مخاطبین روشن باشد. برای فهم کلام الهی، باید قواعد و قوانین ادبیات عربی را فرا گرفت. ادبیات عربی دارای قواعدی است از جمله قواعد صرفی که مربوط به کلمه می‌شود و به شناخت ساختار کلمه کمک می‌کند، قواعد نحوی که به کلام و جایگاه کلمات در مربوط است و قواعد بلاغی که شامل علم معانی، علم بیان و علم بدیع می‌شود که وظیفه مهم چرایی چینش کلمات در کلام را به عهده دارد تا از این رهگذر مراد و مقصود متکلم به درستی تبیین شود.

این پژوهش در صدد است تا تاثیر ادبیات نحوی، بر معنا و نیز بصورت مختصر تاثیر مباحث صرفی و بلاغی را بازگو نماید.

تحقیقاتی که در ارتباط با موضوع پژوهش حاضر انجام شده است عبارتند از: فتح الله شیروانی (۱۳۸۹) در پژوهشی با عنوان «تفسیر آیه الكرسي» به جنبه‌های ادبی و لغوی و فلسفی و کلامی پرداخته است؛ فاطمه آگهی و محمدعلی رضایی کرمانی (۱۳۹۵) در تحقیقی با عنوان «نقد ترجمه ساختار لغوی - معنایی آیه الكرسي در ترجمه‌های فارسی» فقط از جهت لغوی - معنایی به مقایسه و نقد ترجمه‌ها پرداخته است؛ رویا اسماعیلیان و سید رضا سلیمانزاده نجفی (۱۳۹۵) در تحقیق خود با عنوان «جلوه‌های بلاغی «آیه الكرسي» فقط از لحاظ بلاغی بررسی کرده است. آنچه را که در این پژوهش عرضه می‌شود ارائه برخی از ابعاد نحوی آیه الكرسي و تاثیر آن بر معنا و تفسیر خواهد بود البته ابعاد دیگر ادبی به صورت خلاصه مورد بحث قرار می‌گیرد. بدین منظور جهت آسانی مطالعه، «آیه الكرسي» به هفت فراز تقسیم شده است.

«آیه الكرسي» و محدوده آن

«اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ لَا تَأْخُذُهُ سِنَّةٌ وَلَا نَوْمٌ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَلَا يُحِيطُونَ بِشَيْءٍ مِنْ عِلْمِهِ إِلَّا بِمَا شَاءَ وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَلَا يَئُودُهُ حِفْظُهُمَا وَهُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ» (البقرة: ۲۵۵)؛ هیچ معبودی نیست جز خداوند یگانه زنده، که قائم به ذات خویش است، و موجودات دیگر، قائم به او هستند؛



هیچگاه خواب سبک و سنگینی او را فرا نمی‌گیرد؛ آنچه در آسمان‌ها و آنچه در زمین است، از آن اوست؛ کیست که در نزد او، جز به فرمان او شفاعت کند؟ آنچه را در پیش روی آنها (بندگان) و پشت سرشان است می‌داند؛ و کسی از علم او آگاه نمی‌گردد؛ جز به مقداری که او بخواهد. تخت (حکومت) او، آسمان‌ها و زمین را دربرگرفته؛ و نگاهداری آن دو (آسمان و زمین)، او را خسته نمی‌کند. بلندی مقام و عظمت، مخصوص اوست.»

سوره بقره براساس ترتیب مصحفی [۱] به عنوان دومین سوره قرآنی بشمار می‌آید. این سوره دارای ۲۸۶ آیه است. یکی از آیات آن به «آیه الکرسی» مشهور است؛ گفته‌اند که از صدر اول اسلام حتی در زمان پیامبر اکرم ﷺ آن‌گونه که از روایات شیعه و اهل سنت بدست می‌آید، آیه ۲۵۵ سوره بقره به نام «آیه الکرسی» معروف شده است. (قرشی، ۱۳۷۱، ۶/۱۰۲)

اما اینکه محدوده آیه الکرسی تا کجاست؟ به عبارت دیگر به چند آیه از آیات سوره بقره آیه الکرسی گفته می‌شود؟ در این زمینه، میان علمای تفسیری اختلاف نظر وجود دارد؛ برخی آن را به استناد روایات، سه آیه و برخی دیگر نیز به استناد روایات به یک آیه محدود نموده‌اند. (مکارم شیرازی: ۱۳۷۴ ش، ۲/۲۷۷ و ۲۷۸) متعارف میان متشرعین این است که «آیه الکرسی» تنها آیه ۲۵۵ سوره بقره است نه غیر آن. (جواهری: ۱۳۶۲ ش، ۱۲/۲۱۵)

در این پژوهش که بحث در خصوص تأثیر ادبی - نحوی بر فهم و معنای «آیه الکرسی» است؛ محدوده «آیه الکرسی» و اختلاف نظر علما در آن، بر روند پژوهش تأثیرگذار نیست لذا بحث را براساس نظر متعارف پی می‌گیریم.

فضیلت قرائت «آیه الکرسی»

در «آیه الکرسی» فضیلت بسیار نهفته است ابن عاشور علت آن را وجود اصول و پایه‌های معرفتی و شناخت صفات الله دانسته است. (ابن عاشور: بی تا، ۲/۴۹۸) پیامبر پرسیدند با فضیلت ترین شیء فرود آمده بر شما چیست؟ حضرت فرمودند: «آیه الکرسی» (بحرانی: بی تا، ۱/۵۲۱ و ۵۲۲) و اینکه کدام آیه با عظمت تراست؟ فرمودند: «آیه الکرسی» و برای هر چیز قله‌ای است؛ قله قرآن «آیه الکرسی» است. (طباطبائی: ۱۴۱۷ ق، ۲/۳۳۸) در خصوص فضیلت «آیه الکرسی» روایات بسیاری ذکر شده که در گنجایش پژوهش حاضر نیست لذا از ذکر آن صرف نظر می‌کنیم.



تحلیل ادبی - نحوی «آیه الكرسي»

ادبیات عرب با شاخه‌های مهمی همچون لغت، صرف، نحو و بلاغت به سوی جمله‌ها رفته و جهت فهم، معنا و کشف مراد و مقصود گوینده آنها را تبیین و تحلیل می‌کند. یکی از شاخه‌های مهم ادبیات عرب علم نحو و علم بلاغت است. در این پژوهش «آیه الكرسي» از دیدگاه علم نحو مورد تحلیل قرار می‌گیرد؛ البته بطور مختصر گوشه‌هایی از علم بلاغت نیز مورد استفاده خواهد بود.

از وظایف مهم علم نحو تعیین جایگاه کلمه در جمله است. بی شک تعیین جایگاه کلمه در جمله تأثیر بی بدیلی در فهم معنای جمله دارد. براساس قوانین نحوی، در یک تقسیم، جمله‌ها به دو دسته تقسیم می‌شوند. جمله فعلیه و جمله اسمیه. در نگاه ادیبان نحوی، هرگاه جمله‌ای با فعل آغاز شود آنرا فعلیه و اگر آغاز جمله با اسم باشد؛ آن را جمله اسمیه می‌نامند. جمله فعلیه دارای دو رکن اصلی یعنی فعل و فاعل است. اما رکن اصلی جمله‌ی اسمیه مبتدا است و خبر. مبتدا در زبان عرب به کلمه‌ای گفته می‌شود که محکوم علیه است و حکمی برای آن صادر می‌شود و آن حکم همان خبر است. (الغالیینی: ۱۳۷۹، ۲۵۷/۲؛ عباس حسن، ۴۰۰ تا ۴۰۴) خبر در نحو به گونه‌های مختلف یافت می‌شود به عبارت دیگر خبر ممکن است مفرد، جمله و شبه جمله باشد. (عباس حسن، ۴۰۰ تا ۴۰۴)

پس از توضیح مختصر گوشه‌ای از مبانی نحوی، اکنون به تبیین جایگاه کلمه‌ها در «آیه الكرسي» پرداخته می‌شود و از آنجا که تبیین همه کلمه‌های آیه شریفه در گنجایش این مقاله نیست، لذا با رصد برخی از کلمه‌های آن به تحلیل آنها از زوایای نحوی و بعضاً بلاغی پرداخته می‌شود تا تاثیر آنها بر فهم معنا آشکار گردد. بدین منظور «آیه الكرسي» در هفت فراز تقسیم شده، تحلیل می‌شود.

فراز اول: «اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ»

در این قسمت از پژوهش، جایگاه کلمات «اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ» مورد بحث قرار می‌گیرد و پس از آن براساس تحلیل ادبی - نحوی معنای به دست آمده ترجمه می‌شود.

لفظ جلاله «الله» مبتدا است (الحلبی، ۱۴۱۴ق، ۵۳۹/۲) زیرا براساس موازین نحوی ذکر شده در بالا، در جایگاهی است که حکمی بر آن صادر شده است و آن حکم «لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ» است.



«لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ» خود یک جمله اسمیه است که به تعبیر صاحب نظران جایگاه خبریت برای لفظ جلاله را داراست. (حلبی، ۱۴۱۴ق: ۵۳۹/۲)، پس حکمی است که برای لفظ جلاله «الله» صادر شده است؛ به تعبیر ابن عاشور مقصود آن اثبات وحدانیت الله است. (ابن عاشور، بی تا؛ ۴۹۲/۲) به عبارت دیگر بر نفی الوهیت برای غیر الله دلالت دارد.

اما اینکه چگونه بروحدانیت دلالت دارد؟ بحثی است که ابن عاشور از بُعد نحوی بدان پرداخته است. وی می نویسد: جمله «لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ» دلالت بر توحید دارد. زیرا حقیقت هرگونه الوهیت را از غیر خدا نفی نموده است. وی این بیان را با معنای کلمه «لا» در «لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ» به اثبات رسانده و می نویسد: «لا»، نفی حقیقت کرده است یعنی «لا إِلَهَ مَوْجُودٌ إِلَّا هُوَ». (هیچ خدایی نیست جز او) به تعبیر دیگر از نگاه نحوی «لا» نافی در صورتی که نکره را نفی کند، بر نفی جنس دلالت دارد و جنس کلمه پس از «لا» نفی را از خبر منزه می کند (الغلابینی، ۱۳۷۹، ۳۳۳/۲) یعنی نفی تحقق حقیقت آن نکره، لذا ابن عاشور معنای «لا اله...»، سلب الوهیت برای غیر الله است. پس «لا»، نفی حقیقت کرده است. (ابن عاشور، بی تا، ۷۴/۲)

در میان الفاظ آیه، کلمه «موجود» به عنوان خبر «لا اله»، در تقدیر است. در ادبیات عرب هرگاه خبری بر وجود محض یعنی وجود عاری از حالات وجودی دلالت کند در تقدیر خواهد بود. به نظر ابن عاشور این تقدیر به منزله تلفظ کلمه موجود نیست بلکه این تقدیر برای بروز معنای کلام است و به منظور نزدیک شدن به فهم عبارت است. (ابن عاشور، بی تا، ۷۴/۲) با این تحلیل می توان گفت: «الله لا إِلَهَ مَوْجُودٌ إِلَّا هُوَ» یعنی خداوند هیچ خدایی نیست جز او.

فراز دوم: «الْحَيُّ الْقَيُّومُ»

واژه «الْحَيُّ» از ماده «ح ی ی»، صفة مشبیه (ابن عاشور، بی تا، ۴۹۳/۲) است و بر وجود ماده آن صفت در موصوف به صورت ثبوتی دلالت دارد (الغلابینی، ۱۳۷۹، ۱۸۹/۱) لذا «الْحَيُّ» در زبان عرب به آنکه حیات از او نشأت می گیرد؛ (ابن عاشور، بی تا، ۴۹۲/۲) فنا در او راه ندارد (زمخشری، ۱۴۰۷ق، ۳۰۰/۱) گفته می شود. خصوصیتی است که ادراک و تصرف به آن تعلق دارد. به تعبیر دیگر نقطه کمالی وجود حیات است که در مخلوقات با دمیدن روح در آنان ایجاد می شود. (ابن عاشور، بی تا، ۴۹۲/۲)



واژه «القیوم» از ماده «ق و م» صیغه مبالغه قیام است (ابن عاشور، بی تا، ۲/۴۹۳؛ الحلبي، ۱۴۱۴ق، ۲/۵۴۱) به معنای برپا دارنده و نگهدارنده هر چیز؛ نیز بخشنده آنچه که برای قوام و ثبات آن چیز لازم است. (راغب، ۱۴۱۲، ص ۶۹۱) به مانند صفت ثابت در نفس (الغلابینی، ۱۳۷۹ق/۱/۱۸۹) تدبیرکننده شوون مردم (ابن عاشور، بی تا، ۲/۴۹۳؛ الحلبي، ۱۴۱۴ق، ۲/۵۴۰) و تداوم در تدبیر شوون آنان نیز گفته می شود (زمخشری، ۱۴۰۷ق، ۱/۳۰۱)

بی گمان این تعبیرها نتیجه ساختار کلمه «القیوم» یعنی صیغه مبالغه بودن آن است. زیرا اصل ماده قیوم قائم است یعنی تدبیر امور؛ اما زمانی که تداوم در تدبیر از آن فهمیده شود یعنی نوع ساختمان کلمه از نگاه صرفی - صیغه مبالغه - حکایت از آن دارد.

از نگاه ادبی - نحوی هفت نظر برای این دو کلمه (الْحَيُّ الْقَيُّومُ) به ثبت رسیده است (الحلبي، ۱۴۱۴ق/۲/۵۳۹) از جمله خبردوم برای لفظ جلاله الله (الحلبي، ۱۴۱۴ق/۲/۵۳۹)، خبر برای مبتدای محذوف، یعنی «هو الحی» (الحلبي، ۱۴۱۴ق، ۲/۵۳۹؛ ابن عاشور، ۲/۴۹۲) که بازگشت آن به لفظ جلاله «الله» است. نظر دیگر مبتدا که خبر آن جمله «لَا تَأْخُذُهُ...» (الحلبي، ۱۴۱۴ق، ۲/۵۳۹)

نکته قابل تامل این که در تنوع های ترکیبی تاثیر معنایی نیز بوجود می آید در غیر این صورت تاثیر نحوی بر معنا مفهومی نخواهد داشت؛ به عنوان مثال با وجود لفظ جلاله و مبتدا بودن آن، جایگاه دو کلمه «الْحَيُّ الْقَيُّومُ» به عنوان خبردوم و سوم بی اشکال است؛ اما به یک نگاه، آن دو کلمه خبر برای مبتدای محذوف ذکر شده است که با در نظر گرفتن مبتدای محذوف یک جمله اسمیه مستقل و بدون حرف عطف ایجاد می شود که به تعبیر ابن عاشور مقصود از جدایی دو جمله از یکدیگر، دلالت بر استقلال است، زیرا در صورت عطف، تابع ما قبل به شمار خواهد آمد (ابن عاشور، بی تا؛ ۲/۴۹۲) البته این نگاه - مستقل بودن جمله - ناظر به تاثیر علم بلاغت است که تحت عنوان قاعده فصل [۲] مطرح است. بی گمان تمرکز بر بار معنایی و حکم صادر در جمله های مستقل پررنگ تر است. اکنون در دو تعبیر ترکیبی یاد شده معنای به دست آمده به ترتیب می شود: خداوند هیچ معبودی جز او نیست و در تعبیر دیگر: خداوند هیچ معبودی جز او نیست او برپا دارنده حیات و مدبر است.



فراز سوم «لَا تَأْخُذُهُ سِنَّةٌ وَلَا نَوْمٌ»

واژه «السنة» از ماده «و س ن»، به معنای بروز سنگینی در بدن و قوای بدن و این حالت فقط در آغاز خواب بعد از چرت عارض میشود؛ (مصطفوی، ۱۴۳۰، ۱۳/۱۲۲) به معنای اول خواب است؛ (ابن عاشور، ۲/۴۹۳، الحلبي ص ۵۴۱)؛ «لَا تَأْخُذُهُ سِنَّةٌ وَلَا نَوْمٌ» او را چرتی و خوابی نمی‌گیرد. (قرشی، ۱۳۷۱: ۷/۲۱۹). واژه «النوم» از ماده «ن و م» بر خمولی اعصاب مغز در نتیجه شرایطی دلالت دارد. (ر. ک، ص ۴۹۴ و ۴۹۳) و جمله «لَا تَأْخُذُهُ سِنَّةٌ وَلَا نَوْمٌ» یک جمله فعلیه است زیرا بر اساس قواعد ادبی - نحوی آغاز آن با فعل است.

در این فراز فراگیری چرت و خواب از خداوند سلب شده و این سلب با یک جمله فعلیه به تصویر کشیده شده و جمله فعلیه بر استمرار حدوثی دلالت دارد یعنی لحظه به لحظه آگاهی را رقم می‌زند. ابن عاشور این جمله را تحقیق کمال حیات و دوام تدبیر دانسته و بر این باور است که چرت و خواب شبیه مرگ است و از علم و تدبیر در شئون باز می‌دارد (ابن عاشور، ۱۴۱۴، ۲/۴۹۴) این جمله تأکیدی برای دو واژه «الْحَيُّ الْقَيُّومُ» است زیرا کسی که به خواب رود محال است قیوم باشد. (زمخشری، ۱۴۰۷، ۱/۳۰۱) پرواضح است که عمق و روح پیام جمله‌های ذکر شده، نتیجه چینش کلمات آنها در جمله است.

حال این سوال مطرح می‌شود که چرا با نفی چرت نیاز به نفی خواب هم هست؟ به تعبیر دیگر با توجه به قانون ادبی - نحوی عطف و تکرار «لا» نافی چه تاثیر معنایی بر آیه دارد؟ از نگاه ابن عاشور نفی «سنة» موجب نفی «نوم» نمی‌شود زیرا برخی چرت ندارند و اگر بخوابند، به خواب عمیق فرو می‌روند و برخی در غیر وقت خواب به چرت می‌روند. (ابن عاشور، بی تا، ۲/۴۹۴) در صورت عدم تکرار «لا» معنا اثبات یکی از دو را ممکن می‌کند یعنی اگر گفته شود: «لا تاخذه سنة و نوم» می‌توان گفت: یکی از دو مورد را سنة یا نوم امکان پذیر است اما اگر هر دو نفی شود نمی‌توان گفت «لا تاخذه سنة و لا نوم بل احدهما». (الحلبی، ۱۴۱۴، ۲/۵۴۲)

جمله «لَا تَأْخُذُهُ سِنَّةٌ وَلَا نَوْمٌ» برای تثبیت مضمون جمله «اللَّهُ الْحَيُّ الْقَيُّومُ» و به دلیل جدایی جمله از ما قبل خود در صدد تبیین معنای «الْحَيُّ الْقَيُّومُ» است. (ر. ک. ابن عاشور، بی تا: ۲/۴۹۴ و ۴۹۳) به تعبیر دیگر «الْحَيُّ الْقَيُّومُ» زمانی معنای واقعی آن آشکار می‌شود که به

معنای «لَا تَأْخُذْهُ سِنَّةٌ وَلَا نَوْمٌ» پی برده شود. کسی که نه چرت و نه خواب دارد او مصداق واقعی «الحی القيوم» است. به باور ابن عاشور هیچ پرده‌ای نه خفیف نه ضعیف مانع علم او نیست. (ابن عاشور، بی تا، ۲/۴۹۴) پس به حق نه چرتی و نه خوابی او را فراموش نگیرد و او را غافل نکند؛ پیام «الحی القيوم» آگاه بودن لحظه به لحظه است که با غفلت بیگانه است.

فراز چهارم: «لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ»

«لام» در «له» ملکیت است (الحلبی، ۱۳۱۳ق: ۲/۵۴۲؛ ابن عاشور، بی تا: ۲/۴۹۴) با مقدم شدن دلالت بر حصر دارد و به تعبیر ادبی - بلاغی، قصر قلب است (ابن عاشور، بی تا، ۲/۴۹۵) یعنی هر آنچه در آسمان‌ها و زمین است تنها از آن او است. منظور از آسمان‌ها و زمین فراگیری همه موجودات است و جمله دلالت بر عموم ملکیت موجودات دارد (ابن عاشور، بی تا، ۲/۴۹۴) پس در آیه شریفه حصر پاسخ رد به عقاید مشرکین و ستاره پرستان و عمومیت جمله، آموزش توحید است. (همان، ۴۹۵) در آیه شریفه فرمود: آنچه در آسمان‌ها و زمین است ملک اوست اما ملکیت آسمان‌ها و زمین را بیان نکرد! حلبی می نویسد: علت این که ملکیت آسمان‌ها و زمین در اینجا بیان نشده این است که مقصود از آیه نفی هرگونه الوهیت برای غیر خدا است پس پرستش غیر او شایسته نیست و هر آنچه غیر او پرستش شود؛ ملک اوست پس نیازی نبود تا مالکیت آسمان‌ها و زمین در اینجا ذکر شود (الحلبی، ۱۴۱۴ق، ۲/۵۴۲) با توجه به موقعیت و جایگاه کلمات و حصر که با تقدیم خبر (له) ایجاد شده و عمومیت اسم موصول (ما)، مفسر را بر آن داشت تا دلیلی برای عدم ذکر مالکیت زمین و آسمان بیابد. اگر قوانین نحوی و بلاغی نبود هرگز چنین تحلیل‌هایی نبود.

جمله «لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ» بر تثبیت افراد به الوهیت الله و تعلیل اتصاف او به قیومیت دلالت دارد. زیرا همه موجودات، مخلوقات او هستند. زیرا آن که همه موجودات، ملک او هستند او شایسته تر است از اینکه قیوم آن‌ها باشد؛ از این رو جمله «لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ» از ما قبل جدا شده است تا تاکید و تثبیت برای قبل باشد. (ابن عاشور، بی تا، ۲/۴۹۴)

فراز پنجم: «مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ»

«من» در «مَنْ ذَا...» اسم استفهام در معنای نفی است. زیرا پس از آن «إِلَّا» ذکر شده است.



(الحلبی، ۱۴۱۴ق، ۲/ ۵۴۲) در مورد ظرف «عنده» یک نظر این است که متعلق به محذوف و به عنوان حال از ضمیر فاعلی در «یشفع» است. (الحلبی، ۱۴۱۴ق، ۲/ ۵۴۲) یعنی «من ذا الذی یشفع (هو) عنده» در این بخش یک استثنا مفرغ رخ داده است. زیرا کلمه «یاذنه» متعلق به محذوف به عنوان حال برای «هو» در «یشفع» است معنا می شود: «لا یشفع احد عنده الا ماذونا له منه» (الحلبی، ۱۴۱۴ق، ۲/ ۵۴۲) شفاعتی برای هیچ کس نزد او رخ نمی دهد جز با اجازه او برای آن شخص و جمله «مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ» تحکیم بخش مضمون «لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ» است که بواسطه لام ملکیت شمول ملکیت برای همه آسمان ها و زمین را دارد. (الحلبی، ۱۴۱۴ق، ۲/ ۴۹۵)

فراز ششم: «يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَلَا يُحِيطُونَ بِشَيْءٍ مِنْ عِلْمِهِ»

«يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَلَا يُحِيطُونَ بِشَيْءٍ مِنْ عِلْمِهِ» یک جمله فعلیه است زیرا بر اساس قوانین نحوی جمله ای که با فعل آغاز شود فعلیه نامیده می شود. این جمله جهت کامل نمودن معنای دو جمله ما قبل یعنی «الْحَيُّ الْقَيُّومُ» و «لَا تَأْخُذُهُ سِنَّةٌ وَلَا نَوْمٌ» و تثبیت و تاکید آن نیز معنای من است. زیرا دو جمله «الْحَيُّ الْقَيُّومُ» و «لَا تَأْخُذُهُ سِنَّةٌ وَلَا نَوْمٌ» بر عمومیت علم خداوند بر آنچه رخ داده و ایجاد شده دلالت دارد اما بر علم الله به آنچه که ایجاد خواهد شد دلالت ندارد. (ابن عاشور، بی تا، ۲/ ۴۹۶) نیز بیانگر علت جمله «مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ» است زیرا از مضمون جمله، سوالی بر می آید که چرا همه محروم از شفاعتند جز کسی را که او اجازه دهد؟ پاسخ و علت آن را جمله فعلیه «يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ» بیان می کند که کسی شایسته شفاعت را نمی شناسد و بسا ظواهر آنان را بفریبد اما خدا داند چه کسی شایسته شفاعت است زیرا می داند «... مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ» را؛ از این رو جمله «يَعْلَمُ...» از ما قبل جدا شده است؛ (ابن عاشور، بی تا، ۲/ ۴۹۶) تا این علت و تحلیل را آشکار سازد البته امکان دارد جمله خبری جمله حال نیز برای ما قبل باشد (الحلبی، ۱۴۱۴ق، ۲/ ۵۴۳) که در معنا تفاوت پیدا می کند. به عنوان مثال در حالت خبر بودن جمله يعلم در واقع اطلاع رسانی است. گواهی که آیه شریفه بیان می کند «کسی جز با اجازه او توان شفاعت ندارد» و بعد ادامه می دهد «او بر همه چیز آگاه است» اما در صورتی که جمله «يعلم...» یک جمله حالی دانسته شود تعبیر آیه شریفه می شود «کسی جز با اجازه او توان شفاعت ندارد در



حالی که او بر همه چیز آگاه است». به عبارت دیگر ناتوانی در شفاعت در حالت علم الهی است و اگر این علم نبود آیا توان شفاعت بود یا نه؟ جمله با این ترکیب نحوی یارای بیان آن را ندارد. پس تاثیر علم نحویر معنا پر واضح است.

در اینجا به دو نکته بلاغی (تمثیل و مجاز) اشاره می شود تا تاثیر بیشتر ادبیات آشکار گردد. در علم بیان جمله «یعلم...» از نگاه علم ادبی - بلاغی تمثیل و در عین حال مجاز است. ابن عاشور این تعبیر بلاغی را این گونه نگاه داشته: تعبیر «مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ» یعنی آنچه مقابل انسان است و آن چیزی که انسان آن را مشاهده، استقبال و تلاش حرکت به سمت آن را دارد. تعبیر «مَا خَلْفَهُمْ...» آنچه پشت انسان است که از آن گذشته و دیگر آن را نمی بیند و بسا دیگر دستش به آن نرسد. اکنون با این تمثیل این معنا از آیه به دست می آید: آنچه را می دانند و آنچه از آنان غایب است، همه را خدا می داند. بهرحال در این تعبیر مجاز نهفته و منظور علم فراگیر الله به همه موجودات است. (ابن عاشور، بی تا، ۲ / ۴۹۶). ضمیر «أَيْدِيهِمْ» و «خَلْفَهُمْ» به «ما» در «مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ» برمی گردد. (همان ص ۴۹۵؛ الحلبي، ص ۵۴۳) منظور از «مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ» شامل احوال غیر عقلاست یا برمی گردد به خصوص عقلاء از عموم «مَا فِي السَّمَاوَاتِ» و منظور از آن آنچه که مخصوص احوال بشر است می شود چون علم از احوال عقلاء است چون اینان بعض هستند به دلیل ضمیر «لَا يُحِيطُونَ» و عطف جمله «وَلَا يُحِيطُونَ بِشَيْءٍ مِنْ عِلْمِهِ» بر جمله «يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ» زیرا معنای آن را کامل می کند. مانند قول خدای متعال در آیه ۲۱۶ سوره بقره: «وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ». (همان) ومعنى يحيطون يعلمون علما تاما، وهو مجاز حقيقته أن الإحاطة بالشئ تقتضي (همان)، الاحتواء على جميع أطرافه بحيث لا يشد منه شيء من أوله ولا آخره، فالمعنى لا يعلمون - علم اليقين - شيئا من معلوماته، وأما ما يدعونه فهو رجم بالغيب. فالعلم في قوله: مِنْ عِلْمِهِ بمعنى المعلوم، كالمخلوق بمعنى المخلوق، وإضافته إلى ضمير اسم المجاللة تخصيص له بالعلوم الدنوية التي استأثر الله بها ولم ينصب الله تعالى عليها دلائل عقلية أو عادية. ولذلك فقلوه: إِلَّا بِمَا شَاءَ تَنْبِيهٌ عَلَى أَنَّهُ سَبْحَانَهُ قَدْ يَطَّلِعُ بَعْضُ أَصْفِيَاءِهِ عَلَى مَا هُوَ مِنْ خَوَاصِّ عِلْمِهِ كَقَوْلِهِ: «عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَى غَيْبِهِ أَحَدًا* إِلَّا مَنْ ارْتَضَى مِنْ رَسُولٍ» (جن: ۲۶، ۲۷). (همان، ص: ۴۹۷)



فراز هفتم: «وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَلَا يَئُودُهُ حِفْظُهُمَا وَهُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ»

این فراز از آیه الکرسی، دو جمله فعلیه و یک اسمیه را داراست. جمله «وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ» از نگاه ادبی - نحوی با آغاز فعل، به عنوان یک جمله فعلیه است. ابن عاشور آن را در حکم تثبیت مضمون همه جمله‌های قبل دانسته و دلیل خود را بیان عظمت، کبریا، علم و قدرت اظهار نموده و بیان عظمت مخلوقات را مستلزم عظمت شان او دانسته است (همان)

جمله «وَلَا يَئُودُهُ حِفْظُهُمَا» نیز از نگاه ادبی - نحوی، یک جمله فعلیه و عطف بر جمله «وَسِعَ كُرْسِيُّهُ...» است. دلیل آن، ادامه جمله و وجود ضمیری که بازگشت به «ما» در «مَا فِي السَّمَاوَاتِ...» دارد، بیان شده است معنای آن می‌شود: «آنکه عالم را ایجاد نموده از حفظ آن ناتوان نیست». (همان، ص ۴۹۸) همه این استدلال‌ها بر اساس قواعد ادبی - نحوی رقم خورده است. و در ادامه آیه شریفه با عطف جمله «وَهُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ» آیه را کامل نموده و منظور را با دو استعاره به پایان برده است؛ استعاره برآمده از «الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ»، شرافت، جلال و جبروت قدرت را بیان می‌کند. (همان)

نتیجه

آنچه از این نوشتار آشکار شد و نوشتار در پی اثبات آن بود، تاثیر بی بدیل ادبی - نحوی بر معنای جمله بود. در این پژوهش آشکار شد که هر ترکیبی از ترکیب‌های نحوی یعنی هر جایگاهی که کلمه بر اساس مبانی نحوی در جمله دارد، تاثیری بر معنا می‌گذارد. به عبارت دیگر اگر جمله در ترکیبی جمله حالی تلقی شود، یک معنا و اگر جمله خبری تلقی شود، معنای دیگری را به جمله الهام و منظور و مراد متکلم را به گونه دیگر و متفاوت از ترکیب دیگر ارائه می‌کند. البته تاثیر ادبی - صرفی نیز ادبی - بلاغی هم تا اندازه‌ای که بدان پرداخته شد، مبرهن است. گاهی با تمثیل، گاهی با مجاز و گاهی با فصل، مراد و مقصود جمله را با رسایی و روشنی خاصی ارائه کرد.



پی‌نوشت

[۱] ترتیب سوره‌های قرآنی به دو صورت شکل پذیراست براساس ترتیبی که در قرآن مشاهده می‌شود که به ترتیب مصحفی معروف است و ترتیب دیگر براساس ترتیب نزول است که به ترتیب نزولی معروف است.

[۲] قاغده فصل در برابر وصل است به این معناست که میان دو جمله حرف عطف واو نیاید و در نتیجه دو جمله از یکدیگر جدا می‌شوند و در جمله‌های مختلف تاثیرات مختلف را نمایان می‌کند.

منابع

القرآن الکریم

۱. ابن عاشور، محمد بن طاهر، (بی تا): التخریر و التئویر، چاپ اول، موسسه التاریخ، بیروت.
۲. بحرانی، هاشم بن سلیمان، (۱۴۱۶): البرهان فی تفسیر القرآن، چاپ اول، بنیاد بعثت، تهران.
۳. حسن، عباس، (بی تا): النحو الوافی، چاپ سوم، ناصر خسرو، طهران.
۴. الحلبی، احمد بن یوسف، (۱۴۱۴): الدر المصون فی علوم الکتاب المکنون، تحقیق: احمد محمد صیره، چاپ اول، دار الکتب العلمیه، بیروت.
۵. راغب اصفهانی، (۱۴۱۲): المفردات فی غریب القرآن، چاپ چهارم، دار العلم الشامیه، بیروت.
۶. زمخشری، محمود، (۱۴۰۷): الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل، چاپ سوم، دارالکتاب العربی، بیروت.
۷. طباطبایی، سید محمد حسین، (۱۴۱۷): المیزان فی تفسیر القرآن، چاپ پنجم، دفترانتشارات اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، قم.
۸. الغلابینی، مصطفی، (۱۳۷۹): جامع الدروس العربیه، چاپ اول، ناصر خسرو، تهران.
۹. قرشی، علی اکبر، (۱۳۷۱): قاموس قرآن، چاپ ششم، دارالکتب الاسلامیه، تهران.
۱۰. مصطفوی، حسن، (۱۴۳۰): التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، چاپ سوم، دارالکتب العلمیه، بیروت.
۱۱. مکارم شیرازی، ناصر، (۱۳۷۴): تفسیر نمونه، چاپ اول، دارالکتب الاسلامیه، تهران.
۱۲. النجفی الجواهری، الشیخ محمد حسن، (۱۳۶۲): جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام، چاپ هفتم، دار احیاء التراث العربی، بیروت.





تبیین ادبی قصیده میمیه فرزددق در مدح امام سجاد علیه السلام

مریم السادات موسوی^۱؛ زهرا بابایی^۲

چکیده

قصیده‌ای که جناب فرزددق به صورت فی البداهه در ستایش امام زین العابدین علیه السلام و در برابر هشام بن عبدالملک سروده، قصیده‌ای است که در لحظه تجلی ایمان و معراج روح خود سرود و اثری جاودان گشت که از الهام وجدان بیدارش مایه گرفت. او در این متن ادبی غیر از ستایش امام علی بن الحسین علیه السلام با کاربرد خاصی از واژگان و ترکیب آن‌ها با هم، در حقیقت عقاید، باورهای مذهبی - سیاسی و مسائل و مشکلات روز خود را چنان بازگو کرده که گویا با بیان ادبی خود به جنگ با ظالم رفته و پیروز گشته است. از آنجا که تاکنون از منظر ادبی با این‌گونه ساختار بندی به این شعر نگاه نشده، ضرورت ایجاب می‌کند تا با روش عقلی و نقلی و ابزار کتابخانه‌ای و پردازش اطلاعات به صورت توصیفی - تحلیلی به تبیین ادبی قصیده فرزددق در مدح امام سجاد علیه السلام پرداخته شود. از دستاوردهای این تحقیق آن است که؛ با توجه به بعد ادبی این شعر فرزددق توانسته توانمندی خود را به اثبات برساند و از لحاظ محتوا مطالب را در قالب خاص خود که مختصر، مفید و پرمغز بوده به خورد مخاطب برساند و با مدح علی بن الحسین علیه السلام اثبات نماید که حقانیت با خاندان نبوت علیهم السلام است و دشمنان این خاندان پست و ذلیل اند. از لحاظ ادبی نیز با به کارگیری تعبیرات و واژگان خاص و ترکیب آنها با هم و استفاده از نکات بلاغی و حذف و یا ذکر برخی واژگان و آرایه‌های ادبی و... او توانست تأثیر شعر خود را بر جان مخاطب به نحو عمیق‌تر و ماندگارتر قرار دهد. کلیدواژگان: امام سجاد علیه السلام، تبیین صرفی، تبیین نحوی، تبیین بلاغی، قصیده میمیه، فرزددق.

۱. طلبه سطح ۴ رشته تفسیر تطبیقی. جامعه الزهراء علیه السلام.

۲. طلبه سطح ۳ رشته ادبیات عرب. جامعه الزهراء علیه السلام.

مقدمه

بی‌شک زبان عربی یکی از زبان‌های زنده دنیاست و اشعار عربی یکی از مظاهر زیبای این زبان است. شعر، بنابر عناصر تشکیل دهنده خود و نیز فرآیند آفرینش آن بیشتر از همه با جهان واقعی متن فاصله دارد و با توجه به کارکردهای خاص خود بیش از هر متنی مترجم را در معادل‌یابی و انتقال معنا با دشواری روبرو می‌سازد، درحالی که با تبیین ادبی لغات در شعر می‌توان به ترجمه دقیق معنا و حکمت به کارگیری آن کلمات توسط شاعری برد. از این رو، پرداختن به این مهم ضروری است تا با تبیین ادبی به ترجمه دقیق و پر مغز آن رسیده و از آنجا که یکی از گویاترین نشانه‌های عظمت اجتماعی امام سجاد علیه السلام قصیده معروف «فرزدق» است، آن هم در روزگاری که شعر از قوی‌ترین ابزارها تبلیغی به شمار می‌آمد و ستایشی در قالب شعر می‌توانست شخصیتی را به دورترین قبائل، به نیکی و ارزش بشناساند و هجوی می‌توانست قبیله‌ای را به بدنامی و بی‌آبرویی بکشانند و ایشان را وادار به مهاجرت سازد، «فرزدق» با سرودن قصیده‌اش، حماسه‌ای جاودان پدید آورد. «همام بن غالب» معروف به «فرزدق» از شعرای بزرگ طبقه اول عصر اموی محسوب می‌شود عواملی همچون؛ بدوی بودن، حضور در فصحیح‌ترین قبایل عرب و تیزهوشی او در پاسخ‌گویی بستر مناسبی جهت شکوفایی ذوق شعری وی فراهم آورد. گفته‌اند اگر شعر فرزدق نبود، یک سوم لغت عرب از دست می‌رفت و نیمی از روایات و اخبار نابود می‌شد ذوق شاعرانه فرزدق بیشتر با هجوتناسب داشت و بیشتر اشعار او در قالب هجو و یا فخر قبیلگی سروده شده است. او هفتاد و سه سال شعر گفت و لغت عرب را حفظ نمود و از همین روی مورد توجه جامعه عرب قرار گرفت. شیعیان نیز به جهت سروده‌هایش در مدح اهل بیت ارادت خاصی به او دارند. (ر. ک. بلاذری، ۱۴۱۷، ۶۵/۱۲؛ ر. ک. بلعمی، ۱۳۷۳، ۱/۵، ۱۵۵۲) بنابراین مدح اهل بیت علیهم السلام و مدح و ذم فراوان خاندان اموی از شاخصه‌های شعر او محسوب می‌شود. از وی دیوان شعری به جا مانده است و در منابع اهل سنت، فرزدق شیعه دانسته شده است. (مقدسی، ۱۳۶۱، ۳۵۸/۱۴)

در تعداد ابیات شعر اختلاف است در دیوان ایشان بیست و یک بیت آمده است. ابن شهر آشوب در کتاب مناقب ۴۱ بیت (ابن شهر آشوب، ۱۳۷۹، ۱۶۹/۴) و رجال شناس معروف



مرحوم محمد بن عمر بن عمر عبدالعزیز کشی متوفای قرن چهارم در کتاب رجالش (کشی، ۱۳۸۲، ص ۸۶) سروده فرزددق در مدح امام سجاد علیه السلام را تا بیست و نه بیت ضبط کرده است. در این مقاله بیست و نه بیت ثبت شده در رجال کشی پرداخته می شود، و به جهت تطبیق راحت مخاطب با تبیین مطالب ادبی ابیات شماره گذاری شده و نکات صرفی، نحوی، بلاغی و ترجمه آنها با توجه به شماره در هر قسمت بیان می شود تا جلوی تکرار مخمل گرفته شود.

۱. يَا سَائِلِي: أَيَّنَ حَلَّ الْجُودُ وَالْكَرَمُ
- عِنْدِي بَيَانٌ إِذَا طَلَّاهُ قَدَمُوا
۲. هَذَا الَّذِي تَعْرِفُ الْبَطْحَاءَ وَطَأْتَهُ
- وَالْبَيْتُ يَعْرِفُهُ وَالْحِلُّ وَالْحَرَمُ
۳. هَذَا ابْنُ خَيْرِ عِبَادِ اللَّهِ كُلِّهِمْ
- هَذَا النَّبِيُّ النَّبِيُّ الظَّاهِرُ الْعَلَمُ
۴. هَذَا الَّذِي أَحْمَدُ الْمُخْتَارُ وَالِدُهُ
- صَلَّى عَلَيْهِ الْهَمَى مَا جَزَى الْقَلَمُ
۵. وَيَعْلَمُ الرَّكُنُ مَنْ قَدْ جَاءَ يَلِئْمُهُ
- لِحَرَّيْلِمٍ مِنْهُ مَا وَطَى الْقَدَمُ
۶. هَذَا عَلِيُّ رَسُولُ اللَّهِ وَالِدُهُ
- أَمَسَتْ بِنُورِ هُدَاهُ تَهْتَدِي الْأَمَمُ
۷. هَذَا الَّذِي عَمُّهُ الظَّيَّارُ جَعْفَرُ
- وَالْمَقْتُولُ حَمْرَةُ لَيْتَ حُبُّهُ قَسَمُ
۸. هَذَا ابْنُ سَيِّدَةِ النَّسْوَانِ فَاطِمَةَ
- وَإِبْنُ الْوَصِيِّ الَّذِي فِي سَيْفِهِ نَقَمُ
۹. إِذَا رَأَيْتَهُ قُرَيْشٌ قَالَ قَائِلُهَا
- إِلَى مَكَارِمِ هَذَا يَنْتَهِي الْكَرَمُ
۱۰. يَكَادُ يُنْسِكُهُ عِرْفَانَ رَاحَتِهِ
- رُكْنُ الْحَطِيمِ إِذَا مَا جَاءَ يَسْتَلِمُ
۱۱. وَ لَيْسَ قَوْلُكَ: مَنْ هَذَا؟ بِضَائِرِهِ
- الْعُرْبُ تَعْرِفُ مَنْ أَنْكَرَتْ وَالْعَجَمُ
۱۲. يُنْمَى إِلَى ذُرْوَةِ الْعِزِّ الَّتِي قَصُرَتْ
- عَنْ نَيْلِهَا عَرَبُ الْإِسْلَامِ وَالْعَجَمُ
۱۳. يُغْضَى حَيَاءً وَيُغْضَى مِنْ مَهَابَتِهِ
- فَمَا يُكَلِّمُ إِلَّا حِينَ يَنْبَسِمُ
۱۴. يَنْجَابُ نُورَ الدُّجَى عَنْ نُورِ غُرَّتِهِ
- كَالشَّمْسِ يَنْجَابُ عَنْ إِشْرَاقِهَا الظُّلَمُ
۱۵. بِكَفِّهِ خَيْرٌ رَأَى رِيحُهُ عَبْقُ
- مِنْ كَفِّ أَرْوَاحٍ فِي عَرْنِينِهِ شَمُّ
۱۶. مَا قَالُ لَا، قَطُّ الْإِنِّي تَشْهَدُهُ
- لَوْلَا التَّشْهَدُ كَانَتْ لَأَوْهَ نَعَمُ
۱۷. مُشْتَقَّةٌ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ نَبْعَتُهُ
- طَابَتْ عَنَاصِرُهُ وَالْحَيْمُ وَالشَّيْمُ
۱۸. مَالٌ أَنْقَالَ أَقْوَامٌ إِذَا فُدِحُوا
- حُلُوقِ الشَّمَائِلِ تَحْلُو عِنْدَهُ نَعَمُ
۱۹. إِنْ قَالَ قَالَ بِمَا يَهْوَى جَمِيعُهُمْ
- وَإِنْ تَكَلَّمَ يَوْمًا زَانَهُ الْكَلِمُ

۲۰. هَذَا ابْنُ فَاطِمَةَ إِنْ كُنْتَ جَاهِلَهُ
 ۲۱. اللَّهُ فَضَّلَهُ قِدْمًا وَ شَرَّفَهُ
 ۲۲. مَنْ جَدُّهُ دَانَ فَضْلُ الْأَنْبِيَاءِ لَهُ
 ۲۳. عَمَّ الْبَرِيَّةَ بِالْإِحْسَانِ وَ انْقَشَعَتْ
 ۲۴. كِلْتَا يَدَيْهِ غِيَاثٌ عَمَّ نَفْعُهُمَا
 ۲۵. سَهْلُ الْحَلِيقَةِ لَا تُخْشَى بَوَادِرُهُ
 ۲۶. لَا يُحْلِفُ الْوَعْدَ مَيْمُونًا نَقِيْبَتَهُ
 ۲۷. مِنْ مَعَسِرٍ حَرَمُهُمْ دِينَ وَ بُغْضُهُمْ
 ۲۸. يُسْتَدْفَعُ الشُّوْءُ وَ الْبَلْوَى بِحُبِّهِمْ
 ۲۹. مُقَدَّمٌ بَعْدَ ذِكْرِ اللَّهِ ذِكْرُهُمْ
 بِحَدِّهِ أَنْبِيَاءَ اللَّهِ قَدْ خُتِمُوا
 جَرَى بِذَلِكَ لَهُ فِي لَوْحِهِ الْقَلَمُ
 وَ فَضْلُ أُمَّتِهِ دَانَتْ لَهَا الْأَمَمُ
 عَنْهَا الْعِمَايَةُ وَ الْإِمْلَاقُ وَ الظُّلْمُ
 يُسْتَوَكَّفَانِ وَ لَا يَعْزُوهُمَا عَدَمُ
 يَزِينُهُ خَصْلَتَانِ: الْحِلْمُ وَ الْكِرْمُ
 رَحْبُ الْفِنَاءِ أَرِيْبٌ حِينَ يُعْتَرَمُ
 كُفْرًا وَ قُرْبُهُمْ مَنْجَى وَ مُعْتَصَمُ
 وَ يُسْتَرَادُّ بِهِ الْإِحْسَانُ وَ التَّعَمُّ
 فِي كُلِّ فَرَضٍ وَ مُحْتَشَمٌ بِهِ الْكَلِمُ

در زمینه این شعرکتاب و مقالات بسیاری نوشته شده است، ولی تألیفاتی در زمینه تحلیل صرفی و نحوی بسیار اندک است که از آن جمله می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

- کتاب محمد بن طلایی، (۱۲۷۹ق)، شرح قصیده فرزدق در مدح امام زین العابدین علیه السلام؛ شارح دلیل شرح این قصیده را پس از شرح ملا کاظم اردبیلی به دلیل مشکل فهم بودن شرح اردبیلی از جهت مبتدیان عنوان کرده است و توضیحاتی در ترجمه هربیت و توضیح اعراب و ترکیب پرداخته در حالی که بیشتر به شرح مضمون پرداخته است. همچنین کتاب دیگر در این زمینه کاری از محمدرضا شریفی نیا، (۱۳۰۰)، قصیده فرزدق، این کتاب بیشتر به شرح محتوا و مضمون شعر پرداخته شده است. مقاله‌ای از آقای عباس ظهیری، (۱۳۷۲)، تحلیل درباره شخصیت فرزدق قصیده میمیه او، که بیشتر به شخصیت فرزدق و نیز تعداد ابیات و اختلاف نظرها در مورد شعر پرداخته و کمی نیز به شرح شعر اشاره شده، ولی نوآوری این مقاله در آن است که با تبیین نکات ادبی از لحاظ صرف و نحو و بلاغت و همچنین ساختاری نو در ارائه مطالب به ترجمه پرمغزی از آن رسیده و مخاطب با محتوای عمیق این شعرا از منظر ادبی آشنا می‌شود. محمد جواد گودینی، (۱۳۶۳)، شرح و تحلیل قصیده فرزدق در ستایش امام سجاد علیه السلام، در این کتاب بیشتر به شرح ابیات و مضمون آن پرداخته است. پایان نامه و رساله در این زمینه بسیار کم تألیف شده است.



پایان نامه‌ای با عنوان بررسی محتوایی مجموعه آثار حبیب اله چایچیان، حسان، ۱۳۹۳، اشاره بسیار کوتاهی به این شعر و مضمون آن کرده است.

مفهوم‌شناسی

در این قسمت به بررسی لغوی و اصطلاحی برخی واژگان پرداخته شده، تا بهتر بتوان به تبیین نکات ادبی شعر فرزادق دست یافت.

صرف

«صَرْفٌ» از نظر لغوی به معنای برگرداندن و تغییر است؛ «الصَّرْفُ: ردّ الشيء من حالة إلى حالة» (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲، ص ۲۷۹؛ ابن منظور، ۱۴۱۴، ۱۸۹/۹؛ ابن فارس، ۱۴۰۴، ۳/۳۴۲ و ۳۴۳) یعنی برگرداندن شیء از صورت به صورت دیگری از حالی به حال دیگر خود. صرف در اصطلاح عبارت است از: تغییر صورت کلمه به وسیله تغییر حروف و حرکات آن، به منظور اهداف لفظی یا معنایی. (ابن عصفور، ۱۹۹۶، ص ۴۶) در جای دیگر آمده است: علم صرف یا همان تحریف، اصطلاحاً یعنی تحویل بردن و تغییر دادن یک اصل که همان مصدر باشد، به صیغه‌های مختلف، که از هر یک معنایی جدا قصد شده باشد و این معنا جز با این کلمه سازی و تغییر و تحویل حاصل نمی‌شود. (مدرس افغانی، ۱۳۷۲، ۲۰۵/۹) در این مقاله معنای اصطلاحی صرف مورد نظر است.

نحو

«نحو» از نظر لغوی به معنای راه و روش، «النحو: القصد نحو الشيء، نحوته نحوه؛ یعنی قصد روش چیزی، طریق کردن طریق کرد» (فراهیدی، ۱۴۰۱، ۳/۳۰۲؛ ابن فارس، ۱۴۰۴، ۵/۴۰۳) در جای دیگر آمده است: «النحو: اعراب الكلام العربي؛ نحو یعنی اعراب‌گذاری کلام عربی» (ابن منظور، ۱۴۱۴، ۳۰۹/۱۵) و نیز باز در جای دیگر آمده است: «النحو: الطریق؛ یعنی راه و روش» (حسینی زبیدی، ۱۴۱۴، ۲۰/۲۲۵). در اصطلاح «النحو: عِلْمٌ بِأَصُولِ تَعْرِفٍ بِهَا أَحْوَالٌ أَوْ آخِرِ الْكَلِمِ الثَّلَاثِ مِنْ حَيْثُ الْإِعْرَابُ وَالْبِنَاءُ، وَكَيْفِيَّةُ تَرْكِيْبِ بَعْضِهَا مَعَ بَعْضٍ؛ علم نحو علم به قواعدی است که به سبب دانستن آن‌ها، احوال آخر کلمات سه گانه (فعل، اسم، حرف) از جهت معرب و مبنی بودن و طریقه ترکیب آن‌ها با یکدیگر، دانسته می‌شود.» (ر. ک. مدرس افغانی، ۱۳۷۲، ۶۴/۲ و ۱۹۳ و ۴۳۶) بنابراین در مقاله معنای اصطلاحی نحو مد نظر است.



بلاغت

«بلاغت» گرفته شده از «ب ل غ» در لغت به معنای شیوایی، رسایی و سخنوری است (طریحی، ۱۳۷۵، ج ۵؛ ر. ک. راغب، ۱۴۱۲، ص ۱۴۴) در جای دیگر آمده است «یعنی رسیدن به انتهای مقصد اعم از آنکه مکان باشد یا زمان یا امری معین و گاهی نزدیک شدن به مقصد مراد باشد هر چند به آخر آن نرسد» (قرشی، ۱۳۷۱، ۲۲۸/۱) و در اصطلاح، صاحب نظران تعاریف متعددی از واژه بلاغت ارائه داده‌اند. به عنوان نمونه، بلاغت را، هماهنگ بودن سخن، با مقتضای حال دانسته، علاوه بر آن که عبارت‌های فصیح باشد. (عرفان، ۱۳۸۸، ۷۷/۱؛ ر. ک. علوی مهر، ۱۳۷۲، ۵۲۴/۲) در یک بررسی کلی می‌توان به این نتیجه رسید که آنچه در همه تعاریف مشترک است ویژگی خاص و ذاتی بلاغت یعنی (تأثیرگذاری) است. آنچه مد نظر این پژوهش است همان تأثیرگذاری کلام متکلم با استفاده از نکات خاص ادبی است.

تبیین صرفی شعر فرزدق

در این بخش به تبیین صرفی و تجزیه برخی از افعال و اسماء مهم و نقش آفرین در ترجمه شعر فرزدق پرداخته می‌شود، تمامی این نکات از کتاب ارزشمند علوم العربیه اثر ارزشمند سید هاشم حسینی و کتاب صرف ساده اثر سید محمد رضا طباطبائی استفاده شده، تا با توجه به نکات صرفی بتوان معنای دقیقی از شعر ارائه نمود.

۱. تبیین صرفی افعال

از آنجا که برخی از افعال به کار رفته شده در شعر فرزدق دارای نکات صرفی است؛ به همین جهت به بررسی ساختار صرفی و نیز ترجمه آنها می‌پردازیم:

بیت چهارم: فعل «جری»؛ مفرد مذکر غایب فعل ماضی ثلاثی مجرد، ناقص الفی، معلوم، لازم، مبنی؛ به معنای جاری بود.

بیت پنجم: فعل «یَلْثُمُ»؛ مفرد مذکر غایب فعل مضارع ثلاثی مجرد، سالم، معلوم، مصدرش «لَثَم» است، متعدی، معرب، منصرف؛ به معنای بوسه می‌زند. و نیز فعل «وَطَلَى»؛ مفرد مذکر فعل ماضی، ثلاثی مجرد، معلوم، متعدی، لفیف مفروق، متصرف، مبنی؛ به معنای پا نهاد.



بیت سیزدهم: فعل «يُعْضِي»؛ مفرد مذکر غایب فعل مضارع از باب افعال، ناقص یایی، معلوم، متعدی، معرب، متصرف، مصدر آن (اغضاء) به معنی چشم بستن است که المنجد در معنی آن می‌گوید: «اغضى عينه، طَبَّقَ جفنيها حتى لا يبصر شيئا» درباره کسی گفته می‌شود که پلک چشم خود بر روی هم نهد تا چیزی نبیند. بلکه چنانچه مجمع البحرین در تفسیر این واژه می‌گوید: «الإغضا ادناء الجفون بعضها من بعض» (طریحی، ۱۳۷۵، ۳/۳۱۷) بنابراین اغضاء به معنای نزدیک ساختن مژه‌های چشم به یکدیگر به کار گرفته شده است. همچنین فعل «يُعْضِي»؛ مفرد مذکر غایب فعل مضارع مجهول از باب افعال، متصرف، معرب، ناقص یایی؛ به معنای چشم فرو پوشیده استفاده شده است و نیز فعل «يَبْتَسِمُ»؛ مفرد مذکر غایب فعل مضارع معلوم از باب افتعال، سالم، معرب، متصرف، لازم؛ مصدرش ابتسام است و به معنای تبسم کردن آمده است.

بیت نوزدهم: فعل «يَهْوِي»؛ مفرد مذکر فعل ماضی غائب فعل مضارع ثلاثی مجرد، معلوم، لفیف مقرون «هوی»، متعدی، معرب، متصرف، مرفوع؛ به معنای می‌پذیرد آمده است. و نیز فعل «زَانَ»؛ مفرد مذکر غایب، فعل ماضی، ثلاثی مجرد، معلوم، متعدی، متصرف و اجوف یایی است.

بیت بیست و سوم: فعل «عَمَّ»؛ مفرد مذکر غایب فعل ماضی ثلاثی مجرد، معلوم، متعدی، مضاعف است.

بیت بیست و چهارم: فعل «يُسْتَوْكَفَانِ»؛ تثنیه مونث غائب، فعل مضارع از باب استفعال، مثال واوی، معرب، متصرف؛ به معنای سیلان و فرو ریختن قطره قطره و کم کم استعمال شده است.

بیت بیست پنجم: فعل «لَا تُحْشَى» مفرد مونث غائب فعل نفی، مجهول، معرب، متصرف، ناقص یائی؛ به معنای ترسی نیست به کار رفته است.

۲. تبیین صرفی اسماء

در این قسمت اسماء موجود در شعر مورد بررسی و تحلیل قرار گرفته و تجزیه و ترجمه می‌شود. بیت اول: «سَأَلْ» مفرد مذکر، اسم فاعل، ثلاثی مجرد از فعل «سَأَلَ»، متصرف، معرب، منصرف؛ به معنای سوال کننده، آمده است و نیز «كَرَمٌ» مصدر فعل «كَرَّمْ يَكْرُمُ»،



معرب، منصرف، جامد؛ مجمع البحرین در تفسیر این واژه می نویسد: «والکرم لاتستعمله العرب الا فی المحاسن الکثیره ولایقال کریم حتی یظهر منه ذلک» (طریحی، ۱۳۷۵، ۱۵۲/۶ و ۱۵۳) یعنی واژه «کرم» را عرب تنها در مورد کارهای نیک و زیبایی فراوان به کار می برد و «کریم» به کسی گفته نمی شود مگر اینکه کرم از او آشکار گردد.

بیت دوم: «الْبَطْحَاء» مونث «أَبْطَح» افعال وصفی، اسم مشتق، معرب، غیر منصرف است به دلیل الف تانیث که از اسباب منع صرف است، هر دو واژه در اصل به معنی سیل گاه وسیعی که در آن ریگ سنگ های ریزو کوچک وجود دارد، در اینجا منظور سرزمین مکه است. (طریحی، ۱۳۷۵، ۲۱۰/۱) هم چنین «الْحَرْمُ» این واژه در اصل مصدر «حرم» است و در معانی مختلفی همچون داخل خانه، گرداگرد خانه، داخل و گرداگرد کعبه، هر جا که تحت حکایت مرد باشد، به معنای جای اهل و عیال مرد نیز آمده است. (عمید، ۱۳۹۰، ص ۴۲۱)

بیت چهارم: «مُخْتَارٌ» مفرد مذکر، اسم مفعول، از باب افتعال، معرب، منصرف، متصرف؛ به معنی برگزیده آمده است و نیز اسم «أَحْمَدُ» علم برای ذات نورانی خاتم رسول ﷺ، مذکر حقیقی، معرب غیر منصرف به جهت وزن الفعل و علمیت که دو سبب از اسباب نه گانه منع صرف هستند و اسم «إِلَهٍ» اسم ذات نکره، که در اینجا با اضافه به ضمیر متکلم کسب تعریف کرده، معرب، منصرف، مذکر؛ به معنای معبود است.

بیت پنجم: «رُكْنٌ» اسم ذات، معرب، منصرف، مذکر مجازی؛ به معنای عضو عمده، پایه و ستون، امر عظیم، بزرگ و رییس قوم، جزء بزرگ تر و قوی تر از هر چیز استعمال شده است. (لوثیس معلوف، ۱۹۶۰، ص ۲۷۸، عمید، ۱۳۹۰، ص ۵۴۷) و در اینجا مراد از رکن حجر الاسود است.

بیت دوازدهم: «ذُرْوَةٌ» اسم مونث به معنی بالاتر، نویسنده مجمع البحرین در تفسیر این واژه می نویسد: «الدُّرْوَةُ بالكسر والضم من كل شيء أعلاه» یعنی ذروه به دو صورت استعمال می شود، یکی به کسر ذال «ذروه» و دیگری به ضم آن «ذُروه» و ذروه هر چیزی به معنی بالاترین آن است. (طریحی، ۱۳۷۵، ۹۲/۲)

بیت چهاردهم: «دُجِيٌّ» جمع (دُجِيَّه) معرب، منصرف، مونث مجازی به معنای ظلمت و تاریکی آمده است. هم چنین اسم «إِشْرَاقٌ» مصدر باب افعال (أَشْرَقَ يُشْرِقُ إِشْرَاقًا) معرب، معرفه به ضمیر که کسب تعریف کرده، به معنای درخشندگی استعمال شده است.



بیت پانزدهم: «عَزِيزِنِ» اسم ذات، معرب، منصرف، مذکر مجازی به معنای بینی آمده است و نیز اسم «شَمَمٌ» اسم جامد، معرب، منصرف، به معنای استخوان کشیده متناسب زیبایی بینی آورده شده است.

بیت شانزدهم: «قَطُّ» اسم، ظرف زمان ماضی که دلالت بر استغراق و فراگیر بودن چیزی در زمان گذشته می‌کند. یعنی «لا» نگفتن امام سجاد علیه السلام، در سراسر زمان گذشته فراگیر بوده است.

بیت بیست و ششم: «فِتَاءٌ» اسم جامد، معرب، منصرف، مذکر، معرفه به الف و لام، به معنای آستانه آمده است و نیز اسم «أَرِيْبٌ» مفرد مذکر، صفت مشابهه از فعل «أَرَبٌ» معرب، منصرف، نکره به معنای عاقل و بصیر استفاده شده است.

بیت بیست و هفتم: «مَنْجِيٌّ» در حقیقت اسم مکان، از فعل «نَجَى يَنْجُو» معرب، منصرف، نکره، به معنای محل نجات است؛ همچنین اسم «مُعْتَصِمٌ» این کلمه مشترک است به اسم مفعول باب افتعال «اعْتَصَمَ» و اسم مکان آن زیرا اسم مکان افعال ثلاثی مزید، هم وزن اسم مفعول آن‌ها است و در این جا کلمه «معتصم» به معنای مکان اعتصام و جایگاه امن و امان. البته به قرینه منجی و معنای شعر این گونه استفاده شده است.

تبیین نحوی شعر فرزندق

در این قسمت به تبیین اعراب برخی کلمات و جملات مهم و تاثیرگذار در ترجمه شعر پرداخته می‌شود؛ تمامی نکات نحوی از کتاب ارزشمند مغنی الادیب و مغنی اللیب اثر ماندگار ابن هشام استفاده شده است و شامل ترکیب اسم و فعل و حرف و جمله است.

در بیت اول: حرف «یا» حرف ندا و «سائلی» منادای مضاف که برطبق قاعده می‌بایست منصوب باشد ولی اسم مضاف به یاء متکلم اعرابش در تقدیر است. و مجموعه «یا سائلی» جمله مستأنفه است لذا محلی از اعراب ندارد. همچنین واژه «أَيْنَ» استفهامیه است و چنانچه ابن هشام در مغنی (ابن هشام، ۱۳۸۸، ص ۲۴۰) گفته است محلاً منصوب است به عنوان مفعول فیه و متعلق به حَلَّ و الجودُ هم فاعلش و «وَ» عطف و «الکرمُ» به آن عطف شده است. و نیز نقش واژه «بَيَانٌ» مبتدای موخر، گرچه نکره است و ابتدا به نکره جایز نیست ولی این نکره مسوغ دار است.



در بیت پنجم: حرف «لَوْ» شرط غیر جازم، «يَعْلَمُ» فعل قلبی دو مفعولی و جمله «لَوْ يَعْلَمُ» چون مستانفه است پس محلی از اعراب ندارد. و نیز اسم «الرُّكْنُ» فاعل يَعْلَمُ، «مَنْ» استفهامی که محلا مرفوع است به عنوان مبتدا «ذَا» موصول اسمی که با صله اش مجموعا خبر می شوند برای «مَنْ». مجموعه جمله «مَنْ ذَا جَاءَ» محلا منصوب چون که در حکم دو مفعول «يَعْلَمُ» است. هم چنین «يَلْتُمُهُ» فعل و ضمیر «هُوَ مستتر» در آن که به «ذَا» برمی گردد فاعلش و ضمیر «ه» محلا منصوب است به عنوان مفعولش و مجموعه جمله «يَلْتُمُهُ» محلا منصوب است به عنوان حال برای ضمیر «هُوَ مستتر» در جاء و هو مستتر در «يَلْتُمُهُ» عائد جمله حالیه است.

در بیت هفتم: اسم «جَعْفَرٌ» عطف بیان یا بدل برای «الطَّيَارِ» و چون غیر منصرف است پس تنوین نپذیرفته و مجموعه جمله «عمه الطَّيَارِ» صله الذی پس محلی از اعراب ندارد و ضمیر «عمه» عائد جمله صله است.

در بیت نهم: واژه «إِذَا» شرط غیر جازم «رَأَتْهُ» فعل و مفعول و این از مواردی است که مفعول واجب است بر فاعل مقدم شود زیرا مفعول ضمیر متصل است و فاعل اسم ظاهر «فَرِيْشٌ» فاعل موخر برای «رَأَتْهُ» به معنی دیدن و یک مفعولی است. و مجموعه جمله «إِذَا رَأَتْهُ...» چون مستانفه است پس محلی از اعراب ندارد. و نیز «إِلَى مَكَارِمِ» در این بیت، جار و مجرور متعلق به «يَبْتَهِي» فعل لازم و مفعول با واسطه می گیرد «الْكَرْمِ» فاعل و «الی مَكَارِمِ» مفعول با واسطه است. مجموعه جمله «الی مَكَارِمِ...» محلا منصوب است به عنوان مفعول «مَقُولِ قَوْلِ» برای قال است، چون یکی از جمله های هفت گانه ای که از اعراب محلی برخوردار است، جمله ای است که مفعول ماده قول واقع شود.

در بیت دوازدهم: فعل «يُنْمِي» فعل مجهول و ضمیر هو مستتر است. در آن که به امام سجاد عليه السلام برمی گردد نائب فاعلش و محلا منصوب است. این جمله به عنوان حال دوم برای «هَذَا» یا ضمیر «بضائره» است. همچنین جار و مجرور «إِلَى دُرُوءَةٍ» متعلق به «يُنْمِي» و از نوع ظرف لغو، ذروه اضافه شده به «الْعِزِّ» به اضافه معنویه پس «ذروه» علاوه بر کسب تخفیف، کسب تعریف نیز نموده است.

در بیت چهاردهم: «كَالشَّمْسِ» جار و مجرور متعلق به «كَانَ یا استقر» مقدر زیرا که خبر



است برای مبتدای محذوف (هو) و یکی از مواردی که متعلق جارو مجرور واجب الحذف و از افعال یا اسماء عموم است. مجموعه جمله «هو کالشمس» محلا منصوب به عنوان حال برای ضمیر «عَرَّتِه» است.

در بیت پانزدهم: «بِكَفِّهِ» جارو مجرور خبر مقدم و متعلق به محذوف است، مانند استتقر؛ «كَفَّ» اضافه شده به ضمیر «ه» و از آن کسب تعریف کرده؛ «خَيْرُزَانُ» مبتدای موخر که نکره است و دو مسوغ برای مبتدا شدن دارد یکی تقدیم خبر و دیگری صفت که جمله بعدی است. و نیز واژه «رِيحُهُ» مضاف و مضاف الیه مبتدا «عَبَقُ» خبرش که چون صفت مشبه است عمل فعل خود را کرده و لذا ضمیر هو مستتر در آن به «ریحه» برمی گردد؛ فاعلش و مجموعه جمله «ریحه عبق» از آنجا که پس از نکره محضه «خیزران» واقع شده پس محلا مرفوع است به عنوان صفت برای آن و چون جمله صفت نیاز به رابط دارد پس ضمیر ریحُهُ، عائدی است که جمله صفت را به موصوف خود ارتباط می دهد و جمله «بکفه خیزران» چون جمله مستانفه است پس محلی از اعراب ندارد.

در بیت بیست و چهارم: واژه «عَمَّ» فعل، «نَفَعُهُمَا» مضاف و مضاف الیه، فاعل عمّ و از نوع اضافه معنویه، مفعولش حذف شده «کل الناس» مجموعه جمله «عمّ نفعهما» از آنجا که پس از معرفه غیر محضه «کلتا دیده» واقع شده پس احتمال دارد که صفت آن باشد که در این صورت محلا مرفوع است و ممکن است حال برای آن باشد که در این صورت محلا منصوب است در هر دو صورت رابط ضمیر «نفعهما» است.

و در بیت بیست و نهم: واژه «مَقَدَّمُ» مرفوع است به عنوان خبر برای مبتدای محذوف (هو یا هولاء) و چون اسم مفعول است عمل فعل مجهول خود را می کند و شرط عملش نیز موجود است (تکیه بر مسند الیه محذوف) پس در ذکر هم عمل کرده و آن را به عنوان نائب فاعل خود رفع داده است و نیز واژه «بَعْدُ» منصوب است به عنوان ظرفیت و چون اضافه شده به ذکر پس کسب تخفیف و تعریف کرده و ذکر هم اضافه شده و «الله» به صورت اضافه معنوی، پس مضاف (ذکر) از هر دو کسب تخفیف و تعریف کرده است. همچنین «ذَكْرُهُمْ» مضاف و مضاف الیه، نائب فاعل برای مقدم است.



تبیین بلاغی شعر فرزدق

در این قسمت به نکات مهم بلاغی که در ترجمه شعر موثر بوده اشاره می‌شود.

بیت اول: یکی از قواعد بلاغی این است که نکره آمدن مسندالیه برای افاده تعظیم است. (تفتازانی، ۱۳۷۶، ص ۳۶)؛ فرزدق کلمه «بیان» در مصرع دوم «عندی بیان...» را که مبتدا و مسندالیه است، بدین منظور نکره آورده که افاده تعظیم نموده و به مخاطبین خود (به خصوص هشام و همراهانش) بفهماند که در نزد من بیان عظیم (و اشعار بلندی) است که پاسخ (این حل الجود و الکرّم) را خواهد داد.

بیت چهارم: صفت آوردن برای مسندالیه افاده مدح است، «المختار» صفت است برای احمد که مبتدا و مسند الیه است، در اینجا فرزدق برای مسندالیه «احمد» صفت «المختار» را به منظور مدح آن ذکر کرده چه این که هیچ وصف و کمالی برتر از (برگزیده خدا بودن) نیست.

بیت پنجم و ششم: در علم معانی، باب «احوال اسناد خبری» این قاعده را تصریح کردند که هرگاه متکلم و گوینده با شنوده و مخاطبی برخورد نماید که سخن او را انکار می‌کند و باور نمی‌کند، لازم است کلام خود را به وسیله ابزار تاکید قوت بخشد و به هر مقدار انکار مخاطب شدید باشد واجب است کلام خود را موازی آن قوت بخشد. (ر. ک. علوی مقدم، ۱۳۷۵، ۲/ ۷۵۱) فرزدق این قانون بلاغی را به خوبی درباره این دو بیت و نیز ابیات قبلی رعایت نموده چون که مخاطبین او در مرحله اول هشام بن عبدالملک و همراهمان شامی او بودند که بی شک منکر فضائل امام سجاد علیه السلام بوده و هرگز تصدیق نمی‌کردند که (اگر رکن می‌دانست چه کسی آمده است او را بوسه بزند، هر آینه خود را بر زمین افکنده و جای پای او را می‌بوسید) به همین جهت در مصرع دوم بیت پنجم (لَحْرِيْلُكُمْ مِنْهُ مَا وَطَى الْقَدَمُ) کلام خود را با لام تاکید و هیئت مضارع «یلثم» که دال بر استمرار است تاکید کرده و نیز در مصرع اول بیت ششم (هَذَا عَلَيَّ رَسُولُ اللَّهِ وَالِدُهُ) سخن خود را با جمله اسمیه که دلالت بر ثبوت است قوت بخشیده و در مصرع دوم آن با هیئت فعل مضارع «تهتدی» کلام خود را تاکید نموده است.

در بیت هفتم و هشتم: «جعفر» عطف بیان است برای «الطیار» و «حمزه» عطف



بیان است برای «المقتول» و «فاطمه» عطف بیان است برای «سیده النسوان» نکته این عطف بیان‌ها، توضیح متبوع و روشن ترساختن آن به وسیله اسمی که مختص به اوست. (تفتازانی، ۱۳۷۶، ص ۳۸)

در بیت نهم: قاعده‌ای داریم بر این مبنا که تقدیم جار و مجرور بر عاملش؛ افاده حصر می‌کند. (تفتازانی، ۱۳۷۶، ص ۸۳) جار و مجرور (الی مکارم هذا) متعلق به «ینتهی» است؛ با توجه به این قانون فرزندق در شعر خود جار و مجرور «الی مکارم» را که قاعدتاً متاخر از عاملش (ینتهی) باشد، بدین منظور مقدم داشته که به مخاطبین خود (هشام و همراهانش و همه منکرین فضائل امام سجاد علیه السلام) این نکته را تفهیم کند که همه کرامت‌ها تنها به کرامت‌های امام سجاد منتهی می‌شود و پایان می‌یابد و برتر از او هرگز نمی‌توان یافت. توجه شود که این حصر؛ حصر اضافی است و به نفی کرامت از هشام و کسانی مانند او نظر دارد.

در بیت یازدهم و دوازدهم: به کار گرفتن هیئت مضارع (تعرف) در جمله «العرب تعرف...» به منظور افاده نکته استمرار و این که عرب و عجم پیوسته امام سجاد علیه السلام را می‌شناسند، چنانچه به کار رفتن هیئت مضارع «یمنی» در جمله «بُئِیَ إِلَى ذُرْوَةِ الْعَرَبِ» نیز اشاره به استمرار این حقیقت است که پیوسته حضرت علی ابن الحسین علیه السلام وابسته است به بالاترین عزتی که دست‌های عرب مسلمان و عجم از رسیدن به آن کوتاه است.

در بیت سیزدهم و چهاردهم: هیئت مضارع در جمله «یغضی» و «یغضی» و نیز جمله «ینشقق» و جمله «ینجاب» مفید استمرار بوده و نیز مفید این نکته است که در جمله اول (اغضاء شدن و چشم فرو پوشیدن امام سجاد علیه السلام) و در جمله دوم (اغضاء و چشم فرو پوشیدن در برابر او) اتفاقی و گاه‌گاهی نیست بلکه همواره چنین است. چنانچه در جمله سوم (انشقاق و پاره شدن پرده تاریکی‌ها در مقابل نور صورت حضرتش نیز) گاه‌گاهی نیست بلکه پیوسته چنین است و همانطور که در جمله چهارم (انجیاب و پراکنده شدن تاریکی‌ها در مقابل درخشیدن خورشید) اتفاقی نبوده بلکه همیشگی و دائمی است. در مصرع دوم بیت سیزدهم «فَمَا يُكَلِّمُ إِلَّا حَیْنَ یَبْتَسِمُ» استثناء «الَّا» نفی «ما یکلم» مفید حصر است و مفید این حقیقت است که امام سجاد علیه السلام از چنان اُبَهتی برخوردار است که سخن گفتن با او به جز در حال تبسم حضرتش ممکن نخواهد بود، و کسی را یارای سخن گفتن با



او نیست. فرزددق در جمله «کالشمس ینجاب...» امام سجاده علیه السلام تشبیه نموده به خورشیدی که با نور خود ظلمت‌ها را پراکنده می‌سازد، این نوع تشبیه محسوس است و وجه شبه بین این دو مشبه و مشبه به، زدودن ظلمت‌ها و تاریکی‌هاست با این تفاوت که زدودن ظلمت از سوی مشبه (امام) معنوی است ولی از سوی مشبه به (شمس) حسی و ظاهری است.

در بیت شانزدهم: به کار رفتن استثناء «الّا» در پی نفی در مصرع اول «مَاقَالَ لَا، فَطُّ الْإِنْفِ تَشَهُدُهُ» مفید حصر است به این معنی که لا گفتن امام سجاده علیه السلام را منحصر می‌سازد به تشهد «اشهد ان لا...».

در بیت هجدهم: به کار گرفتن جمله اسمیه در مصرع اول با توجه به این‌که حمّال خبر است برای «هو» یا «هذا» مقدر، اشاره دارد به افاده ثبوت و استمرار این حقیقت که امام سجاده علیه السلام پیوسته بارهای سنگین اقوام و گروه‌ها را به دوش می‌کشد.

در بیت بیستم: معرفه آوردن مسند الیه در مصرع اول «هذا ابن فاطمه...» به صورت اسم اشاره «هذا» بدین منظور است که مسند الیه (امام سجاده علیه السلام) را به وسیله اسم اشاره «هذا» به کامل‌ترین وجه برای مخاطب خود روشن سازد تا در نتیجه مدحش نیز کامل‌تر گردیده و خالی از هرگونه خفاء به بهترین وجه انجام شود. در مصرع دوم همین بیت «بِحَدِّهِ أَنْبِيَاءُ اللَّهِ قَدْ خُتِمُوا» فرزددق جارو مجرور (بجده) را به عاملش «قد ختموا» مقدم داشته است و این افاده حصر است به این معنا که ختم یافتن انبیاء الهی را منحصر ساخته به جد حضرت علی ابن الحسین علیه السلام.

در بیت بیست و یکم: به کار بردن جمله اسمیه در مصرع اول «الله فضله» مفید دوام و ثبوت فضیلت و برتری امام سجاده علیه السلام است.

در بیت بیست و چهارم و بیست و پنجم: «غیاث» در مصرع اول «كَلْتَا يَدَيْهِ غِيَاثٌ عَمَّ نَفْعُهُمَا» که خبر است برای مبتدا «کلتا یدیه» نکره است و این تنکیر مسند، افاده تعظیم مسند و اشاره به این‌که دو دست امام سجاده علیه السلام غیاثِ عظیم و ابررحمت بزرگی است که سودش فراگیر است و به همگان می‌رسد. همچنین هیئت مضارع کلمه «تسوکفان» و نیز کلمه «لایعروهما» در مصرع «تُسْتَوَكْفَانِ وَلَا يَعْرُوهُمَا عَدَمٌ» دلالت بر استمرار مضمون آنها می‌کند با توجه به این نکته معنای مصرع چنین است (پیوسته دو دست حضرت



عطا و فیض فرو می‌ریزند و همواره عدم و نیستی آنها را در بر نمی‌گیرد) چنانچه هیئت فعل مضارع در جمله «لا تخشی بوادره» نیز اشاره است به این‌که پیوسته و همواره از خشم و غضب‌های او ترسی نیست، و باز هیئت مضارع در جمله «یزینه خصلتان» نیز حکایت از این حقیقت می‌کند که پیوسته دو خصلت حلم و کرم حضرتش را زینت می‌بخشد. و نیز کلمه «عدم» در جمله «ولایعروهما عدم» تنکر مسند الیه (فاعل) افاده تقلیل است. اشاره دارد به این‌که مقدار قلیل و اندکی از عدم و نیستی نیز بذل و فیض دست‌های امام سجاد علیه السلام را فرا نمی‌گیرد و هیچ‌گاه بذل وجودش قطع نمی‌شود.

در بیت بیست و ششم: به کار رفتن هیئت مضارع در جمله «لَا يُخْلِفُ الْوَعْدَ» مفید استمرار مضمون آن است و اشاره به این حقیقت دارد که حضرت علی ابن الحسین علیه السلام پیوسته وعده‌های خویش را خلف نمی‌کند. چنانچه جمله‌های بعدی «مِمُّونًا نَقِيئْتُهُ رَحْبُ الْفِنَاءِ أَرِيْبٌ» نیز چون جمله اسمیه اند لذا دلالت بر ثبوت و تداوم مضمون خود دارد.

در بیت بیست و هشتم و بیست و نهم: به کار رفتن هیئت مضارع در جمله «یستدفع...» دلالت بر استمرار مضمون آن می‌کند و اشاره است به این نکته که حضرت علی ابن الحسین علیه السلام از خاندانی است که پیوسته و همواره شر و فساد و گرفتاری به برکت دوستی آنان دفع می‌شود. چنانچه هیئت مضارع در جمله «و یستزاد به...» نیز مفید استمرار است و حکایت از این حقیقت می‌کند که زیاد شدن احسان و نعمت‌ها به کمک حب و دوستی این خاندان، استمرار داشته و همواره برقرار است. همچنین به کار رفتن جمله اسمیه در مورد «مقدم...» که خبر است برای مبتدای مقدر، مفید ثبوت مضمون این جمله است. و نیز معرفه شدن مسند الیه «السوء» در جمله «یستدفع السوء» به الف و لام استغراق اشاره است به این نکته که همه افراد سوء (شروفتنه) از این حکم (دفع و جلوگیری) برخوردارند چنانچه معرفه شدن مسند الیه «الاحسان النعم» در جمله «و یستزاد به الإحسان و البتعم» به الف و لام استغراق نیز مفید عموم است و حکایت از این حقیقت می‌کند که همه احسان‌ها نعمت‌ها به برکت محبت خاندان حضرت علی بن الحسین علیه السلام، فزونی می‌یابد.

معنای شعر فرزندق با توجه به تیبیین ادبی آن

در این قسمت به معنی شعر فرزندق با توجه به نکات ادبی بیان شده، پرداخته می‌شود.



بیت اول: ای پرسش کننده ای که از جایگاه جود و بزرگواری پرسیدی، بیان و (پاسخ روشن سوال تو) نزد من است آنگاه که جویندگان آن قدم نهند.

بیت دوم: این، کسی است که سرزمین مکه جای پایش را می شناسد، خانه کعبه و حرم خداوند و حلّ (سرزمین های خارج از حرم) او را می شناسد.

بیت سوم: این مرد (امام سجاد علیه السلام) فرزند بهترین همه بندگان خدا است، این مرد پرهیزگار و پاکیزه (از همه زشتی ها) و طاهر و پاک (از همه ناپاکی ها) و سرشناس است.

بیت چهارم: این مرد آنچنان کسی است که حضرت محمد صلی الله علیه و آله پیامبر برگزیده پدر او است، که خدایم (پیوسته) تا زمانی که قلم جاری است بر او درود فرستد.

بیت پنجم: اگر رکن می دانست چه کسی آمده است او را بوسه می زند، هر آینه خود را زمین افکنده (در حالی که) جای پای او را می بوسید.

بیت ششم: این (نامش) علی علیه السلام است و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله پدر او نور هدایت او امت ها هدایت می شوند.

بیت هفتم: این (امام سجاد علیه السلام) کسی است که عمویش جعفر طیار است و عموی (دیگرش) شهیدی به (نام) حمزه جعفر طیار که دوستی او سوگند است. (یعنی مردم عرب به دوستی او قسم می خوردند)

بیت هشتم: این (امام سجاد علیه السلام) فرزند سرور بانوان (به نام) فاطمه علیها السلام است، و فرزند وصی رسول خدا صلی الله علیه و آله است همان کسی که در شمشیرش مرگ بود. (یعنی به هر کس که می زد زنده نمی ماند)

بیت نهم: هنگامی که قریش او (امام سجاد علیه السلام) را می بیند گوینده آنها می گویند (اعتراف می کند) به کرامت های این مرد همه کرامت ها پایان می یابد. (و برتر از او هرگز نمی توان یافت)

بیت دهم: نزدیک است که نگاه دارد جود و بخشش دست او را، رکن حطیم هنگامی که به منظور استعلام (لمس نمودن) آن می آید.

بیت یازدهم: این گفته تو (هشام) که این (حضرت سجاد علیه السلام) کیست؟ (و به دیگران وانمود می کنی نمی شناسی) هرگز به (عظمت) او ضرری نمی رساند زیرا عرب و عجم کسی را که توانکار نمودی می شناسد.



بیت دوازدهم: او (امام سجاد علیه السلام) وابسته است به بالاترین عزتی که دست عرب های مسلمان و عجم ها از رسیدن به آن کوتاه است.

بیت سیزدهم: او چشمان خود را از حیا فرو می پوشد و از هیبت او (چشم های حاضران) فرو پوشیده می شود. تکلم نمی شود (و کسی با او سخن نتوان گفت) مگر هنگامی که تبسم نماید.
بیت چهاردهم: پرده ظلمت ها و تاریکی ها از نور پیشانی او پاره می شود، همانند خورشید که از درخشیدنش تاریکی ها پراکنده می گردد.

بیت پانزدهم: در دستش عصایی از خیزران است که بوی آن عطر آگین است و عطر آن نشأت یافته و برگرفته از دست زیبا چهره شگفت آوری است که در بینی او استخوان کشیده متناسب زیبایی است. (کنایه از این که امام سجاد علیه السلام بینی کشیده متناسب زیبایی دارد).

بیت شانزدهم: او (امام سجاد علیه السلام) هرگز (در پاسخ هیچ سوالی اعم از سوال علمی و مادی و غیر آنها) به جز در تشهد «لا» نگفته است، اگر (در مقام) تشهد و شهادت به وحدانیت خداوند نبود (در آنجا) نیز (لا)ی او آری بود.

بیت هفدهم: ریشه ی جوشش و بنیاد او از رسول خدا ﷺ اشتقاق یافته و نشأت گرفته است. جایگاه های غرس و تکون او (پدران و مادرانش و نیز) سیره اخلاق و سجایای او نیکو است.

بیت هجدهم: او به دوش کشنده بارهای سنگین (و مشکلات) قوم هایی است هنگامی که (از سنگینی آن بارها) به زانو در آمده اند. او خوی و طبیعت شیرین دارد و بله گفتن (و پاسخ مثبت دادن به خواسته مستمندان) در نزد او شیرین است.

بیت نوزدهم: اگر لب به سخن گشاید، سخنی گوید که ورد قبول همه اقوام است و اگر روزی سخنی گوید، سخنانش زینت بخش او است.

بیت بیستم: این فرزند فاطمه علیه السلام است اگر او را نمی شناسی، به جد او پیامبران خدا پایان یافتند.

بیت بیست و یکم: خداوند او را از دیرزمان برتری داده و او را شرافت بخشیده، قلم (قضای الهی) بر لوح او برایش چنین (فضیلت و شرافتی) را نوشته است.



بیت بیست و دوم: (او) کسی است که فضل پیامبران در برابر فضل جدش در مرتبه پایین است و در برابر فضل امت جدش، (فضل) امت های دیگر در مرتبه پایین است.

بیت بیست و سوم: جود و بخشش امام سجاد علیه السلام همگان را فرا گرفته و (به برکت احسان حضرتش) از همه بزیان کوری (دل) و فقر و تاریکی ها پراکنده شده است.

بیت بیست و چهارم: هر دو دست او ابررحمتی است که منفعتش عمومیت دارد (و به همگان می رسد) عطا و فیض فرو می ریزند و عدم و نیستی آنها را در بر نمی گیرد.

بیت بیست و پنجم: نرم خوئی است که ترسی از خشم و غضب های او نیست (و همگان از خشمش در امانند) دو خصلت او را پیوسته زینت بخشیده حلم (بردباری) و کرم (بزرگواری)

بیت بیست و ششم: هیچ گاه خلف وعده نمی کند و طبیعتش با یمن و برکت است. آستانه خانه اش وسیع است (در خانه اش به روی همه باز است) خردمند و بصیر است هنگامی که با شدت و سختی ها روبرو شود.

بیت بیست و هفتم: او از گروهی است که دوستی آنان دین و دشمنیشان کفر و نزدیکی به آنان جایگاه نجات و پناهگاه امن و امان است.

بیت بیست و هشتم: هر سوء (شر و فتنه) و گرفتاری به وسیله محبت آن ها دفع می شود و به برکت حب آنان احسان و بخشش و نعمت ها فزونی می یابد.

بیت بیست و نهم: در هر آغازی پس از نام خدا، نام آنها (بر همگان) مقدم است و همه کلام ها به نام آنها ختم می شود.

نتیجه گیری

اکثر شعراء با وجود این که در دوران خفقان زندگی می کردند با بیان شیوای خود به دفاع از باورهای مذهبی و... پرداخته اند، فرزذق نیز از جمله این شعراء بوده و این اثر کم نظیر را به جای گذارده است. این پژوهش با توجه به تبیین ادبی به موارد مهم افعال، اسماء و جملات موجود در شعر پرداخته و از لحاظ محتوایی به این نتیجه رسیده که فرزذق با به کارگیری تعبیرات خاص خود در قالب شعر که مختصر، مفید و پر محتوا است، به القای باورهای مذهبی - سیاسی خود برای مخاطب از قبیل مدح امام سجاد علیه السلام و اثبات



حقانیت خاندان نبوت و توهین و تحقیر هاشم پرداخته است و از لحاظ دستور زبان عربی در این شعر با توجه به تبیین صرفی و نحوی کلمات و برخی نکات بلاغی جملات بسیار رسا بوده؛ اسماء ذات به خوبی استعمال شده؛ و اسماء و افعال به کار رفته کمتر مشترک لفظی دارد و همچنین در این شعر بیشتر جملات مستانفه بوده و موارد نحوی مانند حال و صفت و اسماء اشاره (محذوف و مذکور) به زیبایی به کار رفته است؛ تا مراد اصلی شعر به خوبی انتقال یابد و تاثیر بیشتر و ماندگارتری داشته باشد.



منابع و مأخذ

۱. ابن شهرآشوب مازندرانی (۱۳۷۹)، المناقب ابن شهرآشوب، علامه، قم.
۲. ابن عصفور، علی بن مومن (۱۹۹۶)، شرح جمل الزجاجی، دارالکتب العلمیه، بیروت.
۳. ابن فارس، احمد (۱۴۰۴)، مقایس اللغة، مکتب الإعلام الإسلامی، مرکز النشر، قم.
۴. ابن منظور، محمد بن مکرم (۱۴۱۴)، لسان العرب، چاپ سوم، دار صادر، بی جا.
۵. ابن هشام، عبدالله ابن یوسف (۱۳۸۸)، مغنی الأديب، أدباء، قم.
۶. ابن هشام، عبدالله بن یوسف (بی تا)، مغنی اللیب، کتابخانه حضرت آیت الله العظمی مرعشی نجفی (ره)، چاپ چهارم، قم.
۷. بلاذری، احمد بن یحیی (۱۴۱۷)، أنساب الأشراف، تحقیق: سهیل زکار و ریاض زرکلی، چاپ اول، دارالفکر، بیروت.
۸. بلعمی (۱۳۷۳)، تاریخنامه طبری، تحقیق محمد روشن، چاپ سوم، البرز، تهران.
۹. تفتازانی، مسعود بن عمر (۱۳۷۶)، مختصر المعانی (تفتازانی)، چاپ سوم، دارالفکر، قم.
۱۰. حسینی زبیدی، محمد بن محمد (۱۴۱۴)، تاج العروس من جواهر القاموس، دارالفکر، بیروت.
۱۱. حسینی تهرانی، سید هاشم (۱۳۸۸)، علوم العربیه، اخلاق، قم.
۱۲. راغب اصفهانی، حسین بن محمد (۱۴۱۲)، المفردات فی غریب القرآن، ترجمه و تحقیق: سید غلامرضا خسروی، چاپ چهارم، المکتبه المرتضویه، قم.
۱۳. طریحی، فخرالدین (۱۳۷۵)، مجمع البحرین، کتابفروشی مرتضوی، تهران.
۱۴. طباطبائی، محمدرضا (۱۳۹۲)، صرف ساده، چاپ اول، انتشارات دارالاعلام، قم.
۱۵. علوی مقدم، محمد (۱۳۷۲)، در قلمرو بلاغت: مجموعه‌ای از مقاله‌ها، پژوهش‌ها، نقدها و بحث‌های بلاغی و تفسیری، چاپ اول، آستان قدس رضوی، مشهد.
۱۶. عرفان، حسن (۱۳۸۸)، ترجمه و شرح جواهر البلاغه، چاپ دهم، بلاغت، قم.
۱۷. عمید، حسن (۱۳۹۰)، فرهنگ عمید فارسی، امیرکبیر، تهران.
۱۸. فراهیدی، خلیل بن احمد (۱۴۰۱)، کتاب العین، چاپ دوم، نشر هجرت، قم.
۱۹. قرشی، علی اکبر (۱۳۷۱)، قاموس قرآن، دارالکتب، الاسلامیه، تهران.
۲۰. کشی، محمد بن عمر عبدالعزیز (۱۳۸۲)، رجال کشی، انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، تهران.



۲۱. مدرس افغانی، محمد علی (۱۳۷۲)، جامع المقدمات، موسسه انتشارات هجرت، قم.
۲۲. مقدسی، محمد بن احمد (۱۳۶۱)، أحسن التقاسیم فی معرفه الأقالیم، مترجم علی نقی منزوی، چاپ اول، مولفان و مترجمان ایران، تهران.
۲۳. معلوف، لوئیس (۱۹۶۰)، المنجد، دارالمشرق، بیروت.





تحلیل ادبی آیه خلافت و انعکاس آن در ترجمه

اقدس رحیمی^۱؛ انسیه ابراهیمی^۲

چکیده

خداوند متعال، قرآن کریم را مهمترین منبع هدایت بشریت قرار داده است. سعادت ابدی انسان در گرو بهره‌مندی او از معارف الهی است. یکی از راه‌های درک معارف الهی، تحلیل ادبی کلام الله است. دو عنصر مهم فرایند تحلیل ادبی ابتدا تجزیه و سپس ترکیب عناصر کلام است. برای درک بهتر معنای تحلیل ادبی، آیه ۳۰ سوره مبارکه بقره، مشهور به «آیه خلافت» در شاخه‌های ادبیات عربی یعنی لغت، صرف، نحو و بلاغت تحلیل و تأثیر این علوم در ترجمه منعکس شده است. روش پژوهش توصیفی - تحلیلی و بر پایه اصول هر علم از علوم ادبی مطرح شده در این نگارش است. آنچه مسلم است این که تأثیر پذیری صحیح ترجمه از تحلیل ادبی سیر طولی دارد، یعنی ابتدا لغت و صرف، سپس نحو و در نهایت بلاغت مراحل تحلیل ادبی یک متن عربی است و بدون رعایت این ترتیب تحلیل به معنای صحیح تحقق نخواهد یافت.

کلید واژگان: تحلیل ادبی، آیه خلافت، تحلیل صرفی، تحلیل لغوی، تحلیل نحوی، تحلیل بلاغی

۱. طلبه سطح ۴ فقه خانواده. جامعه الزهراء (ع)

۲. طلبه سطح ۲ رشته گرایش ادبیات عربی. جامعه الزهراء (ع)

مقدمه

قرآن کریم به عنوان مهمترین و ارزشمندترین منبع هدایت بشر، دارای معارف بسیار بالایی است که در سایه آن، سعادت انسان تضمین شده است. سعادت ابدی انسان، در گرو شناخت دقیق الفاظ کتاب مبارک و عمل به کلام خداوند است. یکی از راه‌های درک معارف الهی، تحلیل ادبی کلام خداست که لازمه آن مجهز بودن به ابزار لازم آن، یعنی مهارت داشتن در شاخه‌های ادبیات عربی از قبیل لغت، صرف، نحو، بلاغت و ترجمه است و همین امر از ضرورت پژوهش در این زمینه حکایت دارد. در این مجال کوتاه قصد داریم آیه ۳۰ سوره مبارکه بقره: «وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ»، که به «آیه خلافت» مشهور است را مورد بررسی قرار داده و گوشه‌ای از زیبایی‌ها و ظرافت‌ها را در فهم معنا به تصویر بکشیم. بی‌گمان خلافت و جانشینی انسان در زمین، مهمترین مقامی است که خداوند انسان را بدان مفتخر کرده است. این مقام والا، که انسان را از فرشتگان برتر ساخته، سبب سجده آنان بر انسان شده است. در این پژوهش قصد داریم ترجمه این آیه شریفه را برپایه تحلیل ادبی ارائه دهیم.

سابقه تحلیل ادبی را می‌توان به صورت پراکنده در کتب تفسیری ادبی و اعراب القرآن جستجو کرد. تحلیل و نقد ادبی قبل از عصر عباسی برپایه ذوق و فطرت بود و کتاب مستقلی برای آن نگاشته نشده بود. اما در زمان عباسیان تحلیل و نقد به طور چشمگیری دست خوش تغییر و تحول گشت و کتاب‌های مستقلی برای آن اختصاص داده شد. در اواخر دوره عباسی تحلیل ادبی به سمت تحلیل بلاغی کشیده شد و کسانی همچون ابوهلال عسگری، عبدالقاهر جرجانی و ابن رشیق قیروانی آثار ادبی را از جنبه بلاغی و اصطلاحات بدیعی و بیانی مورد نقد و تحلیل قرار دادند. براساس جستجوهای انجام شده توسط نگارنده، آثار متعددی با نگاه‌های تفسیری، کلامی و... یافت شد که به دلیل متفاوت بودن نگاه این آثار با موضوع مورد بحث، مجال برای معرفی آن در این پژوهش نیست ولی پیرامون موضوع این مقاله تحقیق و پژوهشی یافت نشد. همین امر مؤلف را واداشت تا یافته‌های ادبی خود را در مورد این آیه شریفه، در حد توان به رشته تحریر درآورد.



پایان نامه‌ها و مقاله‌هایی با موضوع تحلیل ادبی در دیگر متون عربی وجود دارد که برخی از آنها اجمالاً معرفی می‌شوند: پایان نامه «تجزیه و تحلیل ادبی خطبه‌های اسرای کربلا» (۱۳۹۳) نوشته صدیقه بابایی ویسرودی؛ در این پژوهش ضمن اثبات شناخت بالای گوینده این خطبه‌ها، ویژگی‌های تاثیرگذار خطبه‌ها را به تجزیه و تحلیل ادبی بیان می‌کند. پایان نامه «تحلیل ادبی و تاریخی سوره کهف» (۱۳۹۸) نوشته عبدالناصر فرامرزی؛ در این پایان نامه پژوهشگر بر آن شد تا این سوره را به نحو مطلوب از دو زاویه تاریخی و ادبی مورد تحلیل و نقد قرار دهد. مقاله «تحلیل ادبی آیات پرسشی مجازی در گستره کلام الهی» (۱۳۸۶) نوشته شاهرخ محمد بیگی و منیژه تفتحی؛ در این تحقیق به جستجوی استفهام‌های مجازی قرآن کریم پرداخته شده است. مقاله «تحلیل ادبی درون‌مایه اصلی داستان حضرت یوسف علیه السلام در قرآن کریم» (۱۳۹۴) نوشته صدیقه زودرنج و الهام رحمتی؛ در این مقاله به عناصر نمایشی داستان یوسف علیه السلام و کشف جلوه‌های دراماتیک این داستان پرداخته شده است.

مفهوم شناسی «تحلیل ادبی»

واژه «تحلیل» در زبان فارسی معانی متعددی دارد، از جمله: فرود آمدن (دهخدا: ۱۳۷۷، ج ۵، ص ۶۴۸۸) حل کردن، تجزیه کردن، روا شمردن و حلال کردن (معین: ۱۳۸۱، ج ۱، ص ۴۳۱) و گشودن (عمید: ۱۳۸۹، ص ۳۲۹). واژه «ادب» نیز به معنای فرهنگ و دانش و جمع آن آداب است (دهخدا: ۱۳۷۷، ج ۱، ص ۱۵۵۷). واژه ادب در گستره زبان فارسی و در محاوره و تداول عام و خاص معانی و مفاهیم متعدد اخلاقی، تربیتی و اجتماعی دارد و در مفهوم عام به معنای: فرهنگ، دانش، حسن معاشرت، حسن محضر، حرمت و پاس، تأدیب و... آمده است (معین: ۱۳۸۱، ج ۱، ص ۱۰۹).

در مطالعات ادبی «تحلیل» به آن نوع بررسی‌ای از متون ادبی اطلاق می‌شود که طی آن، عناصر به وجود آورنده متنی خاص، یک به یک مشخص می‌شوند و سپس هم‌پیوندی آن عناصر و نحوه‌ی ساختار آفرینی آن‌ها در متن مورد نظر بررسی می‌شود. در تعریفی که از اصطلاح «تحلیل» در فرهنگ‌های تخصصی ادبیات می‌توان یافت، بر این فرایند دوگانه یعنی تجزیه و سپس ترکیب عناصر تأکید شده است (گری، فرهنگ اصطلاحات ادبی، ص ۶۷).



تحلیل لغوی

در علم لغت کلمه از جهت «معنای ریشه و ساختارهای سماعی آن» مورد بررسی قرار می‌گیرد. منظور از ساختارهای سماعی، ساختارهای رایجی است که حروف اصلی یک کلمه در زبان عربی، در آن ساختارها استعمال شده است. در این بخش از مقاله قصد داریم به تحلیل لغوی کلمات «رَبّ»، «ملائکة»، «خليفة» و «یسفک» بپردازیم:

۱. «رَبّ»

«رَبّ» از ریشه «ر ب ب» و مراد از آن مالک و مدبر است. این واژه بر سید، مربّی، متمم، منعم و صاحب هم اطلاق می‌شود و اگر بدون مضاف الیه باشد فقط بر خداوند متعال اطلاق می‌شود (طریحی: ۱۰۸۵، ق، ۶۳/۲)

۲. «ملائکة»

کلمه «ملائکة» جمع «مَلِک» و تخفیف شده «مِلائک» (ابن درید: ۳۲۱، ق، ۲ / ۹۸۱) است. اصل آن «مألک» بر وزن مفعّل از «ألوک» به معنای رسالت است و لغوی‌ها بر حذف همزه آن اجماع دارند و وجود همزه در ضرورت شعری مثل: «فَلست لِإنسی و لکن للملائک / تبارک من فوق السماوات»، شاهدی بر وجود همزه در اصل کلمه است (فراهیدی: ۱۷۵، ق، ۵ / ۳۸۱).

۳. «خليفة»

واژه «خليفة» در لغت از ریشه «خ ل ف» و به معنای «من استُخْلِف مکان من قبله، و یقوم مقامه» (فراهیدی: ۱۷۵، ق، ۴ / ۲۶۷) اسم جامد و به معنای کسی که جانشین شخص قبل از خود شود و در جایگاه او قرار گیرد، است.

۴. «یسفک»

فعل «یسفک»؛ از ریشه «س ف ک» و به معنای «صَبّ الدم: خون ریختن» (فراهیدی: ۱۷۵، ق، ۵ / ۳۱۵) است. واژه «سفک» در معنای مواد آب شده و مذاب و در اشک نیز به کار می‌رود (راغب اصفهانی: ۴۲۵، ق، ۲ / ۲۲۵).



تحلیل صرفی

علم صرف عهده‌دار بررسی ساختارهای قیاسی و تغییرات لفظی کلمه است. مقصود از تغییرات لفظی، تغییراتی است که باعث سهولت در تلفظ است و در معنای کلمه تأثیری ندارد، همانند: اعلال، ابدال، تخفیف و ادغام. اما در موارد متعدد، تغییرات ساختاری و لفظی منجر به تولید معنای جدید در کلمه می‌شود، مثل استعمال یک ماده در ابواب مزید یا اشتقاق کلمه از مصدر یا فعل. در این بخش از مقاله چند نمونه از تغییرات ساختاری کلمات آیه خلافت، که در معنا تأثیرگذار است را بررسی کنیم:

۱. «جاعل»

این واژه از نظر ساختار صرفی، اسم فاعل ثلاثی مجرد است. اسم فاعل به تعبیر کتب صرفی، اسمی است که به نحو حدوثی فعلی از آن صادر شده یا وصفی به وسیله آن قائم شده است و از مضارع معلوم ساخته می‌شود (طباطبائی: ۱۳۹۲، ص ۲۱۶). با این توضیح، جاعل یعنی کسی که فعل جعل را انجام داده است (قرار دهنده).

۲. «يُفْسِدُ»

این واژه فعل مضارع باب افعال از ریشه «ف س د» است. «فَسَدٌ يَفْسِدُ فَسَادًا» نقیض صلاح (فراهیدی: ۱۷۵/ق، ۲۳۱/۷) و به معنای خروج شیء از حالت اعتدال است (راغب اصفهانی: ۱۴۱۲/ق، ص ۶۳۶). وقتی چیزی از حالت اعتدال خارج شود تباه و فاسد شده است. نکته صرفی حائز اهمیت این است که استعمال این واژه در باب افعال علاوه بر تغییر ساختاری، منجر به تغییر معنای آن نیز شده است. همانطور که در معنای ثلاثی مجرد ملاحظه شد، «فسد» فعل لازم است ولی همین ماده در باب افعال به متعدی تبدیل شده است: «أفسد الشيء»: خراب و تباه کرد آن را. طبق این توضیحات معنای «يُفْسِدُ» در آیه شریفه، «خراب می‌کند» است.

۳. «نُسِّحَ» و «نُقَدِّسَ»

دو واژه «نُسِّحَ» و «نُقَدِّسَ» را از آن جهت با هم بررسی می‌کنیم که هر دو صیغه متکلم مع الغیر مضارع باب تفعیل است و تفاوت این دو تنها در حروف اصلی است که با مراجعه به

کتاب لغت معنای هر کدام را در ثلاثی مجرد و باب تفعیل مقایسه خواهیم کرد:

«نَسَبِحَ» از ماده «س ب ح» است که در ثلاثی مجرد، در چند معنای جداگانه استعمال شده است، معنای ثلاثی مجردی که با توجه به همان معنا در باب تفعیل نیز استعمال شده: «سَبَّحَ يَسْبُحُ سُبْحَانًا» «قال: سبحان الله؛ یعنی سبحان الله گفت» و در باب تفعیل به معنای «صَلَّى، و نَزَّهَ تعالی و مَجْدَه»: دعا کرد و نماز خواند و خدا را تقدیس کرد و منزّه شمرد (لوثیس معلوف: ۱۳۸۶، ص ۳۱۷). «نَقَدَّسَ» نیز از ماده «ق د س» و در ثلاثی مجرد: «قَدَّسَ يَقْدِسُ قُدْسًا: طَهَّرُو تَبَارَكَ» و در باب تفعیل: «قَدَّسَ اللهُ فَلَانًا: طَهَّرَهُ وَ بَارَكَ عَلَيْهِ وَ قَدَّسَ الرَّجُلُ اللهُ: نَزَّهَهُ وَ وَصَفَهُ بِكُونِهِ قُدُّوسًا» یعنی خدا انسان را پاک قرار داد و انسان خدا را منزّه شمرد و به صفت قدوس توصیف کرد (لوثیس معلوف، ۱۳۸۶، ص ۶۱۳). همانطور که ملاحظه شد این دو واژه نیز در ثلاثی مجرد لازم و در باب تفعیل متعدی به یک مفعول هستند.

تحلیل نحوی

پس از تحلیل لغوی و صرفی، نوبت به تحلیل نحوی می‌رسد. علم نحو متکفل بیان جایگاه کلمات و ارتباط آنها با هم و ارتباط جملات با یکدیگر است. ارکان تشکیل دهنده جمله مسند و مسند الیه و حلقه ارتباطی این دو اسناد است و سایر کلمات موجود در ترکیب اسنادی، قیود جمله به شمار می‌روند، در این بخش مقاله قصد داریم جملاتی که جار و مجرور در آنها وجود دارد را تحلیل نحوی کنیم و علاوه بر بررسی متعلق جار و مجرور، نقش‌های ترکیبی برجسته برخی کلمات نیز تبیین و در نهایت جایگاه جمله و ارتباط آن با قبل نیز تحلیل و در ترجمه منعکس خواهد شد:

۱. «إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ»

یکی از حروف جر، لام است که معانی متعدد و متنوعی دارد. تعیین معنای مورد نظر بستگی به جایگاه آن در جمله دارد، در اینجا «لام» جاره به معنای «تبلیغ»، یعنی رساندن است. به گفته علمای نحوی از جمله ابن هشام، زمانی لام جاره به معنای تبلیغ است که بعد قول یا معنای آن واقع شود و اسم شنونده را مجرور کند (ابن هشام: ۱۳۸۴، ص ۱۷۷): زمانی که پروردگارت به ملائکه گفت ...



نکته نحوی دیگری که ذکر آن خالی از لطف نیست، اضافه شدن «إذ» به جمله است؛ با این بیان که «إذ» از ظروف غیرمتصرف ملازم با اضافه است و از معدود ظروفی است که باید به جمله اضافه شود (عباس: ۱۳۹۸ ق، ج ۳، ص ۸۰) که جمله «قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ» مضاف الیه آن و در محل جراست.

۲. «إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً»

از دیگر حروف جاره، مطرح در این آیه شریفه، «فی» است که سه بار تکرار شده است. در کتب نحوی از جمله مغنی اللیب، اولین معنای ذکر شده برای «فی» جاره، «ظرفیت» است (ابن هشام: ۱۳۸۴، ص ۱۴۱) و مکان یا زمان بودن آن یا حقیقی و مجازی بودن ظرفیت در آن، به اسم مجرور بعد از آن بستگی دارد. در این فراز آیه شریفه، با توجه به اینکه «أرض» مکان حقیقی است و ظرف جعل خلیفه را بیان می‌کند، به معنای ظرفیت حقیقی است. از نقش‌های ترکیبی مهم در این جمله می‌توان به «خلیفة» اشاره کرد که در جایگاه مفعول به برای «جاعل» قرار دارد، چرا که «جاعل» شبه فعل است و همانند فعل «يجعل» می‌تواند عامل نصب مفعول به باشد. نکته قابل توجه دیگر در ترکیب نحوی این جمله، نقش ترکیبی کل جمله است که «مقول قول» نامیده می‌شود: پروردگار تو گفت من قرار دهنده خلیفه‌ای در زمین هستم.

۳. «قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَن يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ»

جمله فوق که جمله‌ای مرکب از مقول قول و صله و معطوف به صله است نیز، حاوی جار و مجرور است، که توضیحات مربوط به جار و مجرور آن در فراز قبلی بیان شد و نکته ناگفته نحوی آن، وجود جمله صله یعنی «يُفْسِدُ فِيهَا» و معطوف به آن یعنی «يسفك الدماء» است. موصول برای رفع ابهام، به جمله‌ای بعد از خود نیاز دارد که آن جمله مشتمل بر ضمیر ظاهری یا مقدری است که به موصول باز می‌گردد. در این فراز از آیه شریفه، جمله «يفسد فيها» مراد از «من» موصول را معین می‌کند چرا که بازگشت ضمیر مستتر در فعل به موصول است و جمله «يسفك الدماء» نیز بر آن عطف شده و بخش دیگری از ابهام «من» موصول را برطرف می‌کند.



۴. «و نحن نَسْبِحُ بِحَمْدِكَ وَ نَقْدِّسُ لَكَ»

جمله فوق حاوی دو جار و مجرور است: «بحمدک» و «لک». برخی از تفاسیر ادبی و اعراب القرآن‌ها، متعلق «بحمدک» را حال محذوف دانسته‌اند: «نُسَبِّحُ حَامِدِينَ لَكَ وَ مَلْتَسِبِينَ بِحَمْدِكَ» (زمخشری: ۱۴۰۷ ق، ۱/ ۱۲۵؛ صافی: ۱۴۱۷، ۱/ ۹۳) و برخی تفاسیر آن را متعلق به «نُسَبِّحُ» می‌دانند (طبرسی: ۱۳۷۲ ش، ۱/ ۱۷۷). به نظر می‌رسد در صورتی که باء متعلق به حال محذوف باشد به معنای مصاحبت است یعنی تسبیح همراه با حمد فاعل است، چرا که حالت فاعل هنگام تسبیح گفتن، حامد بودن اوست یعنی تسبیح در حمد تجلّی می‌کند؛ ولی اگر متعلق به «نُسَبِّحُ» باشد، به معنای استعانت است، یعنی وسیله تسبیح خداوند، حمد و ستایش اوست. گنابادی در تفسیر خود چنین می‌گوید: «نَسْبِحُكَ وَ نَطْهَرُكَ عَنِ التَّقَائِصِ أَوْ نَسْبِحُ اسْمَكَ أَوْ نَسْبِحُ نَفْسَنَا بِسَبَبِ حَمْدِكَ أَوْ مَلْتَسِبِينَ بِحَمْدِكَ» (گنابادی: ۱۴۰۸ ق، ۱/ ۷۴). یعنی تورا تسبیح می‌گوییم و از نقص‌ها و کمبودها پاک و عاری می‌دانیم یا اسم تورا تسبیح می‌کنیم یا جان‌های خود را به سبب حمد تو منزّه و پاک می‌گردانیم یا ملتیس به حمد تو می‌شویم.

در رابطه با متعلق «لک» نیز نظرات مختلف است: «و نَقْدِّسُ لَكَ، نَقْدِّسُكَ بِزِيَادَةِ اللَّامِ أَوْ نَقْدِّسُ نَفْسَنَا لَكَ أَوْ نَقْدِّسُ اسْمَكَ لَكَ» (همان)؛ در تقدیرهای مذکور متعلق «لک»، «نَقْدِّسُ» ذکر شده که به نظر معنای لام جاره اختصاص است، یعنی تقدیس به تو اختصاص دارد. نظر دیگرزائده بودن لام است که در این فرض به متعلق نیاز ندارد، زیرا معنای خاصی از آن اراده نمی‌شود که با متعلق آن معنا تمام شود و صرفاً مفید تأکید تقدیس است و معنای دیگر نفس‌هایمان را برای تو تقدیس می‌کنیم که می‌توان معنای لام را تعلیل دانست و یا معنا چنین باشد: اسم تورا بخاطر خودت تقدیس و منزّه می‌کنیم.

نکته نحوی دیگری که در این فراز حائز اهمیت است، حالیه بودن جمله است و «واو» رابط بین حال و صاحب حال (أنت مستتر در تجعل) است و معنا چنین است: فرشتگان خطاب به خداوند گفتند: آیا کسی را خلیفه می‌کنی که در زمین فساد می‌کند و خون می‌ریزد؟ در حالی که ما تورا تسبیح می‌کنیم و منزّه می‌دانیم! قابل ذکر است از قوانین و شرایط حال واقع شدن جمله اسمیه، وجود رابط بین حال و صاحب حال است و از مواردی که ذکر او حالیه ضرورت دارد، جایی است که جمله حالیه با ضمیر صاحب



حال شروع نشود، همانند محل بحث که صاحب حال ضمیر مخاطب (انت مستتر در فعل) است، ولی در صدر جمله حالیه ضمیر متکلم (نحن) قرار دارد. بنابراین تنها حلقه ارتباطی حال با صاحب حال همین واو است که اصطلاحاً «حالیه» نام دارد.

تحلیل بلاغی

کلام بلیغ کلامی است که با مقتضای حال مطابقت داشته باشد و الفاظ آن فصیح باشد (تفتازانی، ۷۹۲ ق، ص ۲۱ که در سه شاخه معانی و بیان و بدیع تجلی می‌کند، در این قسمت به چند نمونه از صنایع بلاغی و ترجمه آن می‌پردازیم: در رابطه با نکات بلاغی می‌توان به موارد ذیل اشاره کرد:

۱. وجود تأکید در چند فراز آیه

- «إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً»

- «إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ»

تأکید در جملات خبری آن زمان به کار می‌رود که مخاطب مردد یا منکر باشد که نسبت به درجه انکار میزان تأکید هم متفاوت است. زمانی که مخاطب در مدلول خبر تردید داشته باشد و طالب رسیدن به شناخت و آگاه شدن از حقیقت خبر باشد، نیکو است که متکلم با مؤکد مناسب، آن را تأکید کند تا حکم در جان مخاطب مستقر شده و تردید او به یقین مبدل شود (عامل: ۱۳۹۰، ص ۳۳). در دو فراز مذکور وجود «إِنَّ» مشبّهة بالفعل متکفل رفع تردید از مخاطب است. همانطور که روشن است در هر دو جمله متکلم خداوند و مخاطب ملائکه است. ابتدای آیه خداوند فرمود: «إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً» چرا که ملائکه نسبت به محتوای خبر علم داشتند اما با توجه به ادامه آیه روشن است که نسبت به این «جعل» توجیه نبودند، لذا خداوند متعال کلام خود را با «إِنَّ» آغاز فرمود. ملائکه در پاسخ خداوند، با جمله استفهامی «أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ...» تردید خود را اظهار کرده و خداوند با فراز «إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ»، به آنها پاسخ دادند تا تردید آنها زائل شود. پس ترجمه دو فراز به ترتیب چنین است: همانا در زمین خلیفه‌ای قرار دادم و قطعاً من چیزی را می‌دانم که شما نمی‌دانید.

۱. خبر دادن به واسطه اسم به جای خبر دادن با فعل؛ «جاعل» به معنای «أجعل»:
 اصل در وضع اسم، تثبیت معنایی برای شیء است بدون اینکه اقتضای تجدد
 «شیئاً بعد شیء» داشته باشد. ولی فعل مفید تجدد و حدوث معنای ثابت شده برای آن
 شیء به صورت «شیئاً بعد شیء» است، چون فعل زائل شدن و تجدد صفت در همان وقت
 را اقتضا می‌کند ولی مقتضای اسم ثبوت صفت بدون زائل شدن است و از هیئت ثابت
 خبر می‌دهد (عاملی: ۱۳۹۰، ص ۴۷). در این آیه شریفه، خبر دادن به وسیله «جاعل» به جای
 «أجعل» یا «جعلت» نیز گویای همین نکته بلاغی است که این جعل ثابت است و حدوث
 و تجدد ندارد. عملی است که از ابتدای خلقت دنیا تحقق یافته و ثابت و مستمر است و
 بدون هیچ تجدد و حدوثی ادامه دارد.

۲. به کار رفتن استفهام در معنای مجازی:

استفهام در لغت به معنای طلب فهم است. جملات استفهامی شاخه‌ای از جملات
 انشائیه هستند. جمله انشائی نقطه مقابل جمله خبری است، چرا که قابلیت صدق و
 کذب ذاتی را ندارد. جملات استفهامی مشتمل بر الفاظ استفهام هستند که متکلم مطابق
 با مقتضای حال از الفاظ استفهام مناسب بهره می‌برد و همزه استفهام از جمله این ادوات
 است. اسلوب استفهام در جایی به کار می‌رود که مستفهم (پرسشگر) نسبت به مسئله‌ای
 علم ندارد و برای فهمیدن آن سوال می‌کند. ولی گاهی هدف متکلم از به کار بردن همزه
 استفهام طلب فهم نیست، چون اصل مطلب را می‌داند، پس به هدف دیگری که یکی از
 معانی ثانوی یا مجازی همزه است، از همزه استفاده می‌کند. در اینجا نیز غرض ملائکه از
 پرسش با همزه، معنای مجازی یا ثانوی آن است چرا که از قبل این مسئله را می‌دانستند
 ولی سوال کردند چون خواهان روشن شدن حکمت مخفی این جعل بوده‌اند نه اینکه از
 خود جعل و خلیفه سوال کنند. بنابراین مورد سوال جعل است اما نه به اعتبار ذات جعل
 بلکه به اعتبار حکمت و از بین بردن شبهه جعل یا سوال آنها ناشی از تعجب ایشان نسبت
 به این جعل است، تعجب از اینکه خداوند کسی را در زمین برای آبادانی و اصلاح خلیفه
 کرد که خود ویرانگر زمین است! (صافی: ۱۴۱۸، ۱/ ۹۶)



جمع بندی و نتیجه گیری

همانطور که ملاحظه شد تأثیر تحلیل ادبی در ترجمه غیر قابل انکار است و بدون مجهز شدن به این فن، ترجمه متن عربی ممکن نیست. تحلیل ادبی مراتبی دارد: تحلیل لغوی و صرفی همزمان و تحلیل نحوی در مرحله بعد و در نهایت تحلیل بلاغی امکان پذیر و منعکس کننده علوم قبل از خود در ترجمه است. در آیه محل بحث، خداوند متعال از اسلوب تأکید استفاده کرد، زیرا ملائکه نسبت به درستی این جعل، تردید داشتند و متعجب بودند. وجود همزه استفهام در کلام ملائکه و توصیف ایشان از انسان به عنوان مفسد فی الارض و سفاک دلیل این ادعاست. همچنین خداوند حکیم خبر مفرد (جاعل) را برای تثبیت حکم خلیفة اللہی انسان در همه اعصار به کار گرفت.



فهرست منابع

قرآن کریم

۱. ابن درید، محمد بن حسن، جمهرة اللغة، بيروت، دار العلم للملايين، ۱۹۸۸، اول.
۲. ابن هشام، مغنى اللبيب، قم، قدس رضوى، ۱۳۸۴، چهارم.
۳. تفتازانى، مسعود بن عمر؛ مختصر المعانى، قم، دار الفكر، ۷۹۲ ق.
۴. دهخدا، على اكبر؛ لغت نامه دهخدا، دانشگاه تهران، ۱۳۷۷، دوم.
۵. راغب اصفهاني، حسين بن محمد، مفردات ألفاظ القرآن، بيروت، دار القلم، ۱۴۱۲ ق، اول.
۶. زمخشرى، محمود، الكشاف عن حقائق غوامض التنزيل، بيروت، دار الكتاب العربى، ۱۴۰۷ ق، سوم.
۷. صافى، محمود بن عبد الرحيم، الجدول فى اعراب القرآن، بيروت، دار الرشيد مؤسسة الإيمان، ۱۴۱۸ ق، چهارم.
۸. طباطبائى، محمد رضا؛ صرف ساده، قم، دار العلم، ۱۳۹۲، هشتاد.
۹. طبرسى، فضل بن حسن؛ مجمع البيان فى تفسير القرآن، تهران، ناصر خسرو، ۱۳۷۲، سوم.
۱۰. طريحي، فخر الدين بن محمد؛ مجمع البحرين، تهران، مرتضوى، ۱۳۷۵، سوم.
۱۱. العاملى، معين دقيق، دروس فى البلاغة، قم، الجامعة المصطفى العالمية، ۱۳۹۰، پنجم.
۱۲. فراهيدى، خليل بن احمد، العين، ج ۴ و ۵ و ۷، قم، هجرت، ۱۴۰۹، دوم.
۱۳. عميد، حسن؛ فرهنگ فارسى جيبى، راه رشد، ۱۳۸۹، اول.
۱۴. گرى، مارتين، فرهنگ اصطلاحات ادبى، بى جا، بى تا.
۱۵. گنابادى، سلطان محمد، تفسير بيان السعادة فى مقامات العبادة، بيروت، مؤسسة الأعلمی للمطبوعات، ۱۴۰۸، دوم.
۱۶. معلوف، لوئیس، المنجد فى اللغة، قم، بلاغت، ۱۳۸۶، پنجم.
۱۷. معين، فرهنگ معين، امير كبير، ۱۳۸۱.

